

مقدمه‌ای از دکتر باب لارسون

رهایی

چگونه آزاد شویم
و آزاد بمانیم

ولادیمیر ساوچوک

رهایی

چگونه آزاد شویم و آزاد بمانیم

ولادیمیر ساوچوک

Break Free by Vladimir Savchuk, Farsi

تمامی آیات نقل شده از کتاب مقدس، مگر در مواردی که خلاف آن ذکر شده باشد، از ترجمه قدیم اقتباس شده اند.

حق نشر © ۲۰۱۸، ۲۰۲۴ ولادیمیر ساوچوک

کلیه حقوق محفوظ است.

تقدیم نامه

این کتاب را به تمام کسانی تقدیم می‌کنم که در حال حاضر با چالش‌هایی فراتر از توانشان روبه‌رو هستند. کمک در راه است.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۷
مقدمه: قاتل شیر.....	۹
فصل اول: به الاغ ضربه نزن.....	۱۵
فصل دوم: شش روح شیطانی.....	۲۵
فصل سوم: درهای باز.....	۳۷
فصل چهارم: لباس‌های قبر.....	۵۱
فصل پنجم: نان فرزندان.....	۶۷
فصل ششم: آزادی را پیدا کنید.....	۷۷
فصل هفتم: دام شیطان.....	۸۷
فصل هشتم: آزادی حقیقی.....	۹۷
فصل نهم: شکستن حصارها.....	۱۰۷
فصل دهم: بازسازی ذهن.....	۱۱۹
فصل یازدهم: در شعله ایمان بمان.....	۱۳۱
فصل دوازدهم: در مسیر رشد.....	۱۳۹
فصل سیزدهم: داستان دو شائول.....	۱۴۷
فصل چهاردهم: برخاسته برای رهایی.....	۱۵۵
ضمیمه اول: چطور نجات پیدا کنیم.....	۱۶۵

۱۶۷	ضمیمهٔ دوم: راهنمای مطالعه
۱۷۹	ضمیمهٔ سوم: دربارهٔ نویسنده
۱۸۱	ضمیمهٔ چهارم: دوره‌های آنلاین
۱۸۳	ضمیمهٔ پنجم: با ما در تماس باشید

پیشگفتار

کشیش ولادیمیر ساوچوک، جوانی پرانرژی و سرشار از ایمان است که افتخار آشنایی با او را داشته‌ام. خدمت او با شجاعت و جسارت بر مسائل جنگ روحانی تمرکز دارد.

کتاب او «رهایی»، نگاهی ضروری و عمیق به آزادی از قیدهای روحی و رهایی از نیروهای شیطانی ارائه می‌دهد و موضوعات متنوعی را پوشش می‌دهد که هر مسیحی باید از آن‌ها آگاه باشد. نکته‌ای که در این کتاب بسیار برای من ارزشمند بود، تأکید بر «تجدید ذهن در مسیح» و اهمیت حفظ آزادی است که رهایی به ارمغان می‌آورد. زندگی در آریزونا باعث شد بخش «مارهای مرده» برای من به شکلی خاص روشن‌گر باشد و به فهمی تازه برسم.

راهنمای مطالعه‌ای که در پایان کتاب آمده، فرصتی برای خواننده است تا نکات کلیدی و مهم را به سرعت درک کند. کتاب «رهایی» به بسیاری کمک خواهد کرد تا از بند و محدودیت‌های دینداری سطحی رهایی یابند و دریابند که سرنوشت هر مسیحی، زندگی در آزادی است؛ آزادی از رنج و عذابی که شیطان بی‌جهت بر ما تحمیل می‌کند.

کشیش ساوچوک صدایی نو و تازه است، که کلیساهای غربی را فرا می‌خواند تا

رهایی

زندگی ای فوق العاده در مسیح را تجربه کنند. من یقین دارم این کتاب و این مرد خدا،
برکاتی بزرگ به همراه خواهند داشت.

- دکتر باب لارسون

یکی از شناخته شده ترین صاحب نظران در زمینه فرقه ها، علوم غیبی و امور
ماورایی، نویسنده ۳۷ کتاب از جمله: «کتاب جنگ روحانی لارسون»، «کتاب ادیان
جهان»، «دعاهایی برای محافظت در برابر شیاطین»، «شکستن نفرین»، «ایزابل»،
«روبرو شدن با ارواح تاریک»، و چهاررمان تخیلی.

قاتل شیر

پنجشنبه شب بود، مثل همیشه جمعی از جوانان برای پرستش گرد هم آمده بودند. در میان جمع، مردی جوان، قد بلند و خوش‌سیما، با ریشه‌ای ایتالیایی وارد سالن شد. آن شب با تمام وجود موعظه کردم و دعوت‌نامه‌ای پرشور برای نجات اعلام کردم. همان لحظه، آن مرد جوان به سوی محراب دوید؛ با چشمانی اشک‌آلود و نفس‌زنان، خود را به پای عیسی انداخت.

پس از پایان جلسه و در حالی که مردم از تالار خارج می‌شدند، جوانان دور او حلقه زدند و با اشتیاق به داستان زندگی او گوش دادند. از دور شنیدم که چه می‌گفت، از گذشته‌اش، از گناهای که مرتکب شده بود، از دنبال کردن بی‌پایان خوشی‌های زودگذر و ثروت‌های خاکی صحبت می‌کرد.

با صدایی سنگین اعتراف کرد که تصمیم گرفته بود به «مذهب شیطان» بپیوندد. روزی کتاب شیطان را برداشته و آگاهانه از شیطان خواسته بود تا وارد وجودش شود. می‌دانستم باید او را در دعای توبه راهنمایی کنم، تا بتواند از پیمانی که با شیطان بسته بود، اعلام برائت کند و از آن دست بکشد.

او به روایت داستانش ادامه داد و از چرایی شکستن آن عهد شوم با شیطان پرده برداشت.

او رؤیایی هولناک از جهنم دیده بود که باعث شد همه کتاب‌های شیطانی‌اش را دور بریزد. این جوان فقط می‌خواست زندگی ساده داشته باشد و دیگر هیچ تمایلی به ارتباط با شیطان نداشت.

نتوانستم از مداخله در سخنانش خودداری کنم. از او خواستم اگر مایل است، دعایی را با صدای بلند همراه من بخواند، تا هرگونه پیوند خود را با قلمرو شیطان نفی کند. متن آن دعا چنین بود:

«از بستن پیمان با شیطان توبه می‌کنم. از اینکه با پشت کردن به خدا در بستر شیطان قرار گرفتم، پشیمانم. ای عیسی خداوند، مرا امروز آزاد کن.»
وقتی گفتم «عیسی خداوند» او نتوانست ادامه دهد. ارواح شریر در وجودش ظاهر شدند.

در آن زمان تنها هفده سال داشتم، و تنها در ویدیوها، رهایی از ارواح شریر را دیده بودم، اما هرگز برای کسی که واقعاً نیاز به رهایی داشت دعا نکرده بودم. در آن لحظه، تنها جوانان باقی مانده بودند و کشیش نیز رفته بود. قلبم پر از هیجان و اضطراب بود، اما روح‌القدس مرا هدایت کرد که کمی فاصله بگیرم و با اصرار از او بخواهم نام مقدس «عیسی» را بر زبان بیاورد. نبردی ناآشنا و سخت آغاز شد؛ جنگی روحانی با آن نیروی تاریکی که زندگی او را به بند کشیده بود. برایش دشوار بود که نام «عیسی» را تلفظ کند و طلب بخشش نماید. رنگ چهره‌اش تغییر کرد و دستش گویی می‌خواست به کسی ضربه بزند. انگار نیرویی نامرئی او را نگه داشته بود، در حالی که هیچ‌کس دستش را نمی‌فشرد.

همه عقب نشستیم و ناگهان او بر زمین افتاد.

دل‌هایمان سرشار از امید بود، چون می‌دانستیم معجزه‌ای در حال اتفاق افتادن است. اما هنوز مشکلی بود، او بیهوش روی زمین افتاده بود و من در ترس و نگرانی بودم. تنها فکری که در ذهنم می‌چرخید این بود: «این مرد ایتالیایی، توسط روس‌ها کشته شده است.»

ناگهان داستانی را از کتاب مقدس به خاطر آوردم، جایی که عیسی روح پلید را از پسری بیرون کرد و پسر همانند مرده به زمین افتاد، اما وقتی بلندش کردند، زندگی دوباره به او بازگشت و همه چیز به آرامش رسید. هیچ راهی نبود جز اینکه او را از زمین بلند کنیم. پس از لحظاتی، گویی روحش بازگشت و آرام شد.

همه ما مبهوت واقعه‌ای بودیم که پیش چشمانمان رخ داده بود. او گفت

نیرویی تاریک بر وجودش سایه افکنده بود. صداهایی در درونش او را به خشونت می‌کشاندند، اما نیرویی قوی‌تر او را نگه می‌داشت. بعد متوجه شد هیچ کس فیزیکی مانع او نبوده و این او را متحیر کرده بود! آیا این همان حلقهٔ فرشتگان خدا نبود که در لحظهٔ آزادی، اطراف او را گرفته بودند؟

از آن شب، زندگی او دگرگون شد. فردای آن روز که دوباره او را دیدم، گفت از بیماری مزمنی شفا یافته است. آن نخستین باری بود که دعایم برای آزادی کسی که تسخیر شده بود نتیجه داد. شاید شما هم ویدیوهایی از جلسات رهایی ما دیده باشید. برخی از آن‌ها با واکنش‌های شدید جسمی همراه هستند، در حالی که برخی دیگر آرام و کم‌صدا هستند. اما نکته این است که نشانه‌های ظاهری شرط آزادی نیستند، بلکه آنچه واقعاً لازم است، حضور و مسح روح القدس است.

پیش از آنکه خداوند داوود را در میدان جنگ جُلّیات نمایان سازد، او را در خلوت با شیر و خرس آزمود. پیروزی‌های پنهان، زمینه‌ساز پیروزی‌های آشکار هستند. داوود نوجوان، بی‌تردید دل خوشی از روبرو شدن با شیر نداشت. شاید بارها اندیشیده بود: «چرا من؟ خدا در این میانه کجاست؟»

اما وقتی شیر حمله کرد و گوسفندی را ربود، داوود می‌توانست در رنج شکست غرق شود، اما برخاست. او جنگید تا آنچه را شیر دزدیده بود بازگیرد. او نمی‌دانست که این نبرد، او را برای روزی آماده می‌کند که در برابر جُلّیات بایستد، نه در خلوت، بلکه در برابر چشمان همگان.

امروز، همچنان به رهایی و نجات ایمان دارم. به رهایی ایمان دارم نه فقط به این دلیل که شاهد تغییر زندگی دیگران بوده‌ام یا به این دلیل که عیسی ما را فرمان داده تا شیاطین را بیرون کنیم، بلکه به این دلیل که خودم، با پوست و استخوان، آزادی از بندهای درونی را چشیده‌ام.

در سن ۱۲ سالگی با تصاویر نامناسب و پورنوگرافی مواجه شدم. در آن زمان، تأثیر این مواجهه را درک نکردم، چون از اثراتی که می‌توانست بر زندگی افراد داشته باشد بی‌اطلاع بودم.

۱۳ ساله بودم که خانواده‌ام به ایالات متحده مهاجرت کردند. همه چیز جدید بود-کشور، دوستان و حتی زبان! اما نمی‌دانستم که قرار است اعتیاد جدیدی را کشف کنم که نیاز به نجات خداوند داشت.

شش ماه بعد از مهاجرت خانواده‌ام به آمریکا، همسایه‌ام از من خواست که به مدت هفت روز از خانه‌اش مراقبت کنم. بسیار کنجکاو بودم تا با سبک زندگی

آمریکایی‌ها آشنا شوم. علاوه بر روتین روزانه نظافت خانه، تغذیه گربه‌ها و چمن‌زنی، منتظر بودم که تمام خانه را بررسی کنم. در این میان، با مجموعه‌ای از نوارهای ویدئویی مواجه شدم.

جلد این نوارها به وضوح نشان می‌داد که هیچ ارتباطی با کاترین کولمن یا موعظه‌های بیلی گراهام ندارند. باید به این موضوع توجه داشت که گناه، حيله‌گر و فریبده است. بدترین بخش ماجرا این است که شما شروع به دروغ گفتن به خود می‌کنید و بهانه‌هایی برای انجام کاری که نفس می‌خواهد می‌تراشید.

در واقع، من تنها می‌خواستم مطمئن شوم که آیا محتوای نوارها با جلدشان مطابقت دارد یا نه. واضح بود که هیچ ارتباطی با موعظه ندارد و یک محتوای پورنوگرافیست، اما به جای اینکه تلویزیون را خاموش کنم، تصمیم گرفتم ویدیو را تا انتها تماشا کنم. همان لحظه بود که احساس کردم چیزی تاریک و ناپاک در جانم نفوذ کرد.

به دنبال آن، احساس گناه و شرم بر من غلبه کرد. به شدت از خودم متنفر شدم. در لحظه توبه کردم و به خدا قول دادم که هرگز این کار را دوباره انجام نخواهم داد.

اما یک هفته نگذشته بود که عهد خود را شکستم و بار دیگر گناه را تکرار کردم.

در سال‌های بعد، خودم را در تاریکی عمیقی گرفتار دیدم؛ تاریکی که نامش پورنوگرافی بود.

می‌دانستم اشتباه است. می‌دانستم خدا از آن راضی نیست. مثل کسی بودم که در باتلاقی از وسوسه گیر افتاده، هرچه بیشتر تقلا می‌کردم، بیشتر فرو می‌رفتم. هرچه بیشتر تلاش می‌کردم خود را پاک کنم - با اعتراف‌های مکرر پیش کشیش و روزه‌هایی که با اشک و امید می‌گرفتم - باز هم یک لحظه لغزش کافی بود تا دوباره در دام همان گناه بیفتم.

می‌دانستم که این وضعیت نمی‌تواند ادامه پیدا کند. در درونم فریادی بود که می‌گفت: «آزادی! آزادی!» و روزی حقیقت مثل ضربه‌ای سنگین بر من فرود آمد - من در زنجیر گناه اسیر بودم و تا زمانی که این بندها پاره نمی‌شدند، هرگز نمی‌توانستم در خدمت خدا ثمربخش و واقعی باشم.

همچنین، در آن زمان، ازدواج حتی گزینه‌ای ممکن هم نبود؛ چون می‌دانستم همسر آینده‌ام باید درد بسیاری را تحمل کند تا من با این موضوع بجنگم.

وقتی شروع به خواندن کتاب‌ها و گوش دادن به موعظه‌ها کردم، جک هیفورد که یکی از واعظان شناخته‌شده بود، داستانی تعریف کرد؛ درباره یکی از خادمان کلیسایش که پس از سال‌ها اسارت، سرانجام از چنگال شهوت و گناه جنسی‌رهایی پیدا کرده بود. پس از سال‌ها جدال و کشمکش با گناه، آن خادم با دلی شکسته نزد کشیش آمد و از اسارتی صحبت کرد که جاننش را در تاریکی نگه داشته بود. جک هیفورد با محبت و دعا از خدا برای آزادی‌اش کمک خواست. در همان لحظات دعا، روح‌القدس مکاشفه‌ای به کشیش هیفورد عطا کرد: او دید که در جان این مرد، شکاف‌های زیادی وجود دارد. هر شکاف، یادگار پیوندی ناپاک از گذشته‌اش بود - ردی از هر رابطه جنسی خارج از اراده خدا که روح او را زخمی کرده بود. هیفورد به او گفت که باید به تعداد آن روابط، سنگ‌هایی جمع کند. هر سنگ، نماد یک رابطه در گذشته بود.

هر بار که از هر پیوند ناپاک توبه می‌کرد و آن را کنار می‌گذاشت، یکی از سنگ‌ها را به سوی شرق رودخانه پرتاب می‌کرد. با رها کردن هر سنگ در آب، باری از زنجیرهای اسارتش گسسته می‌شد، تا آن که پس از انداختن آخرین سنگ، روحش آزاد و رها شد.

وقتی کتاب را می‌خواندم، نوعی حس سنگین و عجیب به سراغم آمد. روح‌القدس به من بینشی داد: درب جلویی خانه روحم در ۱۲ سالگی باز شد - آن زمان که اولین بار چشم‌هایم به پورنوگرافی افتاد.

سپس، در سن سیزده سالگی، درب پستی به روی شیطان گشوده شد. هرچند این درها را بسته بودم، اما قفل نکرده بودم!

هفت شبانه‌روز، لب بسته، دل شکسته، در حضور خدا بودم. دعا کردم، روزه گرفتم و بندهای گذشته را گسستم - حتی آن دو خاطره تاریکی که چون زهر در ذهنم مانده بودند و برای آن‌ها از خدا درخواست رحمت و بخشش داشتم. چیزی در ظاهر تغییر نکرده بود، اما اطمینان داشتم که چیزی در درونم دگرگون شده است.

از آن روز به بعد، تغییری بزرگ در من به وجود آمد - چیزی را که قبلاً نداشتم، حالا خداوند به من بخشیده بود.

فیض او را دریافت کرده بودم؛ توانایی نظم دادن به خودم را پیدا کرده بودم و قدرتی در من شکل گرفته بود که کمکم می‌کرد در برابر وسوسه‌ها ایستادگی کنم. امروز من در آزادی گم برمی‌دارم و خدمت‌رهایی را برای دیگران انجام می‌دهم.

هر کسی می‌تواند چنین آزادی‌ای را از خدا دریافت کند. اما آزادی صرفاً نقطه آغاز است، نه مقصد نهایی.

هدف از آزادی این است که بتوانیم کاملاً در خدمت خداوند باشیم و دعوت مقدسش را در زندگی‌مان جاری کنیم. اگر نجات و آزادی را بی‌ثمر بگذاریم، مثل بنی‌اسرائیل خواهیم بود که از مصر بیرون آمدند، اما هرگز وارد سرزمین وعده نشدند - آنها با آزادی‌شان کاری نکردند.

این کتاب تنها درباره‌ی رهایی از بند شیاطین، اعتیادها و زنجیرهای ناامنی نیست؛ خداوند آرزو دارد تو را از قید و بندها رها سازد تا با گام‌های مطمئن به سوی سرنوشت مقدس رهسپار شوی.

در این کتاب نشان خواهیم داد که رهایی، نخستین گام است. برای حفظ آن، باید در مسیر خدا رشد کنیم و تمام ظرفیت خود را در خدمت به او به کار گیریم. این چنین است که نام عیسی در نسل ما جلال خواهد یافت.

شاید تو مانند داوود باشی که در زندگی‌ات با شیاطین و وسوسه‌های درونی روبه‌رو نبردهای تو برای نابود کردن تو نیست، بلکه برای آماده کردن توست تا به مرحله‌ای بزرگ‌تر در زندگی‌ات قدم بگذاری. خداوند تو را فراخوانده است تا نسل خود را رهایی بخشی، شفا دهی و نجات دهی. وقتی یاد می‌گیری چگونه بر وسوسه‌های درونی‌ات غلبه کنی، خداوند در این مسیر شخصیت را شکل می‌دهد و مهربانی را در دل تو می‌نشاند تا بتوانی به آن مردمی که برایشان دعوت شده‌ای، خدمت کنی - درست همانطور که فرار موسی از مصر تنها برای خودش نبود، بلکه برای آن بود که قوم خود را از بندگی مصر رهایی بخشد. حتی عیسی مسیح - پیش از آن‌که شیاطین را از مردم بیرون کند - ابتدا باید در بیابان با ابلیس روبه‌رو می‌شد.

تو نیز باید پیش از آن‌که در برابر خلیات پیروزی به دست آوری، در نبردهای پنهانی زندگی‌ات، نبرد با شیرها (وسوسه‌های درونی) پیروز شوی.

بیایید با هم قدم در این راه بگذاریم و بیاموزیم که چگونه دشمن مشترکمان را بشناسیم، با او روبه‌رو شویم، بجنگیم و شکستش دهیم.

فصل اول

به الاغ ضربه زن

صبح یکشنبه، نهم مارس، گروهی از خادمان و ایمانداران به کلیسایی در آفریقا رسیدیم - جایی که روح خداوند با قدرتی وصف‌ناپذیر در حال عمل بود. سفرهای ما به آن مکان سه بار در سال تکرار می‌شد و این بار پنجاه نفر با هم همراه شده بودیم. گروهی خون‌ریز و بی‌رحم به نام «بوکو حرام» - همان خادمان ظلمت که هزاران مسیحی بی‌گناه را در نیجریه به خاک و خون کشیده بودند - در همان اطراف پرسه می‌زدند. در حالی که ما از هیچ چیز آگاه نبودیم، پنج مرد با دقت و برنامه‌ریزی، مکانی نزدیک خروجی را برای انفجار بمب در مراسم روز یکشنبه انتخاب کرده بودند.

و همان‌جا بود که گروه ما، پنجاه خادم خداوند، نشسته بود. همانطور که قابل تصور است، تمامی افرادی که در نزدیکی خروجی نشسته بودند، از جمله گروه پنجاه نفره ما، در صورت انفجار بمب جان خود را از دست می‌دادند.

در حالی که مراسم پرستشی ادامه داشت، آن پنج تروریست تصمیم گرفتند برای خوردن غذا به رستورانی در همان نزدیکی بروند.

از آن‌جا که برنامه‌های کلیسا در روز یک شنبه بصورت عادی ممکن است بین یازده تا هفده ساعت طول بکشد، زمان کافی داشتند تا خود را سرگرم کنند و بازگردند، پیش از آن‌که جلسه پایان یابد. در همین میان، صاحب رستوران، مراسم کلیسا را بصورت زنده بر روی تلویزیون رستوران پخش می‌کرد. کشیش، به فرمان

روح القدس، شروع به دعا برای همه کرد، از جمله کسانی که از راه دور تماشا می‌کردند. ناگهان، نیروی روح القدس با قدرتی عظیم، وارد آن رستوران شد و چهار تن از آن پنج نفر تاب نیاورده و فرار کردند. یکی از تروریست‌ها تصمیم گرفت بماند و در برابر روح القدس مقاومت کند. اما هیچ قدرتی یارای مقابله با قدرت روح القدس را ندارد. سرانجام، آن مرد بر زمین افتاد و سپس توسط صاحب فروشگاه به کلیسا کشیده شد.

در حالی که در ردیف جلو نشسته بودم، مطمئن نبودم چه کسی را به داخل کشاندند. کشیش جلو آمد و شروع به دعا برای آزادی‌اش کرد و تروریست به طور کامل آزاد شد. چهره‌اش دگرگون شد، اشک از چشمانش جاری شد و زانو زد تا نجات را در عیسی بیابد. وقتی انگیزه واقعی‌اش از آمدن به این کلیسا را اعتراف کرد، شگفت‌زده شدم. اگر مداخله‌ی روح القدس نبود، بی‌تردید تا پایان آن روز کشته شده بودیم. آن‌چه بیش از همه مرا شگفت‌زده کرد، تحولی عمیق بود که با چشمان خود دیدم؛ از یک تروریست تا مردی که آزاد و نجات‌یافته بود. پیش از این، گمان می‌کردم انسان‌هایی مانند او هیچ فرصتی برای رستگاری ندارند، به خاطر شرّ فراوانی که در دل‌هایشان موج می‌زند. اما خداوند قادر است هر انسانی را دگرگون سازد حتی یک تروریست. خداوند می‌تواند تمام شرارت درون انسان را پاک کند و آن را به تحولی ناگزیر در وجود او بدل سازد.

نخستین رهایی ثبت‌شده در اناجیل در آغاز خدمت عیسی مسیح

روزی عیسی، در قدرت و مسح روح القدس، وارد کنیسه‌ای شد. در آن هنگام، روح پلیدی که در وجود یکی از حاضران بود، شروع به آشکار شدن کرد. (مرقس ۲۸-۲۹:۱) عیسی آن مرد را از کنیسه بیرون نکرد؛ بلکه روح ناپاک را از او راند و او را آزاد ساخت. اما افسوس که امروزه در بیشتر کلیساها، اگر روح پلید در وجود کسی آشکار شود، به احتمال زیاد آن شخص گرفتار نه تنها طرد می‌شود، بلکه ممکن است به جلب توجه یا تمارض متهم گردد.

عیسی هرگز از انجام رهایی در انتظار عمومی بیم نداشت و هیچ‌گاه نمی‌ترسید که این عمل، به شکلی ولو کوچک، جلالی به شیطان ببخشد یا موجب شرمساری آن کسی شود که از اسارت رهایی می‌یابد. وقتی که عالم معنوی و روحانی را درک کنیم، می‌آموزیم چگونه می‌توانیم بر نیروهای شیطانی که بر فرد تأثیر گذاشته‌اند حمله

کنیم؛ بی آنکه به شخصیت و روح او آسیب رسانده، او را دلسرد یا دل شکسته کنیم. ما به یاری روح القدس، قادر هستیم هویت واقعی آنها را در مسیح تأیید و حفظ کنیم. اگر درک ما از واقعیت جهان ماوراء طبیعی مخدوش یا مبهم باشد، آنگاه به جای آنکه اول عنکبوت را از بین ببریم، مشغول پاک کردن تارهای عنکبوت خواهیم شد. درگیر شدن با نشانه‌ها به جای ریشه‌ی مشکل، همان معضل بزرگ است. عالم معنوی تمامی ریشه‌های مشکلات را برملا می‌سازد؛ در حالی که دنیای طبیعی تنها نتایج و پیامدهای آن‌ها را نشان می‌دهد. دنیای روحانی خالق دنیای طبیعی است و منبع همهٔ مسائلی است که با آن‌ها روبه‌رو هستیم.

آن‌گاه که الاغ، چشمانش به عالم معنوی گشوده شد

آن‌گونه که دیده‌ام، بارها پیش آمده که افراد غیر ایماندار، علاقه و آگاهی بیشتری نسبت به جهان روحانی نشان می‌دهند تا خود کلیسا و جامعهٔ ایمانداران، یعنی همان بدنی که مسیح سر آن است. در کتاب اعداد فصل ۲۲، داستان مردی به نام بلعام آمده که برای لعنت کردن قوم اسرائیل اجیر شد.

اما خداوند در رؤیایی به او هشدار داد که چنین کاری نکند. با این حال، او که اسیر طمع شده بود، تصمیم گرفت فرمان خدا را نادیده بگیرد و به راه خود ادامه دهد.

او بر الاغ خود سوار شد و به سوی مقصدی مشخص روانه گشت؛ اما در میانهٔ راه، فرشتهٔ خداوند سدرهٔ او شد و در برابرش ایستاد. الاغ، که طبیعتاً نباید بینایی روحانی می‌داشت، از سوی خدا بینش یافت تا فرشته را ببیند؛ در حالی که چشمان بلعام هنوز بسته بود و نمی‌دید که راهش از سوی خدا مسدود شده است. این وضعیت را می‌توان با حالت روحانی بسیاری از ایمانداران در روزگار ما مقایسه کرد. ترس از انسان‌ها، تلاش برای جلب رضایت آنان، بت پرستی و دیگر گناهان، چشمان ما را به حقیقت عالم معنوی می‌بندند و ما را از درک جهان نادیدنی محروم می‌سازند. افرادی که اطراف ما هستند و پیرو عیسی مسیح نیستند، گرسنهٔ واقعیت جهان ماوراء طبیعی هستند و از آن نمی‌ترسند. فیلم‌ها، برنامه‌های تلویزیونی، آهنگ‌ها و کتاب‌ها پر از جلوه‌های تاریک جهان ماورایی هستند که مردم را بیشتر در ظلمت فرو می‌برند، به جای آنکه پاسخ‌هایی به جست‌وجوهای روحانی آنها بدهند. همان‌گونه که خداوند از الاغ استفاده کرد تا پیامبر را بیدار کند و با او سخن بگوید، من مطمئنم که امروز نیز خداوند کلیسا را بیدار می‌کند تا گرسنگی جهان به سوی ماوراء طبیعی را ببیند. اقتدار و نفوذ خدا بر هر قدرت دشمن برتری دارد. وقتی الاغ فرشته را دید، «...از راه منحرف شده و به

مزرعه‌ای درآمد» (اعداد ۲۳:۲۲). سپس «...خود را به دیوار چسبانید و پای بلعام را به دیوار فشرد» (اعداد ۲۵:۲۲). تمام این رفتارهای غیرمعمول، ناشی از مقاومت در برابر مسیرشان در قلمرو نامرئی بود. زمانی که فرزندان، در مسیر زندگی دچار انحراف می‌شوند و به وابستگی‌ها و عاداتی روی می‌آورند که جلالی برای عیسی به همراه ندارد؛ آن‌ها از راه راست منحرف می‌گردند و دل والدین خود را دردمند می‌سازند؛ حال آنکه پشت این نافرمانی‌ها، نیروهای تاریک روحانی ایستاده‌اند و ما باید برای مقابله با آن‌ها آمادگی داشته باشیم.

بلعام خشمگین شد و به الاغ ضربه زد، چنان که تقریباً آن را کشت. او نمی‌دانست که مشکل از الاغ نیست، بلکه مخالفتی بود که در عالم روحانی ریشه داشت و مانع ادامه‌ی مسیر الاغ می‌شد.

پس ما نیز دچار همان اشتباه بلعام پیامبر نشویم.

کتاب مقدس به روشنی بیان می‌کند که اگر می‌خواهیم در پیروزی روحانی گام برداریم، باید در برابر دشمن خود مقاومت کنیم و در جنگ روحانی وارد شویم. باید با مخالفت‌هایی که در مسیرمان قرار دارد مقابله کنیم، نه اینکه الاغ را بزیم. الاغ نماد نشانه‌هایی است که ما می‌توانیم ببینیم، اما فرشته خداوند که در مسیر ایستاده بود، نشان‌دهنده علت اصلی و ریشه‌ی مشکل است. برای مثال، اگر در کسب و کارمان مخالفتی وجود دارد، باید با ریشه‌ی آن برخورد کنیم. اگر در امور مالی محدودیتی هست، باید به علت اصلی آن پردازیم. اگر در زندگی روحانی‌مان دچار سستی شده‌ایم، باز هم باید به ریشه‌ی مشکل پردازیم. نباید صرفاً بر الاغ فشار بیشتری بیاوریم؛ بلکه باید چشمان روحانی‌مان را بگشاییم و بفهمیم که در نبردی واقعی با دشمنی هستیم که به دنبال پیشرفت و شکوفایی روحانی ما است.

پشت هر گناه، شیطان نشسته

یکی دیگر از روایت‌هایی که بر واقعیت تأثیرات عالم روحانی شهادت می‌دهد، ماجرای شمارش قوم اسرائیل به دست داوود پادشاه است. کاری که برای داوود امری ساده و بی‌ضرر به نظر می‌رسید - یعنی شماره‌گذاری قوم - در نظر خدا ناپسند آمد و داوود او را به دنبال داشت. «آنگاه شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داوود را برانگیخت تا اسرائیل را سرشماری کند.» (اول تواریخ ۲۱:۱)

داوود، به جای اعتماد بر قدرت خداوند، آرام آرام دل به نیروی ارتش خود بست. غرور، دری را به روی شیطان گشود و داوود را به گناه کشاند؛ گناهی که پیامدهایش دامنگیر بسیاری از مردم شد. این ماجرا نشان می‌دهد

که لغزش‌های رهبران، می‌تواند رنج و آسیب فراگیری برای مردم به همراه داشته باشد. علت گناه داوود این بود: «...شیطان علیه اسرائیل برخاست...» شیطان با تمام وجودش از ما متنفر است و تمام تلاشش این است که رهبران را به گناه و سقوط بکشانند.

شیطان خوب می‌داند که اگر بتواند رهبران را به خطا بکشانند، این کار ممکن است ایمان ما را درهم بشکند، یا دست‌کم اعتماد ما به خدا را متزلزل کند. حقیقت آن است که هیچ‌کس به تنهایی به گناه نمی‌لغزد؛ همیشه ردی از وسوسه‌های شیطان در میان است. البته، داوود گناه خود را به گردن شیطان یا دیگران نینداخت؛ بلکه با فروتنی، خطای خود را پذیرفت و توبه کرد. چرا که تنها راه رهایی از سلطه و نفوذی که شیطان ممکن است بر تصمیم‌های ما داشته باشد، توبه است. نخستین گناهی که در تاریخ انسان روی داد، با دخالت و وسوسه‌ی شیطان همراه بود. آدم نه قصد انجام کار بدی داشت و نه فرهنگی بیرونی بود که بر تصمیم او تأثیر بگذارد. اما در باغ عدن، ماری ظاهر شد و آدم را فریفت و او را به سوی نافرمانی کشاند. برخلاف داوود که مسئولیت خطای خود را پذیرفت، آدم گناهش را به گردن همسرش انداخت و حوا نیز شیطان را که در قالب مار سخن می‌گفت، مقصر دانست. هرچند شیطان نقش خود را ایفا می‌کند، اما مسئولیت نهایی بر دوش خود ماست؛ این ما هستیم که باید توبه کنیم و اجازه دهیم خداوند دل‌مان را پاک سازد. تا زمانی که به دنبال مقصر گشتن باشیم و خطاهای خود را به گردن دیگران بیندازیم، توبه‌ای حقیقی در دل ما شکل نخواهد گرفت. هنگامی که خدا وارد عمل شد، نه تنها آدم و حوا قضاوت شدند، بلکه مار که همان شیطان بود نیز مورد لعنت قرار گرفت. در واقع، آدم و حوا به طور مستقیم مورد لعنت قرار نگرفتند، اما شیطان مورد لعنت الهی قرار گرفت. خداوند هرگز قصد نداشت شیطان را بی‌پاسخ رها کند؛ بلکه برخورد او با شیطان بسیار سخت‌گیرانه‌تر و شدیدتر از برخوردی بود که با پدر و مادر نخستین‌مان، آدم و حوا داشت. بسیاری از مسیحیان امروز بیش از حد از شیطان حمایت می‌کنند. به نوعی، ما نمی‌خواهیم مستقیم با شیطان روبه‌رو شویم. به جای آن، همه‌ی مسئولیت‌ها و تقصیرها را به گردن انسان‌ها می‌اندازیم. مؤمنانی که واقعاً با شیاطین مقابله می‌کنند، «دیوانه» خطاب می‌شوند یا به آن‌ها به چشم «آن دسته از مردم» نگاه می‌شود.

زمانی بود که خداوند مجبورم کرد موضعم را دربارهٔ جنگ روحانی حفظ کنم، می‌دانستم این موضوع در میان جریان اصلی مسیحیت محبوب نیست، به همین دلیل گاهی وسوسه می‌شدم که درباره‌ی جنگ روحانی سخت‌گیرم و آن را کم‌رنگ‌تر جلوه دهم. اما روح‌القدس داستان پادشاه شائول را به یادم آورد؛ داستان مردی که دشمنی

را که خداوند دستور نابودی‌اش را داده بود، بخشید. وقتی پادشاه شائول نسبت به آگاق، پادشاه امالک، بخشش نشان داد و دستورات خدا را رعایت نکرد، این رفتار باعث ناخشنودی خدا شد و خشم او را برانگیخت. بعد از چنین توییخی سریعاً توبه کردم و تصمیمم را تازه کردم که دیگر از آگاق، پادشاه دشمن، محافظت نکنم. شیطان دشمن خداست و بنابراین دشمن من نیز هست. من همانطور که عیسی عمل کرد، عمل خواهم کرد و به فرمان او خواهم جنگید. وقتی این حقیقت را در دل خود حل کنیم، خدا خشنود و شیطان خشمگین می‌شود. در نتیجه، بسیاری آزاد خواهند شد.

با ریشه مقابله کن، نه فقط با میوه

عیسی در برخورد با مردم، الگوی خاصی داشت که هرچند منحصر به فرد بود، اما الگویی مشابه و پیوسته را نشان می‌داد. او آفریننده‌ی جهان روحانی است. وقتی مسیح از شاگردانش پرسید که او را چه کسی می‌دانند، پطرس بی‌درنگ پاسخ داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده» (متی ۱۶: ۱۶). اما عیسی به خاطر این پاسخ، پطرس را تحسین نکرد؛ بلکه این مکاشفه را به پدر نسبت داد، زیرا پدر آسمانی، منبع حقیقی این روشن‌بینی در دل پطرس بود. شناخت عالم معنوی، پیش از هر چیز از این درک آغاز می‌شود که همه‌ی پیشرفت‌ها و مکاشفه‌های ما از فیض خدا سرچشمه می‌گیرند، نه از شایستگی‌ها یا اعمال نیکوی خودمان. بدون روح القدس، رسیدن به تقدس امکان‌پذیر نیست. علاوه بر این، ما نمی‌توانیم در جستجوی خدا باشیم، مگر آنکه او ابتدا به دنبال ما آمده باشد؛ این را هرگز نباید فراموش کنیم. هر افتخاری، در هر کار نیکی که ممکن است از ما سر بزند، تنها و تنها سزاوار خداوند است. وقتی این حقیقت را از یاد می‌بریم، معمولاً از درسی که پطرس اندکی پس از اعترافش درباره‌ی عیسی آموخت، غافل می‌شویم. وقتی عیسی شروع کرد به سخن گفتن درباره‌ی رنج‌هایی که قرار بود متحمل شود، پطرس شروع به نصیحت کردن او کرد. پطرس گمان می‌کرد آن مکاشفه از درون خود او برخاسته و همین تصور باعث شد نگاه او دچار انحراف شود و در نهایت، به خود اجازه دهد خدا را راهنمایی کند. از نگاه انسانی، پطرس تنها می‌خواست عیسی را از رنج‌هایی که در انتظارش بود نجات دهد. اما از نگاه روحانی، عیسی تشخیص داد که این نصیحت از جانب پطرس نبود، بلکه از سوی شیطان الهام شده بود.

شگفت‌انگیز این است که در همان ساعت، رسول بزرگ، پطرس، ابتدا از سوی روح القدس برای بیان مکاشفه‌ای عمیق به کار گرفته شد، اما دقایقی بعد، شیطان

از دهان او برای بیان سخنانی ناپخته و بیهوده استفاده کرد. به روشنی می بینیم که هم داوود پادشاه - مردی که دلش با دل خدا یکی بود (اول سموئیل ۱۴: ۱۲) - و هم پطرس، هر دو طعمه‌ی غرور شدند. غرور، دریچه‌ای بزرگ برای نفوذ ارواح شریر است و حتی پیروان واقعی مسیح نیز ممکن است گرفتار آن شوند. غرور، فرشته‌ای کامل را به شیطان تبدیل کرد. این یادآوری بزرگی است که در هر برکت یا پیشرفتی که در زندگی تجربه می‌کنیم، باید همواره شکر و افتخار را به خدا نسبت دهیم، نه به خودمان. دشمن معمولاً در هر شرارتی که در زندگی ما رخ می‌دهد، ردپایی از خود بر جای می‌گذارد. ما زمانی که همه چیز خوب پیش می‌رود، دوست داریم خود را شایسته‌ی ستایش بدانیم، اما وقتی اوضاع به هم می‌ریزد، خدا را مقصر می‌دانیم و شیطان را بی‌هیچ سرزنشی رها می‌کنیم. در میان مردم و رسانه‌ها، به ندرت شیطان مقصر شرارت‌های جهان شناخته می‌شود. شیطان معمار و طراح تمام شرارت‌هاست. این حقیقت را می‌توان در نصیحت نادرست پطرس به عیسی دید، همان‌گونه که در انکار او نسبت به عیسی دیده می‌شود (لوقا ۲۲: ۳۱)، در خیانت یهوذا به عیسی (لوقا ۲۲: ۳)، و نیز در زمانی که حنانيا به روح القدس دروغ گفت (اعمال رسولان ۵: ۳). به همین دلیل، رسول پولس ما را به مشارکت فعال در جنگ روحانی فرا می‌خواند. همین که ما بر روی این زمین زندگی می‌کنیم، به خودی خود ما را وارد این نبرد می‌سازد؛ با این حال، همه مسیحیان درگیر این جنگ نیستند.

تصمیم‌ها و پیامدها

می‌دانیم که تصمیمات، پیامدهای خوب یا بدی به دنبال دارند. با این حال، بسیاری از تصمیمات نادرست ریشه در تأثیرات عالم معنوی و روحانی دارند. پسر سلیمان، رُحْبَعام، تصمیم نادرستی گرفت و به نصیحت بزرگان درباره کاهش مالیات‌ها و سبک‌تر کردن بار مردم توجه نکرد (بنگرید به دوم تواریخ ۱۰). این تصمیم برای او از دست دادن یازده قبیله را به دنبال داشت، خسارتی بزرگ و ویرانگر. متأسفانه، این یازده قبیله هرگز به خاندان داوود بازنگشتند. واقعیت این است که پیامدهای بد همیشه از تصمیمات بد ناشی می‌شوند.

با این وجود، تصمیم نادرست رُحْبَعام نتیجه‌ی بت‌پرستی پدرش بود. او نمی‌دانست که در مسیر شکست قرار گرفته است، زیرا پیشگویی‌ای درباره‌ی یازده قبیله وجود داشت که آن‌ها از داوود جدا خواهند شد (بنگرید به دوم پادشاهان ۱۴). رُحْبَعام، پادشاه، از درک عمیق و هدایت حکمت بهره‌مند نبود؛ او ریشه‌های گذشته‌اش را بررسی

نکرد، پیش از آن که قدم به آینده بگذارد. آیا تا به حال از خود پرسیده‌ای: چه کسی بر تصمیمات من تأثیر می‌گذارد؟ یا چرا همیشه افراد نادرست را برای رابطه انتخاب می‌کنم؟ یا چرا به نظر می‌رسد همواره تصمیمات اشتباهی در زمینه امور مالی‌ام می‌گیرم؟ بسیاری از مسیحیان خواهند گفت که دلیل آن بی‌نظمی، کم‌سوادى یا نادانى شماسست. با این حال، تمام این نشانه‌ها و توصیف‌ها فقط نشانه‌های بیرونی هستند؛ ریشه‌های واقعی در دنیای نامرئی و روحانی نهفته‌اند. تصمیم ویرانگر یهودا برای دزدیدن پول و خیانت به عیسی، تحت تأثیر شیطان گرفته شد. تنها یک تصمیم که از نیروهای تاریک روحانی متأثر بود، زندگی‌اش را نابود کرد. تصمیمات نادرست ممکن است نتیجه‌ی نفوذ شیاطین در زندگی ما باشد. برای اینکه بتوانیم انتخاب‌های درست داشته باشیم، باید زندگی‌مان را تحت تأثیر روح القدس قرار دهیم.

جنگ روحانی، پلیدی را از وجود انسان‌ها پاک می‌کند

من یاد می‌آید که با مل باند، خادم قدرتمند انجیل که خداوند او را در شفا بخشی و رهایی بخشی به کار می‌برد، ملاقات کردم. ما در سال ۲۰۱۳ در کلیسای Hungry Generation با هم دیدار کردیم. او توضیح داد که چطور می‌توان عالم معنوی را دید. او شرح داد که وقتی مردم از بیماری رنج می‌برند، نقاط تاریک یا مارهایی را روی برخی قسمت‌های بدنشان مشاهده می‌کرد. گاهی حتی یک شیطان را می‌دید. وقتی با آن موجود شیطانی مواجه می‌شد، آن موجود فرار می‌کرد و آن شخص شفا می‌یافت. من شخصاً شاهد این بودم که او این کار را در کنفرانس ما انجام داد. در واقع، خداوند به همین طریق مل باند، همسرش و فرزندانش را شفا داد. ابتدا به او الهام می‌شد و روح شریری را می‌دید که یا بر آن قسمت از بدن که درد داشت نشسته بود یا آن را گرفته بود. وقتی فرمان می‌داد که آن روح برود، شفا بخشی فوراً اتفاق می‌افتاد. عیسی گفت: «به واقع هیچ کس نمی‌تواند به خانه مردی نیرومند برآید و اموالش را غارت کند، مگر اینکه نخست آن مرد را ببندد. پس از آن می‌تواند خانه او را غارت کند.» (مرقس ۳: ۲۷).

جنگ دنیوی در برابر جنگ معنوی

رئیس پیشین آکادمی علوم نروژ، همراه با تاریخ‌نگارانی از انگلستان، مصر، آلمان و هند، داده‌های شگفت‌انگیزی را جمع‌آوری و تحلیل کرده‌اند که نشان می‌دهد در طول ۵۶۰۰ سال گذشته، یعنی از سال ۳۶۰۰ قبل از میلاد، جهان تنها ۲۹۲ سال

صلح را تجربه کرده است! در این مدت، ۱۴۳۵۱ جنگ بزرگ و کوچک رخ داده که در آنها ۳.۶۴ میلیارد نفر کشته شده‌اند. ارزش اموال ویران شده به اندازه‌ای است که می‌توان با آن کمربندی طلایی ساخت که به دور زمین بپیچد، ۹۷.۲ مایل (حدود ۱۵۶.۴ کیلومتر) عرض و ۳۳ فوت (۱۰ متر) ضخامت داشته باشد. از سال ۶۵۰ قبل از میلاد تاکنون، ۱۶۵۶ رقابت تسلیحاتی رخ داده است که تنها ۱۶ مورد از آنها به جنگ نینجامیده‌اند. جنگ جسمانی می‌تواند انسان را از پای برآورد، اما قادر نیست شر درون انسان را نابود کند. شر تا زمانی که جنگی روحانی آن را از درون بیرون نکند، در انسان باقی خواهد ماند. دلیل اینکه عیسی مؤمنان را از دخالت در جنگ‌های جسمانی نهی کرد، وجود جنگی روحانی است که اهمیت و تأثیر بیشتری دارد. پولس مؤمنان را تشویق کرد که بر اساس جسم نبرد نکنند، بلکه جنگ خود را در روح به پیش ببرند: «زیرا هرچند در این دنیا به سر می‌بریم، اما به روش دنیوی نمی‌جنگیم، چرا که اسلحه جنگ ما دنیوی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست...» (دوم قرنتیان ۴ - ۱۰:۳).

مسح الهی را در جنگ‌هایی که هیچ پیروزی یا غنیمتی ندارند، هدر مده

یکی از دلایل اصلی اینکه رهایی در عهد عتیق رخ نمی‌داد، این بود که بیشتر مردم تنها درگیر جنگ‌های جسمانی بودند. برای آنکه در جنگ روحانی موفق باشیم، باید از جنگیدن جسمانی با دیگران دست بکشیم. «زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم.» (افسسیان ۶:۱۲)

تا زمانی که با جسم و خون درگیر هستیم، نمی‌توانیم از مسح و قدرت خدا برای مقابله با نیروهای شریر بهره‌مند شویم. داوود نمونه‌ای روشن از این حقیقت است. پیش از آنکه در برابر جُلّیات بایستد، ابتدا از دعوا با برادرانش کناره گرفت. آن‌ها با شک انداختن در نیت و انگیزه او، می‌خواستند او را وارد جدالی بی‌ثمر کنند. با آن که خود سرباز بودند، اما دشمن واقعی را نمی‌دیدند. در حالی که آنان با برادرشان می‌جنگیدند، داوود سکوت کرد و دور شد تا مسح الهی را برای نبردی که واقعاً اهمیت داشت، حفظ کند. فراموش نکن: هر جنگی ارزش جنگیدن ندارد. مسحت را حفظ کن تا در نبردهای واقعی روحانی بایستی. اگر مدام وارد بحث و جدل، غیبت، دفاع از خود و تلافی جویی در برابر کسانی شوی که آزارت می‌دهند، دیگر هیچ مسحی

برای مقابله با جُلّیات‌های زندگی‌ات باقی نخواهد ماند. بله، شاید بتوانی برادرانت را در این جنگ‌ها شکست دهی، اما دیگر نیرویی برای مبارزه با دشمن واقعی‌ات، یعنی شیطان، نخواهی داشت.

به همین دلیل بود که عیسی در برابر والی روم، پیلاتس، سکوت اختیار کرد. هدف او جنگیدن با فریسیان و رومیان نبود؛ بلکه تنها مأموریتش، نبرد با نیروهای تاریکی روحانی بود.

تو ممکن است هر زمان بخواهی با یک راسوی بدبو بجنگی و حتی شکستش بدهی، اما باید از خودت بپرسی: آیا واقعاً ارزش دارد خودم را در معرض آن بوی تعفن قرار دهم؟

دعا

«ای خداوند عیسی، با تمام وجودم به سوی تو می‌آیم، در حالی که هنوز نسبت به واقعیت عالم معنوی نابینا هستم. همان‌گونه که چشم‌های برتیمائوس را گشودی، چشم‌های دل مرا نیز باز کن. ای روح‌القدس، دیدگان دل مرا با مرهم الهی خود مسح کن تا بتوانم ببینم. ای پدر آسمانی، اجازه بده در این آگاهی زندگی کنم که کسانی که با ما هستند، بیش‌تر از کسانی هستند که علیه ما هستند.»

فصل دوم

نشش روح شیطانی

در سن هشت سالگی، «کیسی» توسط پدرش، به خدای شریر، بعل تقدیم شد. خانواده او عضوی از یک گروه شیطان پرست بودند. با گذر زمان و در حالی که بزرگ می‌شد، شیاطین شروع به تسلط بر زندگی او کردند. افکار خودکشی و خودزنی به ذهن او راه پیدا کرد.

با گذشت زمان، در او اسکیزوفرنی، اختلال دو قطبی و دیگر بیماری‌های روانی تشخیص داده شد. به دلیل آزارهای شدید ذهنی، عاطفی و جسمی، کیسی به مدت ده سال زندگی همجنس‌گرایانه داشت. این روح شریر آسیب‌های روانی زیادی به او وارد کرد که نیاز به درمان پزشکی داشت. به همین دلیل، او روزانه چهار نوبت، پانزده نوع داروی روان‌پزشکی مصرف می‌کرد.

در سال ۲۰۱۸، او تصمیم گرفت در کنفرانس سالانه «برای آزادی برخاسته‌ام» که توسط کلیسای «Hungry Generation» برگزار می‌شد شرکت کند. روح شریری که او را آزار می‌داد، در آنجا آشکار شد و به قدرت روح‌القدس از وجودش بیرون رانده شد. چند ماه بعد، بار دیگر به کلیسای «Hungry Generation» بازگشت و شهادت آزادی خود را بازگو کرد.

خدا نه تنها او را از روح بعل و همجنس‌گرایی آزاد کرد، بلکه کاملاً او را شفا داد. پزشکان و متخصصان به او گفتند که حداقل دو سال طول می‌کشد تا بتواند تمام

۱۵ دارویی که استفاده میکند را بطور کامل قطع کند. به هر حال، پس از رهایی، تمام داروها را قطع کرد و بدنش هیچ عوارض جانبی منفی نشان نداد. همچنین به یک کلیسای محلی پیوست و شروع به شرکت در جلسه هفتگی مطالعه کتاب مقدس کرد. او شروع به خواندن روزانه کتاب مقدس و حفظ کردن آیات آن کرد.

این همان موضوع اصلی است - رهایی مردم برای خدمت مؤثرتر به خدا. هیچ شیطانی نمی‌تواند با روح القدس برابری کند و هیچ نیرویی با قدرت نام عیسی برابر نیست. گاهی مسیحیان به سادگی از عباراتی مانند «روح (این)» یا «شیطان (آن)» استفاده می‌کنند، بدون آنکه بدانند زندگی زمین بازی نیست، بلکه میدان نبرد است. شیطان شوخی‌بردار نیست، او یک دشمن واقعی است. اولین اشتباهی که بیشتر ایمانداران در جنگ روحانی می‌کنند، دست کم گرفتن دشمن یا نداشتن شناخت از آن است که با چه کسی روبه‌رو هستند. وقتی شاهد یا ناظر مراسم رهایی هستیم، متوجه می‌شویم که شیاطین خود را به نام‌هایی مانند «روح ایزابل»، «روح خشم» و «روح مرگ» می‌نامند. گاهی نیز ارواح ناپاک خود را به نام بت‌ها، حیوانات یا چهره‌های تاریخی که به خاطر اعمال شرورانه‌شان مشهور بودند، معرفی می‌کنند. نام‌های آن‌ها طبیعت و وظیفه‌شان را آشکار می‌کند. اساس ما برای جنگ روحانی بر تجربه‌ها بنا نشده، بلکه بر کلام خداست. در کتاب مقدس می‌بینیم که شیاطین می‌توانند نام داشته باشند. عیسی در دوران خدمت زمینی خود در مورد این موضوع روشن‌گری کرد.

لژیون در منطقه

من این افتخار را داشتم که از اسرائیل بازدید کنم و در آنجا دریاچه جلیل را دیدم؛ همان جایی که عیسی طوفان را آرام کرد، در حالی که در راه شهری بود تا مردی را از یک لژیون از شیاطین رهایی بخشد. (بنگرید به مرقس ۴:۳۹)

این رهایی خاص نشان داد که بسیاری از شیاطین می‌توانند در یک نفر زندگی کنند. در واقع، هزاران شیاطین ممکن است در یک فرد ساکن باشند. شیاطین همچنین پشت رفتارهای خود ویرانگر هستند. فرد تسخیرشده می‌تواند قدرت جسمانی فوق‌العاده‌ای از خود نشان دهد. در داستان یاد شده، مرد تسخیرشده در قبرستان زندگی می‌کرد. شیاطین ترجیح می‌دهند در قبرها یا قبرستان‌ها زندگی کنند.

این را با روح القدس مقایسه کنید که در ایماندار زندگی می‌کند و ما را به معابد خدای زنده تبدیل می‌کند. ممکن است بپرسید چرا این‌گونه است. معابد محل حیات

هستند، اما قبرها جایگاه مرگ؛ مکان‌هایی که زمانی در آن‌ها زندگی جریان داشت. به همین دلیل، عیسی افراد مذهبی را به قبر تشبیه کرد-کسانی که زمانی برای خدا زنده بودند، اما حالا تنها به مکانی برای رفت‌وآمد و سکونت شیاطین تبدیل شده‌اند. به همین دلیل، زندگی کردن با مَنای دیروز بسیار خطرناک است؛ بر اساس کاری که خدا زمانی در زندگی‌ات کرده زندگی می‌کنی، در حالی که حالا هیچ اشتیاقی به عیسی نداری. مَنای دیروز کرم می‌زند، و اگر شما در آن‌چه که خدا در گذشته برایتان انجام داده زندگی کنید، سرانجام به قبری تبدیل خواهید شد که شیاطین به آن تمایل دارند. از آنجا که شیاطین ارواحی هستند که به دنبال بدن‌های مادی می‌گردند، می‌توانند وارد حیوانات نیز شوند. هدف اصلی آنان تسخیر بدن انسان است، اما اگر لازم باشد به بدن حیوانات نیز بسنده می‌کنند. از آنجا که خوک‌ها نزد خدا ناپاک محسوب می‌شدند، جای تعجب نیست که شیاطین وارد گلهٔ خوک‌ها شدند. ارواح ناپاک در ناپاکی سکونت می‌یابند.

از انسان‌ها رها می‌شود اما در سرزمین باقی می‌ماند

در عهد عتیق، ارواح مختلفی هستند که بر نواحی و سرزمین‌ها حکومت می‌کنند. پاسخ دعای دانیال به‌خاطر «رئیس مملکت پارس» که روحی نیرومند بود و در پَس پردهٔ امپراتوری پارس عمل می‌کرد، به تأخیر افتاد (بنگرید به دانیال ۱۰:۱۲). رسول پولس به مسیحیان افسُس گفت که ما در حال جنگ با ریاست‌ها، قدرت‌ها، فرمانروایان و فوج‌های روحانی شرارت هستیم (بنگرید به افسسیان ۶:۱۲).

این می‌تواند توضیح دهد که چرا برخی مناطق جهان دارای نرخ بالاتری از جرم، مانند قتل یا خشونت هستند. شاید برای‌تان شوکه‌کننده باشد که عیسی درخواست شیاطین را برای ماندن در آن منطقه پذیرفت (بنگرید به متی ۳۲-۳۱:۸). خداوند نیز درخواست شیطان را برای حمله به ایوب پذیرفت (بنگرید به ایوب ۱:۱۲). علاوه بر این، شیطان خواست که پطرس را مانند گندم غربال کند (بنگرید به لوقا ۲۲:۳۱).

ما نمی‌دانیم دقیقاً چرا خدا اجازه این کار را داد، اما یک چیز روشن است: این موضوع باید ما را تشویق کند که بیشتر دعا کنیم و روزه بگیریم. اگر شیطان، با آن‌که یاغی است، می‌تواند درخواست‌هایش را پذیرفته ببیند، پس بدون شک، اگر دعای شیطان پذیرفته شد، خدا دعای فرزندانش را به مراتب بیشتر خواهد پذیرفت. زمانی که مطابق با ارادهٔ کامل خدا درخواست کنیم، به دعای ما پاسخ داده خواهد شد. شیاطین از عیسی تمنا کردند که در آن منطقه بمانند. در مقابل، مردم

از عیسی خواهش کردند که آن منطقه را ترک کند. عیسی هر دوی این درخواست‌ها را پذیرفت. اما مردی که آزاد شده بود و از عیسی خواست تا با او برود و پیرو او باشد، درخواستش پذیرفته نشد. می‌توان فرض کرد که عیسی او را به همان منطقه‌ای بازگرداند که شیاطین در آن ساکن بودند. شهادت او می‌توانست ابزار قدرتمندی برای کمک به آن منطقه باشد. عیسی همیشه نمایندگان خود را در مناطقی که او را رد می‌کنند باقی می‌گذارد تا از طریق شهادتشان، آن‌ها فرصت دوباره‌ای برای پذیرش او داشته باشند.

وقتی خدا شما را آزاد می‌کند، هدفش این است که دیگران را نیز که به وسیله ارواح مشابه در بند هستند، آزاد سازید.

شیاطین سخن می‌گویند

آنچه در این رهایی مهم و متفاوت بود، این است که عیسی شیطان را مورد پرسش قرار داد. این نشان می‌دهد که شیاطین می‌توانند سخن بگویند، هرچند به ما هیچ دستورالعملی داده نشده که از دشمن اطلاعات بگیریم یا گفت‌وگوی عادی داشته باشیم، ولی باید او را بیرون کنیم. آنچه ما می‌دانیم این است که عیسی واقعاً از شیاطین سؤال کرد.

در هنگام اخراج شیاطین، لحظاتی هست که ما نیز نام آن‌ها را می‌پرسیم، همان‌طور که عیسی پرسید: «ما می‌پرسیم: «چطور وارد این شخص شدی؟» و «چه بلایی بر سر این شخص آورده‌ای؟» وقتی ارواح شرارت فریاد می‌زنند، معمولاً اعتراف می‌کنند که از طریق گناه وارد شده‌اند و همچنین می‌گویند چقدر از دعا بیزارند. این یادآوری است برای ایمانداران که شیطان از طریق گناه وارد می‌شود و تنها هدفش کُشتن، دزدیدن و نابود کردن است. برای مثال، خدا به جدعون گفت که به اردوگاه دشمن برود و گوش دهد که آن‌ها چه می‌گویند. کلام خدا باید برای جدعون کافی می‌بود، اما خدا می‌خواست که او همان پیام را از زبان دشمنش نیز بشنود. ما همواره به جوانان می‌گوییم: «از گناه دوری کنید، به پدر و مادر خود احترام بگذارید و در نزدیکی خداوند گام بردارید.» اما برخی به این سخنان گوش نمی‌دهند. با این حال، وقتی شاهد رهایی‌های روحانی هستند - یعنی وقتی می‌بینند که افراد چگونه از تسلط شیاطین آزاد می‌شوند و چگونه ارواح پلید از آنان رانده می‌شوند - متوجه می‌شوند که شیاطین چگونه از کسانی که در گناه زندگی می‌کنند سوءاستفاده می‌کنند، و این باعث می‌شود ترس خداوند در دل آن‌ها بیفتد. ما برای دانستن قدرت

دعا نیازی به شیطان نداریم؛ اما شنیدن فریادهای شیاطین که می‌گویند دعا برایشان چون آتشی سوزان است، واقعاً رضایت‌بخش است. این به ما نشان می‌دهد که دعا و روزه، سلاح‌هایی نیرومند بر ضد پادشاهی تاریکی هستند. افرادی که به کلیسای ما یا کنفرانس‌ها می‌آیند و دعای شفا بخش دریافت می‌کنند، ملزم به امضای فرم رضایت‌نامه رسانه‌ای هستند، که به ما اجازه می‌دهد شهادت خود را به صورت آنلاین به اشتراک بگذاریم تا خداوند را جلال دهیم. گاهی اوقات بوده که برخی کشیشان این روش را مورد انتقاد قرار داده‌اند. آن‌ها ادعا می‌کنند که به اشتراک گذاشتن این محتوا با عموم، باعث شرمندگی افراد شده و باعث اقتدار بخشیدن به شیطان می‌شود. اما برعکس، ما متوجه شدیم که این اثبات می‌کند رهایی‌ها باعث شرمساری شیطان می‌شود، ایمان مردم را تقویت می‌کند و ترس خدا را در نسل جدید می‌نشانند. عیسی هرگز رهایی‌ها را از اناجیل حذف نکرد و آن‌ها را پنهانی انجام نداد. او این کارها را برای نمایش انجام نمی‌داد، بلکه برای جلال خدا و یاری رساندن به کسانی که در رنج و سختی هستند انجام می‌داد.

نام‌های شیاطین، ماهیت آن‌ها را آشکار می‌کند

کتاب‌های مقدس، نام‌های شیاطین را به عنوان نشانه‌ای از ماهیت فعالیت آن‌ها در زندگی انسان‌ها آشکار می‌کنند. ما می‌دانیم که شیاطین، فرشتگان سقوط کرده‌ای هستند که در خدمت شیطان هستند (بنگرید به مکاشفه ۹-۸:۱۲). شیاطین با نام‌هایی چون ارواح شرور، ارواح ناپاک، ارواح احضار شده، ارواح دروغ‌گو، و فرشتگان شیطان شناخته می‌شوند. از آنجا که ابلیس خدا نیست، نمی‌تواند در همه جا به طور همزمان حضور داشته باشد، به همین دلیل بیشتر اعمال پلید خود را از طریق عوامل شیطانی‌اش انجام می‌دهد. هدف آن‌ها اغوا کردن، آزار رساندن، شکنجه دادن، به بردگی کشیدن، ایجاد اعتیاد، ناپاک ساختن، فریب دادن و حمله به بدن جسمانی است. بیایید به برخی از نام‌های ارواح شروری که در کتاب مقدس ذکر شده‌اند نگاه کنیم.

روح ترس

کتاب مقدس از روح ترس سخن می‌گوید (بنگرید به دوم تیموتائوس ۱:۷). رسول پولس در نامه‌ای به تیموتائوس، خادم جوان نوشت تا به او یادآوری کند که خدا روح ترس به ما نداده است. این نوع ترس با ترس طبیعی تفاوت دارد؛ ترسی که

خدا برای محافظت ما از خطرات طبیعی در وجودمان نهاده است. این ترس همچنین با ترس از خداوند متفاوت است، که به معنای احترامی عمیق، آمیخته با شگفتی و فروتنی در برابر عظمت، قدرت و قدوسیت اوست. روح ترس، به شدت شیطانی است، زیرا توانایی‌های ما را فلج می‌کند و ما را به اسارت می‌کشاند. در واقع، تمام نظام پادشاهی شیطان بر پایه ترس عمل می‌کند، در حالی که در پادشاهی خدا، همه چیز بر اساس ایمان استوار است. ما باید درک کنیم که شیاطین باعث ورود ترس‌های غیرطبیعی به زندگی ما می‌شوند؛ ترس‌هایی مانند ترس از موقعیت‌ها، ترس از مرگ، ترس از رانندگی، یا ترس از دیگران. به دلیل تأثیرات شیطانی ترس، افراد ممکن است دچار ترس از دیوانه شدن، کم رویی مزمن، بدگمانی، ترس از تنهایی، ترس از شکست، ترس از دست دادن شغل، ترس از ازدواج، ترس از بیمار شدن، اضطراب‌های درونی و کابوس‌های شبانه شوند.

پس از ازدواج با همسر زیبایم، روحی شرور شروع به حمله به او کرد. او شب‌ها در خواب مورد حمله این روح قرار می‌گرفت و کابوس‌های ترسناک به طور مداوم او را آزار می‌داد. گاه می‌شد که از خواب بیدار می‌شدم و می‌دیدم که به خاطر دردی که در خواب تجربه کرده، گریه می‌کند. این کابوس‌ها واقعاً حال او را در طول روز تحت تأثیر قرار می‌دادند و باعث شد رابطه‌مان آسیب ببیند. آن‌ها احساس تنهایی در او به وجود آوردند و خدمت کردن و حضور در کلیسا برایش بسیار دشوار شد. بسیاری از ما وسوسه می‌شویم که این‌ها فقط احساسات هستند، و من هم همین فکر را داشتم. با گذشت زمان، فهمیدیم که ریشه این مسئله عمیق‌تر از صرفاً احساسات او بود. این وضعیت تأثیر زیادی بر ما داشت، زیرا این اتفاق یک شب در میان رخ می‌داد. به این نتیجه رسیدیم که این مشکل منشأ شیطانی داشت. سپس در برابر این مقاومت ایستادگی کردیم و دیگران را نیز برای دعا کردن در مورد وضعیت‌مان همراه ساختیم. پس از آن، روح شرور شکست خورد و قدرت، محبت و ذهنی سالم، بخشی از سبک زندگی تازه همسرمان شد. ترس همواره می‌خواهد ما را کنترل کند، ظرفیت‌های درونی‌مان را محدود سازد و شادی درونی‌مان را از بین ببرد. خدا هرگز روح ترس به ما نمی‌دهد؛ بلکه او پدری نیکوست و روح محبت و نیکویی را به ما عطا می‌کند.

روح شهوت

روح شهوت، یا بی‌اخلاقی، رایج‌ترین روح در فرهنگ امروز ماست (بنگرید به هوشع ۴:۵). این روح شهوت همان نیروی شروری است که در پس پرده پورنوگرافی،

زنا، روابط جنسی خارج از ازدواج، فحشا و همجنس‌گرایی قرار دارد. بارها این روح شریر باعث رؤیاهای جنسی می‌شود و خود را به شکل «شوهر یا همسر روحانی ما» نشان می‌دهد. این روح، مجردها را به روابط جنسی پیش از ازدواج می‌کشاند و برعکس، میان همسران جدایی می‌اندازد و مانع لذت بردن از صمیمیت واقعی در ازدواج می‌شود. روح شهوت در حقیقت به رابطه جنسی علاقه‌مند نیست، بلکه هدف اصلی او این است که ما را به گناه بپردازد. ثمره یا نتیجه این شهوت موقتی است و پایدار نمی‌ماند و هرگز سیر نمی‌شود.

بیشتر افرادی که درگیر رفتارهای شهوانی هستند، بیان می‌کنند که تنها جسم خود را راضی نمی‌کردند، بلکه نیروی دیگری آن‌ها را به انجام این اعمال وادار می‌کرد. خود من، از روح پورنوگرافی رها شدم و شهادت می‌دهم که گاهی این روح پلید بر من غلبه می‌کرد و مرا تا مرز نابودی پیش می‌برد. شیطان را برای اعمال سرزنش نمی‌کنم. با این وجود، به این درک رسیدم که هر چقدر تلاش می‌کردم دست بکشم، توبه می‌کردم و قول می‌دادم که هرگز دوباره این کار را انجام نمی‌دهم، باز هم دوباره به تماشای محتوای پورنوگرافی بازمی‌گشتم. واقعاً از وضعیتی که در آن بودم متنفر بودم.

روح بندگی

بسیاری از مردم نمی‌دانند که پشت تمام اعتیادها، روح بندگی قرار دارد (بنگرید به رومیان ۸:۱۵). این روح، مردم را به اعتیاد به الکل، مواد مخدر، سیگار، قمار و بازی‌های رایانه‌ای سوق می‌دهد. حتی اعتیادهای به ظاهر کوچک‌تر مانند غذا، تلویزیون، تلفن همراه، رایانه، پول، کار، خواب یا دیرکرد مداوم نیز از همین روح سرچشمه می‌گیرد. بسیاری از برنامه‌های ترک اعتیاد بی اثر هستند، زیرا به ریشه روحانی اعتیاد نمی‌پردازند. اعتیاد را می‌توان به تار عنکبوت تشبیه کرد و روح پلید را به عنکبوت؛ تا زمانی که عنکبوت را نکشیم، پاک کردن تارها فایده‌ای ندارد. خادم یک کلیسای شهادتی از آزادی خود از سیگار را بازگو کرد: پس از مسیحی شدن، نمی‌توانست سیگار را ترک کند. شبی پس از یکی از جلسات شبانه خاص، در خیابانی قدم می‌زد که خدا چشمان او را به دنیای روحانی گشود. دو روح پلید را دید که روی سیم برق نشسته بودند و مکالمه آن‌ها را شنید. یکی به دیگری گفت: «ببین، او از کلیسا می‌آید، می‌خواهد سیگار را ترک کند.»

آن یکی پاسخ داد: «او پس از این کار من، سیگار خواهد کشید.» سپس ریسمانی

را کشید و بلافاصله آن خادم، میل شدیدی به سیگار پیدا کرد. همان لحظه دریافت که این میل، ناشی از عمل آن روح پلید بود. خشم مقدسی بر او چیره شد و در برابر این میل شیطانی مقاومت کرد. از همان زمان رها شد و هرگز دوباره سیگار نکشید. همان طور که روح القدس تمایلات خود را به ما عطا می کند، شیطان نیز تلاش می کند اشتیاق شدید به نوشیدن الکل، کشیدن سیگار، تماشای پورنوگرافی، قمار، خیانت و سایر اعمال غیر اخلاقی را در دل ما بکارد.

روح ضعف و بیماری

روح دیگری که در کتاب مقدس از آن یاد می شود، روح ضعف و بیماری است (لوقا ۱۱:۱۳؛ مرقس ۹:۲۵). بیشتر اوقات، این ارواح پشت آلرژی ها، دیابت، آرتروز، سرطان، ضعف دائمی، اختلالات روانی، مشکلات کمر، نارسایی اندام ها، بیماری های عصبی، جوش های مزمن و عفونت های قارچی هستند. این موضوع نباید ما را شگفت زده کند، زیرا عیسی کسانی را که زیر ظلم شیطان بودند شفا داد (اعمال رسولان ۱۰:۳۸). خدا بیماری به مردم نمی دهد؛ آشکار است که وقتی بدن انسان بیمار است، تحت ستم شیطانی قرار دارد. اگر بیماری از طرف خدا بود، مراجعه به پزشک و مصرف دارو توهینی به اراده خدا محسوب می شد. بیماری همیشه از شریر است. ما این حقیقت را از دوشنبه تا شنبه می پذیریم، اما روز یکشنبه به گونه ای رفتار می کنیم که گویی بیمار بودن امری طبیعی است. عیسی همه ضعف ها و گناهان ما را بر صلیب برد. هر کسی که در دوران خدمت زمینی او نزدش آمد و برای شفا درخواست کرد، شفا یافت. کار کامل شده او بر روی صلیب، معیار ماست. ممکن است بپرسید: «پس ایوب چه؟» یا «پس خار در گوشت پولس چه؟» عیسی معیار ماست، نه ایوب و نه حتی پولس. عیسی خداست. او بهترین تجلی ذات پدر است. من هیچ موردی را نمی بینم که در آن، عیسی شخص بیماری را که از او درخواست شفا کرده باشد، رد کرده باشد. جالب است بدانیم که عیسی برای شفا دعا نمی کرد، بلکه به سادگی مردم را شفا می داد. او بیماری ها را نهیب می زد، حتی تب ساده را (لوقا ۴:۳۹). عیسی همچنین به زنی فرمان داد که از ناراحتی کمر که هجده سال او را رنج داده بود، رها شود (نگاه کنید به لوقا ۱۳:۱۲). انجیل لوقا به روشنی نشان می دهد که عیسی نگفت: «از بیماری ات شفا پیدا کن»، زیرا بیماری او نتیجه ظلم و آزار شیطانی بود. خود عیسی تأیید فرمود که شیطان آن زن را برای هجده سال بسته بود (لوقا ۱۶:۱۳). یکی از دلایلی که امروز شفاهای کمتری می بینیم، این است

که تنها برای شفا دعا می‌کنیم، نه برای بیرون راندن روح ضعیف و بیماری. در یکی از کنفرانس‌ها، مردی از ایالت دیگری برای شفا آمد. او مبتلا به سرطان خون شدید بود، اما به دلیل دیر رسیدن، در صف دعا قرار نگرفت. با این حال، در طول جلسه، برای همه حاضران دعا شد. آتش روح القدس فرود آمد و ارواح ناپاک آشکار شدند و بیرون رانده شدند. این مرد بر زمین افتاد و شروع به استفراغ کرد و به نام عیسی رها شد. وقتی که به خانه آمد، آزمایش داد و پزشکان تایید کردند که او کاملاً شفا یافته است. او هر شش ماه یک بار آزمایش خون را تکرار کرد و هر دفعه تایید می‌شد که همچنان سالم است. زمانی که روح بیماری خارج می‌شود شفا به دنبال آن می‌آید. یکی دیگر از تجربیات من این است که زوج جوانی که در تیم ما خدمت می‌کردند مادرشان را آوردند تا برایش دعا کنیم. این زن دچار بیماری آپنه مزمن بود و در طول شب با کمک دستگاه تنفسی می‌خوابید و در طول روز همیشه احساس خستگی می‌کرد.

در صف دعا، روح پلید آپنه خواب از او بیرون رانده شد. وقتی به خانه بازگشت، حالش کاملاً خوب بود و توانست بدون دستگاه تنفسی چرتی بزند. زمانی که پزشک او را معاینه کرد، تأیید کرد که کاملاً از هرگونه اختلال خواب آزاد شده است. روح بیماری می‌تواند بیماری‌های لاعلاج به همراه بیاورد، اما روح خدا همواره راه حلی دائمی برای آن بیماری فراهم می‌کند. در کتاب مقدس و همچنین بر اساس تجربه ما می‌بینیم که شیاطین می‌توانند باعث بیماری شوند؛ با این حال، این بدان معنا نیست که هر فرد بیمار الزاماً در تسخیر شیطان است. کتاب مقدس چنین آموزه‌ای را تعلیم نمی‌دهد و به این باور اعتبار نمی‌بخشد.

روح تکبر

روح تکبر نیز یک روح پلید واقعی است (امثال سلیمان ۱۶:۱۸). سلیمان به ما آموخت که این روح پیش از ویرانی می‌آید؛ یعنی پیش از آن‌که شیطان بتواند ویرانی به بار آورد، نخست روح پلیدی به نام تکبر را می‌فرستد. این روح، غرور، انتقام، سرکشی، خودپرستی، شهوت قدرت، انتقادگری، خشم، استقلال‌طلبی، بی‌رحمی و حسادت را به همراه دارد. در اصل، تکبر نوعی پرستش بت‌گونه خویشتن است. تکبر دین رسمی جهنم است. در واقع، میزان تکبر در یک انسان برابر با میزان حضور ارواح پلید در درون اوست. تکبر بود که لوسیفر، آن کروی مسح‌شده را به شیطان تبدیل کرد (بنگرید به حزقیال ۲۸:۱۴). این روح پلید بدون شک هر آنچه را که

وارد آن شود، نابود خواهد کرد. تکبر در دل ما، در را به روی شیطان باز می‌کند تا شکست را به همراه آورد. به عبارت دیگر، خودبرتربندی تکبر می‌آورد، و تکبر شیاطین را جذب می‌کند، و این شیاطین شکست را به ارمغان می‌آورند. وقتی عیسی به شاگردانش گفت که همه آن‌ها در نهایت او را ترک خواهند کرد، پطرس مخالفت کرد. پطرس بیش از حد مطمئن و مغرور به تعهدش نسبت به عیسی بود. شیطان از این موضوع سوء استفاده کرد و به همین دلیل از خدا خواست که فقط پطرس را به جای شاگردان دیگر آزمایش و غربال کند (بنگرید به لوقا ۲۲:۳۱).

وقتی تسلیم روح تکبر می‌شویم، در نهایت ما را به نابودی خواهد کشاند. بنابراین، بهتر است با تواضع قدم برداریم، زیرا این حالت، روح القدس و قدرت او را جذب می‌کند.

روح پایتون

در نهایت، شیطانی به نام روح پایتون یا روح غیب‌گویی وجود دارد (بنگرید به اعمال رسولان ۱۶:۱۶). این روح از طریق امور غیبی مانند فراماسوئری، ساینٔولوژی، جوامع سری، جنبش نیو ایج، ادیان شرقی، فال‌گرفتن، نامه‌های زنجیره‌ای، جادوهای سیاه و سفید، احضار شیطان، هیپنوتیزم، عددشناسی، پرستش شیطانی، پیدا کردن آب با چوب جادو، به پرواز درآوردن، طلسم‌ها، تخته اویجا، طالع‌بینی، نشانه‌های زودیاک و گیرندگان رویا فعالیت می‌کند. یکی از دوستان خوبم که خادم بزرگی است، دختری دارد که به تازگی از روح پایتون رها شده است. این روح از طریق مصرف ماری‌جوانا، پرداختن به امور جادویی و به طور خاص از فراماسوئری وارد او شده بود. اما هیچ ماری حریف بره خدا نیست و به همین دلیل او از این روح آزاردهنده آزاد شد. پایتون همیشه به دنبال فریب دادن است. دختری در اعمال رسولان باب ۱۶ بود که تسخیر شده بود، و با وجود اینکه تحت تأثیر این روح شیطانی بود، به درستی نبوت می‌کرد. اگر رسول پولس عطیه تشخیص ارواح را نداشت، ممکن بود از این دختر بخواهد که در پخش «خبر خوش» به او کمک کند. نخستین اشاره کتاب مقدس به شیطان، زمانی است که او به شکل مار وارد جهان ما شد و آخرین اشاره نیز به شکل مار است. پایتون با بیشتر مارها تفاوت دارد. بیشتر حشرات برای مکیدن خون نیش می‌زنند، و بیشتر مارها هم برای تزریق سم نیش می‌زنند، اما پایتون قربانی خود را با پیچیدن و فشردن می‌کشد. این روح پایتون به دنبال نفس روحانی ماست. این روح زندگی ما با روح القدس را چنان خفه می‌کند که عملاً نابود می‌شود،

و این کار را از طریق دستکاری، تهدید و تسلط انجام می‌دهد. برخلاف روح القدس، شیاطین همیشه به دنبال کنترل، تسلط و ترساندن مردم هستند. باید هوشیار باشیم تا اسیر این طلسم نشویم. هر کس که به نام خدا سخن بگوید، اما به دنبال کنترل و سلطه بر دیگران باشد، هنوز زیر نفوذ این روح ناپاک است. اما روح القدس همچون کبوتری است که نه زور می‌گوید، نه کنترل می‌کند، نه فریب می‌دهد، نه دست به فریب‌کاری و ترساندن می‌زند. بنابراین، ضروری است که رهبران و خادمین، قلب خود را از روح پایتون محافظت کنند. همان‌طور که می‌بینیم، شیاطین نام دارند، و این نام‌ها کارکرد واقعی آن‌ها را آشکار می‌کند. ممکن است برخی از این ارواحی که در بالا نام برده شد، همین امروز در زندگی شما فعال باشند. با این حال، مطمئن باشید که آزادی واقعی در عیسی برای شما فراهم است. این آزادی شگفت‌انگیز به همان اندازه واقعی است، که بند و اسارتی که حالا ممکن است در آن باشید.

دعا

«عیسی عزیز، از تو سپاسگزارم که روح القدس را به قلب من فرستادی. به من قدرت بده تا طبیعت کبوتر را در خود نمایان سازم. از هر گناهی که در آن دست به فریبکاری زده‌ام، توبه می‌کنم. اگر از جایگاه خود برای تسلط یا ترساندن دیگران استفاده کرده‌ام، مرا ببخش. از هر گونه تکبر و اعتماد به نفس افراطی که باعث شده بیشتر شبیه شیطان رفتار کنم، توبه می‌کنم. از هر روح شهوتی که اجازه

داده‌ام بی‌مهابا در زندگی‌ام عمل کند، توبه می‌کنم. ای پدر، مرا ببخش! هر روح ترس را از خود بیرون می‌کنم و روح قدرت، محبت و ذهنی سالم را می‌پذیرم. هر روحی که پشت هر نوع اسارت یا اعتیادی قرار دارد، از خود می‌رانم. هر فعالیت شیطانی که عامل بیماری یا درد من است، به نام عیسی فرمان می‌دهم که نابود شود. در برابر هر نوع ترساندن، تسلط و دستکاری که علیه من به کار رفته، می‌ایستم. ای روح القدس، از یاریت سپاسگزارم.»

فصل سوم

درهای باز

یکی از بزرگ‌ترین حساسیت‌های من، وجود درهای باز است. تا زمانی که همه درهای اتاق یا تالار عبادت بسته نباشند، دعا نمی‌کنم. همیشه متوجه درهای باز هستم. من و همسرم همیشه در خانه‌مان میزبان دیگران بوده‌ایم. بنابراین به کسانی که در خانه‌ام زندگی می‌کنند، یادآوری می‌کنم که پیش از ترک خانه، همه درها و پنجره‌ها را ببندند. روزی مراسمی در پارک محلی داشتیم که گروه پرستش ما در آنجا اجرا داشت. تمام روز را در پارک بودیم و هنگام بازگشت هوا تاریک شده بود.

وقتی وارد خانه شدم و قدم به اتاق نشیمن گذاشتم، ناگهان نسیم ملایمی را حس کردم. همان لحظه با خودم گفتم شاید تجربه‌ای روحانی مانند آنچه در اعمال رسولان باب دوم آمده در حال رخ دادن است. اما کمی بعد صدایی از خیابان و از یکی از اتاق‌ها شنیدم. وقتی به سوی آن اتاق رفتم، متوجه شدم که بسیاری از کسوهای آشپزخانه بیرون کشیده شده، و وسایلی را دیدم که از قفسه‌ها بیرون زده و آویزان بودند.

همین که وارد اتاق شدم، دیدم که تمام اتاق به هم ریخته است، گویی گردبادی سهمگین از آن عبور کرده باشد. همه چیز وارونه و نابسامان بود. علاوه بر این،

متوجه شدم که توری محافظ پنجره برداشته شده و کنار پنجره رها شده است. رد دستکش روی دیوار گچی و قاب پنجره‌ای که باز مانده بود، دیده می‌شد.

به این نتیجه رسیدیم که در زمانی که ما در پارک بودیم، فردی ناشناس وارد خانه‌مان شده است. واقعاً احساس ترسناکی بود، احساس ناخوشایندی از نقض حریم خصوصی‌مان داشتیم، چرا که آن فرد بدون اجازه وارد فضای خصوصی ما شده بود. او همه وسایل‌مان، حتی آن‌هایی که در گاراژ بودند را زیر و رو کرده بود. جالب اینجاست که رایانه، آپد، جواهرات و سایر وسایل همچنان در جای خود بودند. هیچ چیز از وسایل ما جز یک خودرو دزدیده نشده بود. و نکته عجیب‌تر این بود که آن خودرو حتی متعلق به ما نبود، بلکه به ما قرض داده شده بود، چرا که هر دو خودروی خود را بخشیده بودیم. خانه‌مان مورد دستبرد قرار گرفته بود، اما تنها آن خودرو ناپدید شده بود.

واضح بود که این سارق ما را زیر نظر گرفته و منتظر زمان مناسب - یعنی هنگامی که همه خانه را ترک کرده بودند - مانده تا وارد شود. موفقیت او تنها به این دلیل بود که یک نفر پنجره‌ها را قفل نکرده بود.

پس از گزارش به پلیس، اتفاق جالبی رخ داد. شخصی که در همان اتاقی اقامت داشت که دزد از آن وارد خانه شده بود، همان کسی بود که خودروی دزدیده شده‌ما را در یک پارکینگ نزدیک دیده بود. وقتی پلیس رسید، در خودرو یادداشتی یافت که نوشته بود: «برای دزدیدن خودروی شما متأسفم.» خوشبختانه، دزد از کار خود پشیمان شده بود. ما هم در آن روز درس بسیار ارزشمندی گرفتیم! اگر می‌خواهیم از خودمان در برابر دزد محافظت کنیم، باید مطمئن شویم که درها و پنجره‌هایمان همیشه قفل هستند، چرا که دزد همیشه به دنبال دری باز می‌گردد.

شیطان یک دزد است، و مانند دزد، در شب بهتر عمل می‌کند (بنگرید به یوحنا ۱۰:۱۰). او دوست دارد پنهانی و به صورت ناشناس کار کند. بعد از فعالیت‌های شیطانی او، همیشه چیزی در زندگی ما کم می‌شود. اما بین گم کردن چیزی و دزدیده شدن آن تفاوت وجود دارد. ما به خاطر سهل‌انگاری چیزهایی را گم می‌کنیم، اما در بسیاری از موارد وقتی به یاد می‌آوریم آن‌ها را کجا گذاشته‌ایم، دوباره پیدایشان می‌کنیم. اما وقتی چیزی دزدیده شود، همیشه کار یک دزد است.

وقتی شادی، آرامش یا پاکی از زندگی‌مان ناپدید می‌شود، می‌توان مطمئن بود که شیطان، مانند یک دزد، وارد زندگی‌مان شده و آن را دزدیده است. اما همانطور که یک دزد نمی‌تواند چیزی بدزد، اگر خانه قفل و امن باشد، شیطان نیز اگر زندگی‌مان را در پاکی و تقدس نگه داریم، نمی‌تواند کاری کند. شیطان همیشه ما را زیر نظر

دارد تا پنجره‌ای باز برای ورود پیدا کند و چیزهایی را از ما بگیرد. همانطور که دزد هرگز در خانه‌ام ساکن نشد، بلکه تنها آمد و چیزی را برد، شیطان نیز اگر نتواند شما را تسخیر کند، تلاش می‌کند با برداشتن چیزهایی از زندگی‌تان، شما را آزار دهد؛ اگر روزنه و پنجره‌ای از سازش در زندگی خود باز بگذارید.

گناه، اسب تروا است

شیطان تنها زمانی می‌تواند کاری انجام دهد که گناه انجام شود. خدا بدون ایمان ما کار نمی‌کند و به همان صورت، شیطان نیز بدون وجود گناه کاری از پیش نمی‌برد. گناه، راه دسترسی او به زندگی انسان است. کتاب مقدس هشدار می‌دهد: «... ابلیس را مجال ندهید.» (افسسیان ۴: ۲۷). این آیه برای هشدار به مسیحیان نوشته شده است. ما به عنوان مسیحی، هنگامی که به رفتارهای گناه آلود تن می‌دهیم، زندگی‌مان را به روی شیطان باز می‌کنیم. آدم و حوا با انجام گناهی که با اراده خود انجام دادند، زیر سلطه شیطان رفتند. اما «رئیس این جهان» هیچ تسلطی بر عیسی نداشت، زیرا او بی‌گناه بود (یوحنا ۳۰: ۱۴).

داستانی معروف درباره جنگ تروا وجود دارد که در آن، یونانی‌ها از اسب چوبی تروا برای ورود به شهر دشمن و پیروزی در جنگ استفاده کردند. پس از ده سال محاصره بی نتیجه، یونانی‌ها اسب چوبی بزرگی ساختند و چند مرد نیرومند را درون آن پنهان کردند. مردم آن شهر گمان کردند که این اسب هدیه‌ای از سوی یونانی‌هاست و متوجه نشدند که در واقع، این تنها یک دام بود. به همین شکل، گناه نیز همیشه در ظاهر مانند یک هدیه یا سرگرمی به نظر می‌رسد، اما در حقیقت دام شیطان است.

در پیدایش فصل ۳، ویژگی‌های شیطان برای ما آشکار می‌شود. او حيله‌گر، پنهان‌کار و فریبنده است. گناه نه تنها توهینی به خداست، بلکه سرکشی مستقیم در برابر اراده اوست. گناه همچنین دری باز است که از طریق آن شیطان می‌تواند حمله کند، انسان را تحت فشار قرار دهد، و در برخی موارد، او را تسخیر کند.

دشمن ما همیشه گناه را به شکل چیزی دلپذیر عرضه می‌کند تا ما به آن دل ببندیم. اما پشت پرده، گناه همواره نقشه‌ای پنهان دارد که از سوی فرمانروای تاریکی به حرکت درمی‌آید. این روش در داستان دلیله و شمشون آشکار شده است (بنگرید به داوران ۱۶). شمشون دل در گرو دلیله، زنی فلسطینی نهاد، اما این رابطه عاشقانه ممنوع بود.

دشمن شمشون، یعنی فلسطینی‌ها، از این رابطه سوءاستفاده کردند و با دلیله همدست شدند تا او را شکست دهند. دلیله تنها وانمود به محبت می‌کرد، اما تمام مدت، گزارش پیشرفت خود در کشف راز نیروی خارق‌العاده شمشون را به فلسطینی‌ها می‌داد. او حتی مردان فلسطینی را در خانه خود پنهان کرده بود تا به محض اینکه شمشون قدرت خود را از دست دهد، او را دستگیر کنند. فلسطینی‌ها به دلیله پول پرداخت کرده بودند تا با آن‌ها همکاری کند.

به همین ترتیب، گناه همچون دلیله است؛ لذتی زودگذر می‌بخشد، اما تنها، وفاداری آن به انجام خواسته‌های شیطان است. گناه هرگز به خیر و صلاح ما نمی‌اندیشد. هنگامی که ما با گناه سرگرم هستیم، شیطان پیشاپیش شیاطین را برای حمله، آزار و ستم بر ما آماده کرده است، همانطور که فلسطینی‌ها پشت پرده اعمال دلیله بودند تا شمشون را به نابودی بکشانند. برای شمشون، دلیله همان دری بود که فلسطینی‌ها از طریق آن وارد شدند و او را شکست دادند. حالا بیایید نگاهی بیندازیم به برخی از درهای بازی که شیطان در نسل ما از آن‌ها استفاده می‌کند، تا وارد زندگی‌مان شود و ما را شکست دهد.

در جادوگری و علوم غریبه

واژه «علوم غریبه» یا «اوکالت» در اصل به معنای «پنهان از دید» است؛ یعنی چیزی مخفی، رازآلود و مرموز. اوکالت شامل طالع‌بینی، جادوگری، هنرهای سیاه، پیشگویی، جادوی سیاه و سفید، تخته ویجا، احضار ارواح، کارت‌های تاروت، فال‌گیری و گفت‌وگو با مردگان است. تمام این اعمال درهای بزرگی هستند که شیاطین از طریق آن‌ها وارد زندگی انسان می‌شوند. اوکالت همچنین شامل مشارکت در ادیان باطل است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم شیطان را پرستش می‌کنند. مسیحیان هرگز نباید در این اعمال شیطانی وارد شوند یا به آن‌ها تن دهند.

زمانی بود که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد؛ هنگامی که برای جوانی دعا می‌کردیم که توسط شیاطین زیادی تسخیر شده بود. این شیاطین زمانی وارد او شدند که به گورستان رفت و شیطان را دعوت کرد. این جوان از خدا خشمگین بود، زیرا برادرش به تازگی فوت کرده بود.

در همان لحظه، در همان گورستان، چیزی وارد وجود او شد. پس از آن، او تغییر کرد. خشونت، خشم و روح سرکشی در وجودش وارد شد. از مدرسه اخراج شد و بعداً به خاطر رفتارش به زندان افتاد. با وجود تمام این اتفاقات، هنوز خودش را یک

مسیحی می‌دانست. در یکی از مراسم‌های یک شنبه صبح، آن شیاطینی که در زندگی او فعال بودند، نتوانستند در حضور خدا باقی بمانند و خود را آشکار کردند. او رها شد، از گناه خود توبه کرد و خدا او را به حال اول بازگرداند.

بر این باورم که مسیحیان حقیقی هرگز نباید در اعمال شیاطانی دخالت کنند، زیرا هنگامی که پا به قلمروی شیطان می‌گذاریم، شیاطین خواهند آمد و به ما حمله خواهند کرد. همچنین زمان‌هایی وجود دارد که والدین فرزندان خود را به شیاطین تقدیم می‌کنند و این باعث می‌شود شیاطین وارد آنان شوند.

من هنوز یکی از خشونت‌آمیزترین رهایی‌ها را که تا حالا شاهد بوده‌ام، به یاد دارم. این رهایی مربوط به دختری نوجوان بود که والدینش او را به شیطان تقدیم کرده بودند؛ آنها از طریق پیمان خونی جادوگر شده بودند. این دختر ۱۷ ساله بود که همراه دوستانش از ایالتی دیگر در مراسم یک‌شنبه صبح ما شرکت کرد. در حین دعا، شیاطین ظاهر شدند و به قدرت عیسی بیرون رانده شدند. آن روز به من یادآوری شد که در تقدیم کودکان قدرتی نهفته است - چه برای نیک و چه برای شر- و جهان روحانی از این واقعیت به خوبی آگاه است.

در عهد عتیق، خدا با دادن قدرت به قوم اسرائیل برای بیرون راندن امت‌های بت‌پرست، آنان را به خاطر طالع‌بینی، جادوگری و سحر از میان برداشت (تثنیه ۱۴-۹: ۱۸). همچنین خدا به قوم خود، اسرائیل، هشدار داد که اگر در این اعمال شیاطانی دست داشته باشند، روی خود را از آنان برمی‌گرداند (لاویان ۲۰: ۶). از کتاب مقدس می‌آموزیم که قوم اسرائیل به پرستش بت‌ها، جادوگری و احضار مردگان روی آورد- همه اعمالی که خشم خدا را برمی‌انگیزد.

به عنوان مسیحی، همه ما وسوسه می‌شویم و ممکن است به خاطر خواسته‌های نفسانی خود در گناه سقوط کنیم. اما عمدی رفتن به قلمروی شیطان برای درخواست کمک یا از روی کنجکاوی، به جان تو آسیب خواهد زد. برخی پیش جادوگران برای شفا یا گشایش می‌روند. شیطان ممکن است از یک سو شفایی یا گشایشی دهد، اما از سوی دیگر آزادی‌تان را خواهد گرفت. به این ترتیب، در دام قلمروی تاریک او که تنها هدفش نابودی است، گرفتار خواهید شد. با این حال، بسیاری در نسل ما از سر کنجکاوی به دنبال قلمروی تاریکی می‌روند و آن را کاری بی‌گناه می‌دانند. اما هیچ چیز بی‌گناهی در آن وجود ندارد.

وقتی کودک بوم و در اوکراین زندگی می‌کردم، سگی مرا گاز گرفت و مجبور شدم بخیه بزنم. سرپرست سگ، همسایه ما و آموزگار ریاضی من بود. به خانه او می‌رفتم و قرار بود برای رفع مشکلات ریاضی‌ام به من کمک کند. تازمانی که سگش

قلاده داشت، نمی‌توانست به من آسیب بزند؛ تنها کاری که می‌توانست بکند واق زدن بود، نه گاز گرفتن.

دنیای روحانی نیز همینطور است. تا زمانی که در قلمروی خداوند هستیم، شیطان تنها می‌تواند ما را وسوسه کند، اما نمی‌تواند ما را آزار دهد. با این حال، یک بار که برای کمک گرفتن در درس ریاضی به خانه‌اش رفته بودم، متوجه شدم که سگ در جای همیشگی‌اش نبود. فکر کردم شاید جای دیگری باشد، اما کنجکاوای بر من غلبه کرد. پس تصمیم گرفتم سرم را داخل لانهٔ سگ ببرم، و برخلاف تصوّر دیدم که سگ، پشت لانه‌اش خوابیده بود. ناگهان سگ به من حمله کرد و بخشی از پوست پایم را گاز گرفت. خوشبختانه، سرپرست سگ که اتفاقاً پزشک هم بود، به کمک آمد و زخمم را بخیه زد.

اگر وارد امور مربوط به عالم غیب و جادو شوید، در واقع قدم به قلمروی شیطان گذاشته‌اید. مطمئن باشید که او حمله خواهد کرد و رنج و آزار را وارد زندگی شما می‌کند. هر دلیلی که برای این حماقت دارید، باید همین امروز از این گناه توبه کنید، آن را رد و ترک کنید. اگر حالا به دلیل درگیر شدن با این امور تحت آزار و اذیت هستید، عیسی تنها امید شما برای رهایی است.

در اشیای ملعون

باید درک کنیم که قدرت از طریق انسان‌ها، مکان‌ها، حیوانات و اشیای جریان پیدا می‌کند. در کتاب مقدس، شیاطین توانستند گرازها را تسخیر کنند (متی ۳۴-۲۸: ۸). خدا می‌تواند از هر وسیله‌ای برای بیان خود استفاده کند. او می‌تواند از اشیای فیزیکی مانند عصای موسی برای آشکار ساختن قدرت خود و انجام معجزات استفاده کند (خروج ۳: ۴). خدا همچنین از رود اردن برای شفا دادن نعمان استفاده کرد (دوم پادشاهان ۵). او می‌تواند از روغن برای شفا استفاده کند (یعقوب ۵: ۱۴). در روایت دیگری، عیسی از آب دهان خود برای شفا دادن مردی نابینا استفاده کرد (متی ۲۶-۲۲: ۸). همچنین، خدا از لباس عیسی برای توقف خونریزی مزمن زنی استفاده کرد (متی ۲۲-۲۰: ۹).

علاوه بر این، دستمال‌ها و پیش‌بندهایی که توسط رسول پولس لمس شده بودند، رهایی‌بخش کسانی بودند که تحت فشار بودند (اعمال رسولان ۱۹: ۱۲). از سوی دیگر، شیطان یک مقلد است؛ او قادر به خلق نیست و تنها می‌تواند تقلید کند. به همین دلیل است که بیشتر جادوگری‌ها از طریق اشیاء انجام می‌شود،

مانند طلسم‌ها و محافظ‌های خواب.

در عهد عتیق، داستانی است دربارهٔ مردی به نام عخان که در نبرد اریحا، از آنچه خدا ممنوع کرده بود برداشت. او نه تنها عهد خدا را شکست، بلکه لعنتی بر کل اردوگاه اسرائیل آورد که باعث مرگ ۳۶ سرباز شد و در نهایت کل خانوادهٔ نزدیک او نیز کشته شدند (یوشع ۲۵-۱۱:۷).

اشیایی وجود دارند که به شیاطین اختصاص داده شده‌اند و باید نابود شوند و اجازهٔ ورود آن‌ها به خانه‌های ما داده نشود. جادوگران و ساحران برای طلسم‌ها دعا می‌کنند تا کارهای کثیف خود را انجام دهند. بسیاری از این طلسم‌ها در فروشگاه‌ها خریداری و فروخته می‌شوند و می‌توانند نفرین‌های زیادی را به زندگی مردم وارد کنند. کتاب مقدس می‌فرماید: «و تمثال‌های خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره طلایی که بر آن هاست، طمع مورز، و برای خود مگیر، مبدا از آن‌ها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو، مکروه است» (تثنیه ۷:۲۵). به همین دلیل، در زمان بیداری روحانی در افسُس، مردم کتاب‌های جادویی خود را می‌سوزانند (اعمال رسولان ۱۹:۱۹).

در جریان کنفرانس کلیسای ما، یکی از اعضای کلیسا خواهرش را برای دعا آورد. خواهرش به دلیل گریه‌های غیرقابل کنترل، قادر به کار کردن نبود. گروه دعای ما برای او دعا کرد و این باعث شد او به شدت استفراغ کند و پس از آن احساس آرامش کند. اما فردای همان روز، وقتی وارد خانه‌اش شد، دوباره همان گریه‌ها شروع شد. پس از دریافت تماس تلفنی، به خانه‌اش رفتیم و دیدیم که روی زانو در کف حمام افتاده، به شدت استفراغ می‌کند و بی‌اختیار گریه می‌کند. او قادر به صحبت نبود. ما شروع به رفت و آمد در خانه کردیم و دعا خواندیم، در حالی که او همچنان در حمام بود. از خدا خواستم علت این جنون در زندگی‌اش را بر من آشکار کند.

سپس کاغذ کوچکی را دیدم که در قسمت داخلی ورودی در آویزان شده بود و روی آن عباراتی به زبان اسپانیایی نوشته شده بود. واژه «دیابلو» که در اسپانیایی به معنای «شیطان» است، روی آن نوشته شده بود. از او پرسیدم چرا آنجا آویزان است و او پاسخ داد، زنی در مکزیک این یادداشت دعایی را به دوست پسر سابقش داده تا از خانه‌شان محافظت کند. در ابتدا بی‌ضرر به نظر می‌رسید، اما به دلایلی حسی عجیب نسبت به آن پیدا کردم. سپس توضیح داد که دوست پسر سابقش، در زمان سفر به مکزیک، نزد پیرزنی رفته بود که جادوگری را با مذهب در هم آمیخته بود، و آن زن بر او «برکاتی» خوانده بود. این پیرزن علاوه بر این دعا، چند شیء

دیگر نیز به او داده بود و تضمین کرده بود که اگر رابطه‌اش با این دختر شکست بخورد، اتفاقات بدی خواهد افتاد. به محض اینکه رابطه آن‌ها به پایان رسید، او شروع به استفراغ و گریه شدید کرد.

ما تصمیم گرفتیم اشیای داده شده توسط آن جادوگر، همراه با یادداشت دعا را برداریم و در سطل زباله بیندازیم. به محض اینکه آن اشیاء از دستانش خارج شدند، چهره‌اش فوراً تغییر کرد و گریه و استفراغش بلافاصله متوقف شد. پس از آن، زندگی‌اش به حالت عادی بازگشت و دوباره به کار پرستاری مشغول شد. در نهایت، دوست پسرش نیز برای نجات و رهایی به صف دعای ما آمد. این نمونه‌ای است از اینکه چگونه اشیاء، دعاها و طلسم‌هایی که از سوی خادمان شیطان داده می‌شوند، می‌توانند ارواح پلید را وارد زندگی انسان کنند. خانه‌ها نیز می‌توانند نفرین شده باشند. در دنیا به آن‌ها «خانه‌های جن‌زده» می‌گویند و این بی‌دلیل نیست. در بسیاری از موارد، اگر قتل یا خودکشی در مکانی رخ داده باشد، ارواح پلید می‌توانند آن مکان را نشانه‌گذاری کرده و امور شریرانه‌ای در آن شکل بگیرد که ساکنان جدید را تحت تأثیر قرار دهد. بسیار مهم است که همواره دعای تقدیس بر آن خانه خوانده شود تا هر نقشه‌ای که دشمن برای آن مکان در نظر دارد، باطل گردد.

در شهر ما داستانی محلی وجود دارد درباره شخصی که در خانه‌ای خودکشی کرده بود. پس از آن، آن خانه به اجاره داده شد و هر سه زوجی که در آن ساکن شدند، در نهایت از هم جدا شدند. علاوه بر این، در مورد دیگری، فردی که در همان خانه ساکن شده بود، شب‌ها صداهایی می‌شنید و شاهد جابه‌جایی وسایل منزل بود. این فعالیت‌های ماورایی واقعی هستند، پس نباید تعجب کنیم که روح خدا نیز واقعی است. مکان‌هایی وجود دارد که حضور روح خدا محسوس‌تر است، زیرا مردم در آنجا دعا و روزه گرفته‌اند. به همین دلیل است که برخی افراد وقتی وارد مکان‌های فیزیکی مانند کلیساها یا تالارهای عبادت می‌شوند، محبت، آرامش و شادی خدا را احساس می‌کنند.

همین اصل در مورد وسایل نقلیه نیز صادق است. داستانی وجود دارد درباره جیمز دین، راننده مسابقه‌ای که مالک پورشه اسپایدر بود و آن را «ماشین مرگ» یا «حرامزاده کوچک» می‌نامیدند. جیمز دین این خودرو را برای مسابقه در سالیناس کالیفرنیا خریداری کرد. بسیاری از دوستانش درباره این ماشین تحقیق کردند و به او هشدار دادند که با آن رانندگی نکند وگرنه ظرف یک هفته خواهد مرد. دقیقاً همین اتفاق افتاد. یک هفته بعد، جیمز دین در راه مسابقه، در یک تصادف

وحشتناک رانندگی جان خود را از دست داد.

چون این خودرو توسط شخصی بسیار مشهور رانده شده بود، تمام قطعات آن به قیمتی بالا فروخته شد. موتور اصلی خودرو در ماشینی دیگر نصب شد که بعداً در تصادفی مرگبار، جان راننده‌اش را گرفت. راننده دیگری سیستم انتقال نیرو آن را خرید که بخشی از «حرامزاده کوچک» بود و او نیز در واژگونی خودرو مجروح شد. همچنین گزارش شد که دو لاستیک این خودرو به مرد جوانی رسید و این دو لاستیک در حین مسابقه همزمان ترکید و باعث شد کنترل خودرو را از دست بدهد و به داخل گودالی بیفتد. علاوه بر این، زمانی که پورشه اسپایدر در گاراژی در کالیفرنیا نگهداری می‌شد، ساختمان آتش گرفت و همه چیز جز خودرو نابود شد. بعد از مدتی، یک راننده کامیون در حال حمل این خودرو بود که کنترل کامیونش را از دست داد و ظاهراً «حرامزاده کوچک» از روی بارگیر افتاد و راننده را له کرد و کشت.

موارد بیشتری از این دست رخ داده است که من در اینجا به آن‌ها اشاره نکردم، اما این یادآوری خوبی است تا برای خودروی خود نیز دعا کنید. شما هرگز نمی‌دانید چه اتفاقی برای آن افتاده و چه کسی و به چه منظوری از آن استفاده کرده است. شما می‌خواهید این خودرو شما را از نقطه A به نقطه B برساند، نه به مراسم خاکسپاری یا به یک حادثه وحشتناک.

ممکن است بدون آگاهی، عروسک‌های وودو، مار، اژدها، پوکمون، آثار مربوط به پرستش بت‌ها، کتاب‌های طالع‌بینی شیطانی، مجلات مستهجن، طلسم‌های شانس یا گیرنده‌های رؤیا را خریده، به ارث برده یا به عنوان هدیه دریافت کرده باشیم. ما باید آمادگی داشته باشیم که این اقلام را دور بیندازیم و هرگونه ارتباطی را که ممکن است شیطان با خانه یا زندگی‌مان برقرار کرده باشد، برای همیشه قطع کنیم.

همچنین، اگر در رابطه‌ای عاشقانه بوده‌ایم که به پایان رسیده، شایسته است تمام هدایا و وسایلی را که از آن شخص دریافت کرده‌ایم کنار بگذاریم؛ چرا که این اشیا می‌توانند پیوندهای روحی و عاطفی ایجاد کنند که بر روابط آینده‌مان تأثیرگذار باشند.

بر این باورم که پیروان عیسی هیچ دلیلی برای جشن گرفتن هالووین ندارند. بنیانگذار کلیسای شیطان گفته است: «خوشحالم که والدین مسیحی اجازه می‌دهند فرزندان‌شان دست کم یک شب در سال، شیطان را پرستش کنند.» همانگونه که تولد و رستاخیز عیسی برای ما معنا دارد، هالووین نیز برای دنیای جادوگری همان

اهمیت را دارد. هالووین ترس، تاریکی و مرگ را ترویج می‌کند؛ اما مسیحیت عشق، نور و زندگی را.

با وارد کردن اشیای شیطانی به خانه خود، وارد قلمروی شیطان نشوید. برای هر خانه یا خودروی تازه‌ای که خریداری می‌کنید، دعای تقدیس بخوانید؛ و در اعمال بی‌ثمر تاریکی، از جمله رویدادهایی که آشکارا شیطان را تجلیل می‌کنند، مشارکت نداشته باشید.

در آسیب دیدگی

زمانی که با «باب لارسون» که بیشتر از سی هزار رهایی انجام داده و به عنوان یکی از بزرگ‌ترین صاحب‌نظران جهان در زمینه علوم غریبه و جن‌گیری شناخته می‌شود شام می‌خوردم، از او پرسیدم: «در کشورهای غربی، شایع‌ترین دری که شیاطین از آن وارد می‌شوند چیست؟» او پاسخ داد که در سایر قاره‌ها، بیشتر موارد تسخیر شیطانی به خاطر درگیر شدن با علوم غریبه است، اما در کشورهای غربی، این کار معمولاً ناشی از آزار و سوء استفاده است.

بنابراین، شیاطین از طریق آزار، ضربه‌های روحی، طردشدن، سوء استفاده جنسی، تجاوز و تعرض وارد زندگی می‌شوند؛ این آسیب‌ها، زخم‌های عمیق روحی و روحیه عدم بخشش را در افراد ایجاد می‌کنند. این رویدادهای تلخ، هرچند بدون تقصیر شخص قربانی رخ می‌دهند، همچنان بار سنگینی بر روح و جان او می‌گذارند. فرد قربانی، با اینکه هیچ تقصیری ندارد، نه تنها رنج آن اتفاق را می‌کشد، بلکه باید اثرات روحانی آن را هم تحمل کند. مانند زمانی که خانه‌ام مورد دستبرد قرار گرفت؛ من پنجره را برای دزد باز نگذاشته بودم، بلکه کسی که با من زندگی می‌کرد این کار را انجام داده بود. باید درک کنیم که تصمیمات دیگران، حتی اعضای خانواده، می‌تواند راهی برای ورود حملات روحانی به زندگی ما باز کند.

مواردی وجود دارد که «روح طردشدگی» وارد وجود افراد می‌شود، زیرا والدینشان هرگز خواهان آن‌ها نبوده‌اند. این امر در مورد بسیاری از کودکانی که حاصل روابط نامشروع یا رابطه یک‌شبه هستند، صدق می‌کند. من در یک فرهنگ پنطیکاستی سنتی و سختگیر بزرگ شدم که در آن انتظار می‌رفت تا جای ممکن فرزند بیاوری. استفاده از روش‌های پیشگیری برای نداشتن فرزند پذیرفته نبود. بسیاری از کودکانی که در خانواده‌های پرجمعیت به دنیا می‌آیند، این حس طردشدگی را از مادران خود تجربه می‌کنند، چرا که خانواده از قبل بسیار بزرگ بوده است. شاید این امر پیش‌پا افتاده

به نظر برسد، اما می‌تواند روح طردشدگی را در زندگی کودک ایجاد کند؛ روحی که بعداً در قالب نافرمانی یا رفتارهای ناپسند بروز می‌کند.

من با مادران بی‌شماری رو به رو شده‌ام که تمایلی به داشتن فرزندان زیاد نداشتند، اما آموزه‌های سخت‌گیرانه کلیسا، آن‌ها را مجبور کرد. آن‌ها کودکانی را به دنیا آوردند که برایشان باری سنگین بودند، و این کودکان بزرگ شدند و رفتاری متفاوت با سایر کودکان از خود نشان دادند.

در بزرگسالی، روح‌القدس آشکار ساخت که ریشهٔ احساس طردشدگی در بسیاری از آنان، از همان دوران جنینی، از طریق سخنان و رفتار والدین‌شان در وجودشان کاشته شده است. این کودکان، در مسیر زندگی، با آشفتگی‌ها و دشواری‌های بسیاری دست و پنجه نرم کرده‌اند.

این بسیار مهم است که این مادران با توبه نزد خدا و فرزندان خود بیایند. آن‌ها باید با فرزندانشان دعا کنند تا هر نشانی از طردشدگی از میان برداشته شود، زیرا این احساس می‌تواند به نافرمانی منجر شود. اگر تو کودکی ناخواسته بوده‌ای، و حالا روح طردشدگی و نافرمانی را در زندگی‌ات مشاهده می‌کنی، می‌توانی به نام عیسی آزاد شوی.

طردشدگی در رحم تنها راه ورود آسیب و طردشدگی نیست؛ بزرگ شدن بدون حضور پدر نیز یکی از عوامل مهم است. ما در نسلی بی‌پدر زندگی می‌کنیم. بیشتر قاتلان در خانواده‌های بدون پدر رشد کرده‌اند. بیشتر ترک‌تحصیل کرده‌های مدارس، پدری در خانه نداشته‌اند. کودکان بی‌خانمان یا فراری، در بیشتر موارد از خانه‌های بدون پدر آمده‌اند. در دهه‌های اخیر، آزار کودکان به شدت افزایش پیدا کرده و سوء استفادهٔ جنسی به اوج رسیده است. نبودن پدر به اندازهٔ طردشدگی در رحم آسیب زننده است. این طردشدگی باعث شورش و نافرمانی می‌شود. ما معمولاً شورش را تنبیه می‌کنیم، اما به ندرت به ریشهٔ آن که همان طردشدگی است، می‌پردازیم.

«پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آرمزیده شود، زیرا که تو را میبینم در زهرهٔ تلخ و قید شرارت گرفتاری.» (اعمال رسولان ۲۳-۲۲:۸)

شمعون، جادوگری که با نیروهای روحانی مردم را کنترل می‌کرد، به بی‌عدالتی اسیر شده بود. رسول پطرس، به وسیله روح‌القدس حقیقت را آشکار کرد: شمعون با زهر تلخی مسموم شده بود و این او را به بندگی شدید کشانده بود. اگرچه او نجات پیدا کرده و تعمید گرفته بود، اما احساس تلخی و کینه در وجودش باقی مانده و درمان نشده بود. زهر تلخی دری را برای اسارت در بی‌عدالتی باز کرد. اگر

تصور کنید که حق دارید تلخ باشید، شیطان نیز چنین فرض می‌کند که حق دارد شما را در بند نگه دارد.

اگر می‌خواهید از این چنگال شیطانی آزاد شوید، باید ریشه زهرآلود تلخی را با بیل بخشش از ریشه بکنید. بسیاری از ما با مثالی که عیسی بیان کرد آشنا هستیم؛ غلامی که بدهی بزرگی به او بخشیده شد، اما حاضر نبود بدهی کوچک غلام خود را ببخشد (متی ۱۸:۳۴). بنابراین، اربابش او را به شکنجه‌گران سپرد. این شکنجه‌گران، همان ارواح شریری هستند که از درهای باز شده به واسطه رنجش و تلخی وارد می‌شوند و انسان را آزار می‌دهند. زمانی که از خدا بخشش دریافت می‌کنیم، اما کسانی را که به ما آسیب رسانده‌اند نمی‌بخشیم، در را به روی عذاب شیطانی باز می‌کنیم.

خانم جوانی که سبک زندگی همجنس‌گرایانه داشت، از طریق شبکه‌های اجتماعی به یکی از کنفرانس‌های ما دعوت شد. او گفت که در کودکی، مورد آزار جنسی یکی از بستگان قرار گرفته و پس از آن حادثه، احساس کرده چیزی وارد وجودش شده است. در جریان دعای ما، روح شیطانی ظاهر شد و به قدرت روح القدس، آن شیاطین بیرون رانده شدند. امروز، با نوسازی ذهن و شاگردی در مسیح، این خانم جوان در تیم ما خدمت می‌کند و در مسیح رشد پیدا می‌کند. روح همجنس‌گرایی حالا به گذشته او تعلق دارد. مطمئن هستم که تنها خود عمل آزارگرانه نیست که به طور خودکار شیاطین را می‌فرستد، بلکه واکنش ما به آن تجربه نیز اهمیت دارد. بسیاری از قهرمانان کتاب مقدس، از جمله نجات‌دهنده ما، با طردهای عظیمی روبه‌رو شدند، اما همچنان به خدا وفادار ماندند.

خیانت چیزی است که برای ما اتفاق می‌افتد؛ تلخی، واکنش ما به آن است. خیانت کار دیگران است، و تلخی چیزی است که ما اجازه می‌دهیم رشد کند. باید پیاموزیم که گناهان خود را اعتراف کنیم، کسانی را که به ما آسیب رسانده‌اند ببخشیم، با دشمن روبه‌رو شویم و عضوی از جامعه ایمانداران شویم. ما همچنین باید مشاوره دریافت کنیم، و با گذشت زمان، آن زخم‌ها شفا پیدا خواهند کرد. هر دری که باز شده باشد، می‌تواند از طریق توبه ما بسته شود. در نتیجه، توبه ما را به سوی زندگی مقدس و آزاد هدایت خواهد کرد.

دعا

«ای خدای پدر، کلام تو می‌فرماید که عیسی، درِ گوسفندان است. به سبب نادانی و حماقت، درهایی را به سوی علوم غیبی و شیطانی در زندگی‌ام باز کرده‌ام. از صمیم قلب از این کار پشیمانم و توبه می‌کنم. تصمیم می‌گیرم هر شیء ناپاک را از خانه و خودروی خود دور کنم. ای عیسی، زندگی مرا با خون خود پاک ساز. ای روح‌القدس، زندگی‌ام را از هر اثر طردشده با آتش محبت پاک نما. امروز کلام تو را می‌پذیرم، که من در تو پذیرفته شده‌ام، و همین حالا هر دری را که باز کرده‌ام، می‌بندم. ای عیسی، درِ دل خود را به روی تو و کلامت باز می‌کنم.»

فصل چهارم

لباس‌های قبر

اولین بار اِدر را در زمین فوتبال ملاقات کردم. هر دوی ما به فوتبال علاقه‌مند بودیم. بعد از اینکه با ما یک بازی انجام داد، او را به گروه خانگی‌مان دعوت کردم. با اینکه هیچ‌کدام از ما چندان به زبان انگلیسی مسلط نبودیم، از همان مقدار انگلیسی که بلد بودم استفاده کردم تا او را به رابطه‌ای نزدیک‌تر با عیسی دعوت کنم. اگرچه این جوان زندگی خود را به عیسی سپرده بود، اما همچنان آخر هفته‌ها به مهمانی میرفت. پس از مدتی به نیویورک نقل مکان کرد؛ جایی که عشق زندگی خود، تاتیانا را ملاقات کرد و اندکی بعد با او ازدواج کرد. هر دو، اِدر و تاتیانا، از خانواده‌هایی از هم‌گسیخته می‌آمدند که ازدواج‌ها در آن‌ها به طلاق ختم می‌شد. زمانی که اِدر هنوز در تری-سیتیز زندگی می‌کرد، درباره‌ی نفرین نسلی طلاق به او هشدار دادم و به او گفتم روزی باید با این نفرین روبه‌رو شود. همچنین به او گوشزد کردم که «مهمانی‌های آخر هفته‌اش» راه را برای شیطان باز می‌کند و ممکن است باعث شود سرنوشت والدینش را تکرار کند.

کمی پس از ازدواجش، پیامی از همسر اِدر دریافت کردم که در آن گفته بود، اِدر دچار سردرگمی شده و قصد دارد او را ترک کند. هیچ مشاجره یا رابطه‌ی پنهانی در میان نبود؛ در واقع، همه‌چیز به خوبی پیش می‌رفت. این اتفاق، ناگهانی رخ داد و احساس گرفتاری، او و رؤیای زیبایش را دربر گرفت. آنچه برایم عجیب بود، این بود

که همسرش همان زنی بود که همیشه آرزویش را داشت، اما دیگر او را نمی‌خواست. در حقیقت، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای پایان دادن به این ازدواج تازه وجود نداشت. به یاد دارم که با او تلفنی صحبت کردم و توضیح دادم که این شیطان است که آن احساسات را در دلش می‌کارد تا میراث طلاق را در نسل خانواده‌اش ادامه دهد. او را تشویق کردم که از طریق دعا و ایستادگی در برابر نفرین نسلی، می‌تواند بر این مشکل غلبه کند و برکت نسلی را دریافت کند. یکی از ویژگی‌های خوب اِدر این است که فروتن است و گوش شنوا دارد. پس با هم دعا کردیم و او تصمیم گرفت یک بار دیگر به این رابطه فرصت دهد. چند ماه بعد خبر رسید که اوضاع بهتر شده و آن دو حالا از یک زندگی مشترک شاد لذت می‌برند.

مدتی بعد، اِدر و تاتیانا به تری-سیتیز نقل مکان کردند و زندگی خود را به عیسی تسلیم کرده و دوباره وقف او شدند. سپس تصمیم گرفتند تعمید بگیرند. در حالی که برای سازگار شدن با این جامعه جدید و پیدا کردن کار تلاش می‌کردند، احساس جدایی دوباره به سراغشان آمد و فکر بازگشت به کشور زادگاه، به ذهن اِدر خطور کرد. قرار گذاشتیم در یک استارباکس محلی ملاقات کنیم، و من برایش توضیح دادم که شیطان آخرین تلاشش را می‌کند تا طلاق را به بخشی از زندگی او تبدیل کند. به او اطمینان دادم که از این وضعیت آزاد شده است. اما همانطور که فرعون سه روز پس از خروج اسرائیل از مصر بازگشت و به آنان حمله کرد، حالا نیز شیطان آخرین ترفند خود را برای ضربه زدن به پیوند اِدر و تاتیانا به کار می‌برد. اسرائیلی‌ها تسلیم نشدند و به مصر بازنگشتند تا دوباره رها شوند، بلکه پیش رفتند و خدا، فرعون و لشکرش را در دریا غرق کرد.

با بینش نبوی، احساس کردم که اگر اِدر تسلیم آن احساسات جدایی نشود، آن احساسات برای همیشه از بین خواهند رفت. با هم دعا کردیم و سپس از هم جدا شدیم. بیشتر از شش سال از آن دیدار گذشته است. از آن زمان، او علاقه‌ای عمیق به عکاسی پیدا کرده، و حالا آن‌ها در انتظار تولد سومین فرزند خود هستند. این دو، اِدر و تاتیانا، عمیقاً عاشق یکدیگرند و الگوی بسیار خوبی برای بسیاری از زوج‌هایی هستند که به این درک رسیده‌اند که گذشته، سرنوشتشان را تعیین نمی‌کند.

نفرین‌ها واقعی هستند

واقعیت نفرین‌ها توسط بخش بزرگی از مسیحیان انجیلی در آمریکا باور نمی‌شود. اما واکنش کسانی که در کارائیب، آمریکای جنوبی و مرکزی، آفریقا، هند،

آسیا و خاور دور زندگی می‌کنند، کاملاً متفاوت است. صدها سال است که ایالات متحده از مزایای فرهنگ مسیحی بهره‌مند بوده است، به همین دلیل نیاز چندانی به رهایی از امور شیطانی یا بت‌پرستی احساس نمی‌شود. با این حال، به سبب گسترش ادیان دروغین در آمریکا، این وضعیت به سرعت در حال تغییر است. زمانی که آدم و حوا گناه کردند، نفرینی بر فرزندآوری و زمین نازل شد (بنگرید به پیدایش ۱۸-۱۷:۳). نخستین فرزندشان، برادر کوچکتر خود را کشت که آن نیز باعث نفرین شد (بنگرید به پیدایش ۱۶-۱۱:۴). هنگامی که پسر نوح به پدرش بی‌احترامی کرد، نفرین دیگری آمد (بنگرید به پیدایش ۲۷-۲۴:۹). این الگوی نفرین‌ها در سراسر عهد عتیق ادامه دارد.

کاملاً روشن است که شکستن فرمان‌های خدا باعث نفرین می‌شود و اطاعت از خدا، برکت به همراه دارد. اگر به برکت ایمان دارید، پس وجود نفرین را نیز درک کرده‌اید.

برکت داشتن یعنی قدرت پیدا کردن برای گسترش و پیشرفت. خدا نخستین والدین، آدم و حوا را برکت داد؛ همچنین نوح و ابراهیم را نیز برکت بخشید. عیسی پیش از صعود به آسمان، شاگردان خود را برکت داد، زیرا برکت توانمندسازی است. یکی از بهترین نمونه‌ها را می‌توان در زندگی عیسی مشاهده کرد. زمانی که عیسی چند قرص نانی را که به دست او داده بودند برکت داد، آن‌ها افزایش پیدا کردند؛ اما زمانی که درخت انجیر را نفرین کرد، خشک شد (بنگرید به متی ۱۹:۲۱، ۱۹:۱۴). پس، هر آنچه مورد برکت قرار گرفته باشد، افزون می‌گردد؛ و هر آنچه مورد نفرین قرار گیرد، خشکیده و نابود می‌شود. برکت شما را به پیش می‌راند، در حالی که نفرین نیروبی است که شما را عقب نگه می‌دارد. در کتاب تثنیه فصل ۲۸، همه برکات و نفرین‌های مهمی که ممکن است بر شما نازل شده و شما را درگیر کند، برشمرده شده است؛ از جمله بیماری‌های مزمن، ترس‌ها و هراس‌ها، چرخه‌های منفی خانوادگی، مرگ‌های زودرس، فقر و کمبود دائمی، آسیب‌پذیری در حوادث، طلاق و ناباروری. عیسی آمد تا بر صلیب برای تمام گناهان ما بمیرد، نه تنها برای گناه ما، بلکه برای از بین بردن قدرت و پیامدهای آن گناهان. به همین دلیل است که زخم‌های او، قدرت شفا دادن هر بیماری را دارد. با مرگ بر صلیب، او قدرت نفرین را از میان برداشت. او می‌توانست به روش‌های دیگری مانند سنگسار یا گردن‌زنی کشته شود، اما خداوند انتخاب کرد که مسئله نفرین را از طریق مصلوب شدن او حل کند.

در کتاب مقدس نوشته شده است: «ملعون است هر که بر دار آویخته شود» (غلاطیان ۳:۱۳). آزادی از نفرین‌ها در کار تمام شده و فدیۀ صلیب گنجانده شده

است. هنگامی که نجات پیدا کردیم، این آزادی نیز به ما وعده داده شد. همانند تمام برکات خدا از طریق جُلُتّا، باید آن‌ها را به دست آوریم، نه فقط ادعا کنیم که از آن ما هستند. خدا سرزمین موعود را به اسرائیل داد، اما آن‌ها تا زمانی که آنچه وعده داده شده بود را به دست نیاوردند، در آن زندگی نکردند. همین موضوع دربارهٔ سرزمین موعود ما برای پیروزی بر گناه، نفرین‌ها و شیاطین نیز صدق می‌کند.

زنده، اما در بند

رستاخیز ایلعازر به زیبایی، نمایانگر تصویر رهایی از نفرین‌هاست. ایلعازر، دوست صمیمی عیسی بیمار شد و درگذشت. گناه نیز به همین شیوه عمل می‌کند؛ نه اینکه صرفاً ما را به انسان‌هایی بد تبدیل کند، بلکه ما را به انسان‌هایی مرده بدل می‌سازد-مرده از نظر روحانی. اما عیسی آمد و کلامی بر زبان آورد که ایلعازر را از مردگان برخیزانید. به همین ترتیب، نجات تنها از طریق عیسی حاصل می‌شود و ما را از مرگ به حیات منتقل می‌کند. ایلعازر مرده بود و در بند کفن، صورتش با پارچه‌ای پیچیده شده بود. عیسی فرمود: «او را باز کنید و بگذارید برود» (یوحنا ۱۱:۴۴). به عبارتی دیگر، ایلعازر زنده بود، اما همچنان در بند بود.

وقتی از نظر روحانی می‌میریم، این نشان می‌دهد که دشمن ما را به بند کشیده است. برای او، به بند کشیدن مردگان آسان است، اما به بند کشیدن زندگان تقریباً غیرممکن است. بهترین راه برای دوری از نفرین‌ها، نزدیک ماندن به روح‌القدس است؛ زیرا دشوارترین هدف برای اصابت، هدفی است که در حرکت باشد. کفن، دست‌ها، پاها و صورت ایلعازر را پوشانده بود. به یاد داشته باشید، ایلعازر زنده بود، اما در راه رفتن (پاها)، کار کردن (دست‌ها) و دیدن و شنیدن (صورت) در بند بود. شیطان دوست دارد زنجیری بر دستان ما بگذارد تا نتوانیم آن‌ها را در دعا و پرستش به سوی نجات دهنده‌مان بلند کنیم. دشمن همچنین صورت ما را می‌بندد تا خدا را نبینیم، صدای او را نشنویم و حضور پرشکوهش را تجربه نکنیم. اما به بند کشیدن مردگان آسان است، اما به بند کشیدن زندگان تقریباً غیرممکن است. بهترین راه برای دوری از نفرین‌ها، نزدیک ماندن به روح‌القدس است؛ زیرا دشوارترین هدف برای اصابت، هدفی است که در حرکت باشد. کفن، دست‌ها، پاها و صورت ایلعازر را پوشانده بود. به یاد داشته باشید، ایلعازر زنده بود، اما در راه رفتن (پاها)، کار کردن (دست‌ها) و دیدن و شنیدن (صورت) در بند بود. شیطان دوست دارد زنجیری بر دستان ما بگذارد تا نتوانیم آن‌ها را در دعا و پرستش به سوی نجات دهنده‌مان بلند کنیم. دشمن همچنین صورت ما را می‌بندد تا خدا را نبینیم، صدای او را نشنویم و حضور پرشکوهش را تجربه نکنیم.

وقتی در بند هستید، این الزاماً به معنای مرده بودن نیست؛ بلکه نشان می‌دهد که محدود شده‌اید. گاهی در طول خدمت کلیسایی، برای نشان دادن این اصل، با نوار چسب به تدریج گوش‌ها، چشم‌ها، دست‌ها و پاهای فردی را می‌بندم. سپس از

او می‌خواهم که سعی کند راه برود. همه می‌خندند، زیرا آن فرد نمی‌تواند ببیند به کجا می‌رود. وقتی تلاش می‌کند بدود، نمی‌تواند؛ پس به جای آن، تلاش می‌کند بپرد. اگر آن شخص مراقب نباشد، به راحتی ممکن است بیفتد و به خود آسیب برساند. سپس به حاضرین می‌گویم که این فرد نمایانگر یک مسیحی در بند است، کسی که واقعاً زنده است، اما محدود شده. این نوع مسیحی ثبات و استمرار ندارد. ممکن است کسی تصور کند، اگر کسی واقعاً از نو متولد شده باشد، دیگر با چنین مشکلی مواجه نمی‌شود.

ایلعارز حقیقتاً زنده بود، اما همچنان در بند. شاید شما نیز مانند ایلعارز باشید: از نو متولد شده‌اید، اما هنوز نشانه‌هایی از کفن، زخم‌های گذشته و بیماری‌های مزمنی که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند، با شماست. گویی در خانواده‌تان طلاق امری رایج است، کمبودهای مالی، پیوسته شما را احاطه کرده، مستعد حوادث ناگوار هستید، یا ابری تیره همیشه شما را دنبال می‌کند و راه دریافت برکات الهی را سد می‌سازد. عیسی به پیروان خود فرمان داد ایلعارز را آزاد کنند - و خوشحالم که چنین کردند.

به همین شکل، این کتاب نیز مأموریتی از سوی خداوند است تا به شما کمک کند آزادی را به نام او بیابید. پیش از آنکه به اصل موضوع بپردازیم، بیایید سه نوع کفنی را بررسی کنیم که شیطان برای عقب نگه داشتن انسان‌ها و محدود کردن ظرفیت‌های آن‌ها به کار می‌برد.

نفرین‌های نسلی

نفرین‌های نسلی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند و همان مشکلات و سختی‌هایی را با خود دارند که نیاکان ما نیز تجربه کرده‌اند. کتاب مقدس آن را «گناه پدران» مینامد (اعداد ۱۴:۱۸). برای نمونه، ابراهیم پدری داشت که بت‌پرست بود (بنگرید به یوشع ۲۴:۲). چون از گذشته‌ای پر از علوم غیبی و شیطانی آمده بود، با مشکلاتی روبرو شد؛ یکی از آن‌ها ترس و دروغگویی بود. او درباره‌ی همسرش دروغ گفت (بنگرید به پیدایش ۲۰:۲). پسر ابراهیم، اسحاق، نیز درباره‌ی همسرش دروغ گفت (بنگرید به پیدایش ۲۶:۷). سپس نوه‌ی ابراهیم درباره‌ی حق نخست‌زادگی خود دروغ گفت و نسل‌های بعدی درباره‌ی آنچه برای یوسف رخ داد، دروغ گفتند (بنگرید به پیدایش ۳۷:۲۷). دروغگویی تنها مشکلی نبود که در نسل‌هایشان تکرار شد؛ بسیاری از زنان آن خاندان نیز با نازایی دست و پنجه نرم می‌کردند.

زمانی که متولد می‌شویم، بسیاری از ویژگی‌ها از طریق ژنتیک از والدین مان به ما منتقل می‌شوند؛ مانند رنگ مو، رنگ چشم، رنگ پوست و بسیاری از ویژگی‌های ظاهری دیگر. اما فراتر از ویژگی‌های جسمانی، صفات شخصیتی نیز به نسل بعد منتقل می‌شوند. آمارها نشان می‌دهد که اگر والدین فرد الکلی باشند، احتمال گرایش او به نوشیدن الکل ده برابر بیشتر است.

ما صفات منفی را از طریق ژن‌های والدین خود به ارث می‌بریم، اما این صفات به صورت نهفته باقی می‌مانند و تنها با انتخاب‌ها و معاشرت‌های ما فعال می‌شوند. این اصل، هم در مورد برکات نسلی و هم نفرین‌های نسلی صدق می‌کند. هرچند برخی ویژگی‌ها و تمایلات از طریق ژن‌ها منتقل می‌شوند، اما این به معنای فعال شدن قطعی آن‌ها نیست. تجربه‌های منفی، معاشرت با افراد نادرست و انتخاب‌های اشتباه، صفات ژنتیکی منفی را فعال می‌کنند. اما زمانی که خود را با ایمانداران احاطه می‌کنیم، ذهنمان را با کلام خدا پر می‌سازیم و انتخاب‌هایی انجام می‌دهیم که خداوند را جلال می‌دهند، ویژگی‌های منفی به ارث رسیده در ما فعال نخواهند شد. ما باید درک کنیم که پیامد انتخاب‌های نیاکان مان، بر دوش ما نیز خواهد بود (بنگرید به حزقیال ۱۸:۲).

دو خانواده: ادواردز و جوکس

تحقیقی توسط «ای. ای. وین شیپ» دربارهٔ دو خانواده انجام شد: یکی از نسل جاناتان ادواردز و دیگری از نسل مکس جوکس. وین شیپ هنگام بازدید از زندان‌های ایالتی با مجرمانی مواجه شد که از نوادگان مکس جوکس بودند. او با بررسی سوابق، گزارش‌ها و شهادت‌ها متوجه شد که مکس جوکس، فردی بی‌خدا و ملحد، زندگی بدون ایمان داشت. او با دختری بی‌ایمان ازدواج کرد و حاصل این ازدواج، ۳۱۰ نفر از نسل او بودند که در فقر از دنیا رفتند، ۱۵۰ نفر مجرم شدند، ۷ نفر مرتکب قتل شدند، ۱۰۰ نفر الکلی بودند و بیشتر از نیمی از زنان این نسل، به فحشا کشیده شدند. در مجموع، ۵۴۰ نفر از نوادگان او برای دولت، هزینه‌ای معادل ۱،۲۵۰،۰۰۰ دلار ایجاد کردند.

مدتی بعد، «ای. ای. وین شیپ» مأمور شد تا گزارشی دربارهٔ «جاناتان ادواردز» - واعظی پیوریتن - تهیه کند که با همسرش صاحب ۱۱ فرزند بود. وین شیپ متوجه شد که نسل خانوادهٔ ادواردز، دستاوردهای چشمگیری داشته‌اند: یک نفر به معاونت ریاست جمهوری ایالات متحده رسید، سه نفر سناتور، سه نفر فرماندار، سه نفر شهردار، ۱۳ نفر رئیس دانشگاه، ۳۰ نفر قاضی، ۶۵ نفر استاد دانشگاه، ۸۰ نفر صاحب

منصب دولتی، ۱۰۰ نفر وکیل، و ۱۰۰ نفر نیز در خدمت کلیسا به عنوان میسیونر، شبان و الهی دان فعالیت داشتند. آشکار است که تفاوت میان این دو خانواده، عمیق و چشمگیر است.

«لعنت خداوند بر خانه‌ی شریران است» (امثال ۳:۳). این نفرین تنها بر شخص شریر نازل نمی‌شود، بلکه بر تمام خاندان او وارد می‌گردد؛ و تا زمانی که کسی با آن مقابله نکند و پایانی بر آن نگذارد، از نسلی به نسلی دیگر ادامه پیدا خواهد کرد.

نفرین خاندان کندی

«نفرین خاندان کندی» اصطلاحی است که برای توصیف مجموعه‌ای از وقایع تلخ و ناگوار به کار می‌رود که برای اعضای خانواده کندی در آمریکا رخ داده‌اند. برخی منتقدان معتقدند که این اتفاقات، چیزی غیرعادی نیست و ممکن است برای هر خانواده‌ای پیش بیاید. با این حال، سناتور «ادوارد (تد) کندی» با صراحت بیان کرد که شاید خانواده‌اش قربانی یک «نفرین وحشتناک» شده باشند - گویی نفرین واقعیت دارد.

شرح نفرین خاندان کندی:

۱۹۴۱- رزماری کندی، دچار نوسانات خلقی شد که نشانه‌ای از یک ناتوانی ذهنی بود. پدرش، از ترس اینکه اعتبار خانواده کندی خدشه‌دار شود، عمل جراحی لوبوتومی مخفیانه‌ای ترتیب داد که باعث شد، او توانایی صحبت کردن یا راه رفتن را از دست بدهد. مدتی بعد، او را به یک مرکز درمانی سپردند و تا زمان مرگش در سال ۲۰۰۵، همان جا ماند.

۱۲ اگوست ۱۹۴۴- جوزف پی. کندی جونیور، در انفجار یک هواپیما در انگلستان، در جریان جنگ جهانی دوم، جان خود را از دست داد.

۱۳ مه ۱۹۴۸- کاتلین کاوندیش، مارکیز هارتینگتون، در سقوط هواپیما در فرانسه جان خود را از دست داد.

۹ اگوست ۱۹۶۳- پاتریک بوویر کندی، زودرس به دنیا آمد و دو روز بعد، به دلیل سندرم تنفسی درگذشت.

۲۲ نوامبر ۱۹۶۳- جان اف. کندی، رئیس‌جمهور آمریکا در تگزاس ترور شد.

۱۹ ژوئن ۱۹۶۴- سناتور تد کندی، در سانحه سقوط هواپیما که باعث مرگ دو نفر از جمله خلبان شد، مجروح شد. او با کمک یک سناتور دیگر از هواپیما خارج شد، و برای مداوای شکستگی‌های شدید، خونریزی داخلی و پارگی ریه بستری شد.

۵ ژوئن ۱۹۶۸ - سناتور رابرت اف. کندی، درست پس از پیروزی در رقابت‌های مقدماتی ریاست جمهوری، توسط «سیرهان سیرهان» در لس‌آنجلس ترور شد.

۱۸ ژوئیه ۱۹۶۹ - تد کندی، به طور تصادفی وسیله نقلیه خود را از روی پلی در جزیره چاپاکوئیدیک به داخل آب انداخت. سرنشین او، مری جو کوشنه، در خودرو گرفتار شد و تد کندی صحنه را ترک کرد؛ و بعداً برای ترک محل بدون نجات او احساس گناه کرد. کمی بعد، در یک برنامه تلویزیونی، تد گفت که همان شب به این فکر افتاده که «شاید واقعاً یک نفرین وحشتناک بر سر همه کندی‌ها سایه افکنده است.»

۱۳ آگوست ۱۹۷۳ - جوزف پی. کندی دوم، در زمان رانندگی با یک جیپ دچار سانحه شد که در نتیجه آن، سرنشین خودرو فلج شد.

۲۵ آوریل ۱۹۸۴ - دیوید ای. کندی، بر اثر مصرف بیش از حد کوکائین و پتیدین در اتاق هتلی در فلوریدا جان خود را از دست داد.

۱ آوریل ۱۹۹۱ - ویلیام کندی اسمیت، در ملک خانوادگی کندی در فلوریدا، به یک زن جوان تجاوز کرد. او بازداشت و به این جرم متهم شد؛ اما در نهایت، به دلیل دخالت رسانه‌ها، بی‌گناه اعلام شد.

۳۱ دسامبر ۱۹۹۷ - مایکل لموین کندی، در یک سانحه اسکی در ایالت کلرادو، جان خود را از دست داد.

۱۶ ژوئیه ۱۹۹۹ - جان اف. کندی جونیور، که خودش خلبان هواپیمایش بود، در سانحه سقوط هواپیما بر فراز اقیانوس اطلس، جان خود را از دست داد. در این حادثه، همسر و خواهر همسر او نیز کشته شدند.

۱۶ سپتامبر ۲۰۱۱ - کارا کندی، در حین انجام تمرینات ورزشی در باشگاه، بر اثر حمله قلبی در سن ۵۱ سالگی درگذشت. او نه سال پیش از آن، به سرطان ریه مبتلا شده و بخشی از ریه راست او برداشته شده بود.

۱۶ مه ۲۰۱۲ - مری ریچاردسون کندی، در خانه خود در نیویورک خودکشی کرد.

روشن است که این حوادث تلخ و مرگ‌های زودرس طبیعی نیستند. کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که این‌ها، نشانه‌هایی از نفرین‌های نسلی هستند. اما همانطور که متوجه شدیم، ثروتمند و مشهور بودن، نمی‌تواند نفرین‌ها را متوقف کند؛ تنها عیسی است که قدرت شکستن این نفرین‌ها را دارد.

مقابله با دشمنان پدر

سال‌ها پیش، یک ملک اجاره‌ای فرسوده خریدم تا درآمد غیرفعال داشته باشم. این ملک توسط مالکان قبلی به خوبی مدیریت نشده بود. خانه نیاز به بازسازی داشت و زمین آن هم به کار زیادی احتیاج داشت. هیچ چمنی نبود، فقط علف‌های هرز در همه‌جا رشد کرده بودند. من این علف‌های هرز را نکاشته بودم و از دیدن آن‌ها در همه‌جا ناامید و کلافه شده بودم، ولی هیچ چمنی نبود.

مالک قبلی، کارهای زیادی را ناتمام گذاشته بود. به جای سرزنش او بابت انجام ندادن وظایفش، خودم به تدریج و با اطمینان از مواد شیمیایی مراقبت از چمن استفاده کردم تا علف‌های هرز را از بین ببرم؛ و همین باعث شد چمن‌ها رشد کنند و سرسبز شوند. تا زمانی که ملک فروخته شد، زمین پوشیده از چمن‌های سبز و انبوه شده بود. من یک چمنزار بسیار زیبا را به صاحب بعدی تحویل دادم.

شاید پدر و مادری داشته‌اید که با برخی مسائل روبه‌رو نشدند، در نتیجه، این مشکلات به شما منتقل شده‌اند. کتاب مقدس به ما نمی‌آموزد که دیگران را مقصر بدانیم، بلکه ما را دعوت می‌کند تا در برابر شیطان مقاومت کنیم و ریشه مشکل را برطرف سازیم.

زمانی که سلیمان تخت پادشاهی را از پدرش، داوود، به ارث برد، برخی دشمنانی را نیز به ارث برد که پدرش با آن‌ها روبه‌رو نشده بود. نکته‌ای که بسیار دوست دارم، این است که داوود، به سلیمان در مورد آن دشمنان هشدار داده بود، اما با این حال، سلیمان مجبور شد خودش با آن‌ها روبه‌رو شود. داوود از دنیا رفت، اما دشمنانش همچنان باقی بودند و برای سلیمان مشکل ایجاد کردند.

شیاطین و نفرین‌ها با مرگ افراد از بین نمی‌روند، بلکه به نسل‌های بعدی منتقل می‌شوند و آن‌ها را نیز آزار می‌دهند. سلیمان می‌دانست که پیش از تثبیت پادشاهی خود، باید ابتدا «شیاطین پدرش» را از میان بردارد. متأسفانه، همه ما این امتیاز را نداریم که والدینی داشته باشیم که با صداقت ما را از عادات و صفات نادرست به ارث رسیده آگاه کنند. از این رو، ناچاریم خودمان با این دشمنان در زندگی‌مان روبه‌رو شویم، چرا که پدر و مادرمان با آن‌ها مقابله نکرده‌اند. سلیمان که خردمندترین مرد روی زمین بود، اولویت نخست خود را پیش از ساخت معبد در پادشاهی خود، به پرداختن به دشمنان پدرش اختصاص داد. در نتیجه، برخی را تبعید کرد و برخی دیگر را اعدام نمود، همانطور که کتاب مقدس تأیید می‌کند: «... پس سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید» (اول پادشاهان ۴:۲).

وقتی نفرین‌های نسلی را از میان برده و بیرون برانید، در برکات خداوند استوار خواهید شد.

نفرین‌های اعلامی

نفرین‌های نسلی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. نفرین‌ها اعلامی از طریق زبان انسان جاری می‌شوند و بر زندگی‌ها اثر می‌گذارند. مرگ و حیات در قدرت زبان است (بنگرید به امثال ۱۸:۲۱). بنابراین، کلمات وسیله‌ای برای انتقال نفرین یا برکت هستند.

اما چه کسی می‌تواند این نفرین‌ها را بر زبان آورد؟ می‌دانیم که خدا مار و زمین را لعنت کرد (بنگرید به پیدایش ۲۹: ۵؛ ۱۷: ۳؛ ۱۴: ۳). خدا وعده داد، کسانی را که ابراهیم را نفرین کنند، نفرین خواهد کرد (بنگرید به پیدایش ۱۲: ۳). در فصل‌های پیشین نیز گفتیم که انجام امور جادویی و غیبی، دلیل اصلی نفرین خدا بر افراد است. با این حال، نه تنها خدا، بلکه مردان خدا نیز می‌توانند نفرین کنند. برای مثال، یوشع بر آریحا نفرین آورد، داوود پادشاه کوه جلبوع را نفرین کرد، نبی الیشع خدمتکار خود را نفرین نمود، و عیسی درخت انجیر را نفرین کرد (بنگرید به یوشع ۶: ۲۶؛ دوم سموئیل ۲۱: ۲؛ دوم پادشاهان ۲۷-۲۶؛ ۵؛ مرقس ۱۴: ۱۱).

مردان خدا مسئولیت عظیمی دارند که مردم را برکت دهند، نه اینکه آنان را نفرین کنند. ممکن است وسوسه شویم که چون الیشع و یوشع دیگران را نفرین کردند، ما نیز چنین کنیم. اما این درست نیست. زمانی که شاگردان عیسی قصد داشتند شهر سامره را به آتش بکشند، از الیاس به عنوان مرجع کتاب مقدسی برای نابودی آن استفاده کردند. ولی پاسخ عیسی این بود: «او برگشت آن‌ها را سرزنش کرد و گفت: شما نمی‌دانید از کدام نوع روح هستید» (لوقا ۹: ۵۵). حقیقت این است که روح مسیح همواره می‌خواهد مردم را برکت دهد.

به یاد دارم برای زنی دعا می‌کردم که در کلیسایی شرکت می‌کرد که خادم آن گفته بود، اگر کسی کلیسا را ترک کند، فرزندانش به دنیا گرایش پیدا خواهند کرد. آن زن کلیسا را ترک کرد و واقعاً همه فرزندانش به دنیا گرایش پیدا کردند. او آمد تا علیه آن کلماتی که باور داشت بر خانواده‌اش تأثیر گذاشته‌اند، دعا کند. تنها وظیفه ما به عنوان خادمین خدا، باید نفرین کردن تمام بیماری‌ها، شیاطین و اعمال شر تاریکی باشد؛ اما هرگز نباید مردم را نفرین کنیم.

نه تنها مردان خدا قدرت اعلام نفرین دارند، بلکه کسانی که در جایگاه اقتدار

هستند نیز این قدرت را دارند. والدین این قدرت را بر فرزندان خود، و شوهران این قدرت را بر همسران خود دارند. پدران در جهان روحانی، قدرت عظیمی دارند که با گفتار خود می‌توانند بر فرزندان‌شان برکت یا نفرین جاری سازند. نوح، پدری شناخته‌شده، پسر خود حام را به دلیل خطایی که مرتکب شد، نفرین کرد. این نفرین نسل‌های پس از حام را نیز تحت تأثیر قرار داد.

هیچ‌کس کامل نیست، اما بر زبان آوردن برکت بر مردم، به آنان کمک می‌کند که به کمال برسند. وقتی مردم مرتکب خطا می‌شوند، گناه می‌کنند، اعتماد ما را می‌شکنند، یا به ما صدمه عمیق می‌زنند، ما با یک انتخاب روبه‌رو هستیم - اینکه با کلام خود نیروهای شر را آزاد کنیم یا برکت را روانهٔ آن‌ها سازیم. کلماتی چون «تو بی‌ارزشی»، «تو احمقی»، «تو هیچ‌گاه به جایی نمی‌رسی»، «چرا مثل فلانی نیستی؟»، «تو چاقی»، «تو زشتی»، و «ای کاش مرده بودی» شاید بی‌اهمیت به نظر برسند، اما شیطان از همین کلمات استفاده می‌کند تا شرارت را از این طریق به زندگی مردم وارد سازد.

به یاد دارم در یکی از اردوها سخنرانی می‌کردم که جوانی برای دعا نزد من آمد. او در گرفتن نمرات خوب مشکل داشت و مادرش همیشه به او می‌گفت: «تو کند ذهنی» یا «تو خیلی احمقی». با چشمانی پر از اشک اعتراف کرد که این کلمات همچون زنجیری به دور او پیچیده‌اند و مانع پیشرفت تحصیلی او شده‌اند. با هم دعا کردیم، آن سخنان را رد کردیم و با کلمات مثبت جایگزین‌شان کردیم. من نیز به عنوان یک پدر معنوی، سخنانی برخلاف آنچه شنیده بود بر زبان آوردم و او را برکت دادم.

منبع دیگری از «نفرین‌های اعلانی» خادمان شیطان هستند، مانند جادوگران و دعانویسان. دعانویسان بر روی کسانی که می‌خواهند به آن‌ها آسیب برسانند، طلسم می‌گذارند. در کتاب مقدس، بالاق، بلعام را استخدام کرد تا بر اسرائیل نفرین بفرستد تا در جنگ شکست بخورند. اما خدا پیش از آنکه بلعام بتواند اسرائیل را نفرین کند، نقشه‌های او را بر هم زد. در نتیجه، بلعام نفرین نکرد بلکه اسرائیل را برکت داد (بنگرید به اعداد ۲۲ تا ۲۴). ما نباید از هیچ طلسم یا نفرینی که خادمان شیطان به کار می‌برند، بترسیم.

بارها اعترافات و شهادت‌های بسیاری از افرادی شنیده‌ام که از روی حسادت، جادوگری را استخدام کرده‌اند تا با طلسمی، بلا و مصیبت را بر سر دشمنان‌شان نازل کنند. مشکل اصلی این است که آن طلسم معمولاً به سوی خودشان بازمی‌گردد. بنابراین ما مسیحیان نباید از شیطان و جادوهایش بترسیم.

«لعنت بی‌سبب نمی‌آید» (امثال ۲: ۲۶). متیو هنری دیدگاه خود را اینگونه بیان کرد: «کسی که بی‌دلیل نفرین شود، چه به واسطهٔ دشنام‌های خشمگینانه یا نفرین‌های

جدی، این نفرین بیش از پرنده‌ای که بر سرش پرواز می‌کند به او آسیب نخواهد رساند، همانطور که نفرین‌های جلیات به داوود آسیبی نرساند. مانند گنجشک یا فاخته‌ای که کسی نمی‌داند به کجا می‌رود، خواهد گریخت تا به مکان اصلی خود بازگردد، همانطور که نفرین در نهایت بر سر کسی بازمی‌گردد که آن را بر زبان آورده است.» اگر در خدمت خدا باشیم، خداوند از ما محافظت خواهد کرد - حتی زمانی که خودمان متوجه آن نباشیم.

وقتی خود را نفرین می‌کنید

آخرین منبع «نفرین اعلانی»، خود ما هستیم؛ این زمانی است که نفرین‌ها، خود تحمیلی هستند. چیزهایی که مرتب درباره‌ی خودمان بر زبان می‌آوریم، می‌تواند زندان خودساخته‌ی ما شود.

خداوند فرزندان ابراهیم را از نفرین‌های دیگران محافظت کرد، اما نه از کلماتی که خودشان علیه خودشان بر زبان آوردند. یهودیان نیز نفرینی را که خود، به خود تحمیل کردند، پذیرفتند (بنگرید به متی ۲۵-۲۴:۲۷).

یکی از دلایلی که من قسم نمی‌خورم، این هست که قسم، باعث اعلام نفرین می‌شود. وقتی قسم می‌خوریم، نفرین را آزاد می‌کنیم. ما باید توبه کنیم و نفرین‌های خودتحمیلی را بر خود جاری نکنیم و به جای آن، کلام و افکار خدا را درباره‌ی خود جایگزین کنیم.

وقتی بیمار می‌شویم باید خود را با کلام خدا همسو کنیم و اعلام نماییم: «نمی‌میرم بلکه زیست خواهم کرد» (مزامیر ۱۱۸:۱۷). همچنین وقتی ضعیف هستیم بگوییم: «قوی هستم» و «به واسطه‌ی عیسی من بیش از یک فاتح هستم» (یونیل ۱۰:۳؛ رومیان ۸:۳۷).

من پیشنهاد نمی‌کنم که مشکلاتمان را انکار کنیم، بلکه ضروری است که به آن‌ها جایگاهی ندهیم که تأثیر منفی بر ما بگذارند. برای نمونه، زمانی که بیمار می‌شوم، می‌گویم: «من انسان بیماری نیستم که در تلاش برای بهبود باشد، بلکه انسانی سالم هستم که با بیماری مبارزه می‌کند.» اگر در زندگی‌تان با تمایلات گناه‌آلود درگیر هستید، بگویید: «من گناهکاری نیستم که در تلاش برای مقدس شدن باشد، بلکه انسانی عادل که با گناه می‌جنگم».

خدا می‌خواهد از تمام کلمات منفی که درباره‌ی خود بر زبان آورده‌ایم، توبه کنیم و آن‌ها را با اعلام‌های مثبت برگرفته از کلام او جایگزین کنیم. زمانی که پطرس سه بار

عیسی را انکار کرد، عیسی نه تنها او را بخشید، بلکه قدرت آن سخنان را با این کار که پطرس سه بار خلاف آن را بر زبان آورد، باطل کرد (یوحنا ۱۹-۲۱:۱۵).

نفرین‌های به دست آمده

چنانکه پیش‌تر گفتم، نفرین‌های نسلی از نسل‌های پیشین منتقل می‌شوند. از سوی دیگر، «نفرین‌های اعلانی» کلماتی هستند که توسط دیگران یا خود ما بر زبان آورده می‌شوند. اما «نفرین‌های به دست آمده»، زمانی رخ میدهند که قانون «کاشت و برداشت» در زندگی‌مان فعال شود. نفرین یوتام، نمونه‌ای از یک نفرین به دست آمده است (بنگرید به داوران ۹). زمانی که برادرش، ابیمَلِک، هفتاد برادر خود را بی‌دلیل کشت و شهر شکیم این قاتل را به رهبری پذیرفت، یوتام، ابیمَلِک و شهر شکیم را نفرین کرد. شهر و رهبر جدید آن به مدت سه سال از برکتی موقتی بهره‌مند شدند، اما سپس مشکلات آغاز شد. «خدا روحی خبیث در میان ابیمَلِک و اهل شکیم فرستاد؛ و اهل شکیم با ابیمَلِک خیانت ورزیدند» (داوران ۲۳:۹).

روح خبیث همیشه در جایی که نفرینی باشد حضور دارد. این روح، همیشه باعث نزاع و مشکلات می‌شود، که در نهایت با ویرانی می‌انجامد. مرگی ننگین برای ابیمَلِک رقم خورد، زیرا آنچه کاشته بود، درو کرد. «و خدا تمامی شر مردم شکیم را بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن یَزْبَعْل بر ایشان رسید» (داوران ۵۷:۹). همانطور که می‌بینیم، نیروهای روحانی پشت تمام این مصیبت‌هایی بودند که بر سر ابیمَلِک و شهر شکیم آمدند. نیروهای روحانی تاریک، همواره نفرین به همراه می‌آورند.

شش دلیل کتاب مقدس برای نفرین‌های به دست آمده

۱. **پرستش بت‌ها** (بنگرید به تثنیه ۲۷:۱۵). همانطور که قبلاً آموختیم، بت پرستی، علوم غیبی و جادوگری، درهای باز برای نفرین‌ها هستند.
۲. **بی‌احترامی به والدین** (بنگرید به تثنیه ۲۷:۱۶). در ده فرمان، تنها فرمانی که همراه با وعدهٔ برکت است، فرمان احترام به پدر و مادر است. اگر احترام به والدین همراه با برکت است، بی‌شک، بی‌احترامی به والدین، نفرین به همراه خواهد داشت. من همیشه به نوجوانان چنین توصیه می‌کنم: «اگر می‌خواهید عمر طولانی و زندگی سالمی داشته باشید، به پدر و مادرتان احترام بگذارید.»
۳. **بی‌عدالتی نسبت به ضعیفان و درماندگان** (بنگرید به تثنیه ۱۹-۲۷:۱۸).

زمانی که نسبت به دیگران بی‌عدالتی داشته باشیم، این نیز نفرین به همراه دارد. قائن پس از کشتن برادرش زیر نفرین قرارگرفت (پیدایش ۱۲-۱۱:۴). سقط جنین قتل است و نفرین به همراه می‌آورد. من پیشتر، به افرادی خدمت کرده‌ام که پس از انجام عمل سقط جنین، گرفتار تسخیر شیاطین شدند. وقتی جان کسی را می‌گیریم یا درد عمیقی به کسی وارد می‌کنیم- به ویژه زمانی که آن فرد، درمانده یا کم‌شانس باشد- زندگی، ما را در معرض انواع مشکلات قرار می‌دهد.

۴. رفتارهای غیرقانونی، روابط جنسی غیرطبیعی و زنا با محارم (بنگرید به تثنیه ۲۳-۲۰: ۲۷). روابط جنسی صرفاً یک عمل جسمانی نیست، بلکه موضوعی روحانی نیز هست. انسان در لحظه برقراری رابطه جنسی، در روح و جسم با طرف مقابل یکی می‌شود (اول قرن‌تین ۱۶: ۶). کاندوم شاید بتواند از بیماری‌های مقاربتی محافظت کند، اما در برابر ارواح شریر جنسی بی‌تأثیر است. این ارواح می‌توانند از طریق رابطه جنسی از فردی به فرد دیگر منتقل شوند. شهادت‌های بسیاری، از کسانی شنیده‌ام که در قلمروی تاریکی بودند، و شیطان آن‌ها را مأمور کرده بود تا با برقراری رابطه جنسی، افراد بیشتری را به دام خود بکشانند. محافظت در برابر حملات شریر بر زندگی ما، یکی از برکات زندگی پاک و مقدس است؛ و حفظ روابط جنسی در چهارچوب ازدواج، یکی از راه‌های اصلی این حفاظت به شمار می‌رود.

۵. یهودستیزی (بنگرید به پیدایش ۱۲: ۳). امپراتوری‌های قدرتمندی که به قوم یهود حمله کردند و قصد نابودی آن‌ها را داشتند، بهای سنگینی پرداختند. خدا وعده داده است: «هر که اسرائیل را نفرین کند، خود نفرین خواهد شد.» همه ما آدولف هیتلر، رهبر آلمان نازی را می‌شناسیم. او با وسواس به دنبال نابودی یهودیان بود و سرانجامی هولناک و شرم‌آور داشت. امروزه نیز بسیاری در جهان عرب، این میراث شریرانه را ادامه می‌دهند. هرچند این کشورها از لحاظ نفت و ثروت مادی غنی هستند، اما همچنان تحت تأثیر نفرین هستند. همانطور که برت استیفنز، نویسنده‌ی وال استریت ژورنال، بیان کرد: «در جهان عرب، امروز نه دانشگاه بزرگی وجود دارد، نه پایگاه علمی بومی جدی، و نه فرهنگی ادبی شکوفا. در سال ۲۰۱۵، اداره ثبت اختراعات آمریکا ۳۸۰۴ اختراع از اسرائیل ثبت کرد؛ در حالی که عربستان سعودی ۳۶۴، امارات متحده عربی ۵۶، و مصر تنها ۳۰ ثبت اختراع داشتند.» فراموش نکنیم که همه نویسندگان کتاب مقدس، یهودی بودند؛ و حتی نجات‌دهنده ما، از ملت یهود برخاسته

است. او پادشاهی است که به زودی بازخواهد گشت و بر تخت داوود خواهد نشست. بنابراین، ما باید پیوسته برای صلح اورشلیم دعا کنیم، تا برکت خداوند در زندگی‌مان جاری شود.

۶. **دزدی و سوگند دروغ** «من نفرین را می‌فرستم» خداوند لشکرها می‌گوید؛ «این نفرین وارد خانه دزد و خانه کسی خواهد شد که به نام من به دروغ سوگند می‌خورد. در میان خانه‌اش باقی خواهد ماند، و آن را با چوب و سنگ‌هایش نابود خواهد کرد» (زکریا ۵:۴). دزدی گناه است، چرا که یکی از احکام مستقیم خدا را می‌شکند، و درهایی را برای ورود نفرین به خانواده‌مان باز می‌کند. یهودا، شاگردان عیسی بود، اما دزد بود. دزدی، او را به تسخیر شیطانی و در نهایت به نابودی کشاند. هنگامی که از کار دیگران بهره‌مند می‌شویم، ولی دستمزد عادلانه را نمی‌پردازیم و از زحمت آن‌ها ثروتمند می‌شویم، نفرین وارد خانه ما شده و زندگی‌مان را می‌بلعد. سرقت مسلحانه، دزدی، سرقت هویت، دزدی از محل کار، تصاحب مالکیت فکری، دانه‌دزد غیرقانونی و سرقت از فروشگاه، همه بذرهایی هستند که کاشته می‌شوند، و درو کردن آن‌ها نفرین‌های بسیاری به همراه دارد.

کسانی که دزدی کردند، مانند عاخان، جحزی، یهودا و دزدانی که کنار عیسی مصلوب شدند، همه به سبب اعمال خود نفرین شدن، اما عیسی می‌خواهد دزدان را ببخشد و قدرت این نفرین را از زندگی آن‌ها بردارد. عیسی بین دو دزد مصلوب شد؛ یکی نفرینش شکسته شد و نجات پیدا کرد، دیگری نفرینش را حفظ کرد و بدون شکستن نفرین از دنیا رفت. وقتی زکی نجات پیدا کرد، قول داد، پول‌هایی را که از دیگران گرفته بود، برگرداند. عیسی او را متوقف نکرد، بلکه گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد، زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است» (لوقا ۱۹:۹).

اگر می‌خواهیم نفرین‌های مالی ناشی از دزدی را بشکنیم، باید از کسانی که به آنان آسیب زده‌ایم، عذرخواهی و جبران خسارت کنیم. در تیم ما کسانی بودند که از فروشگاه‌ها و مردم دزدی کرده بودند و در نتیجه، مشکلات مالی دائمی داشتند. یک بار در زمان دعا و روزه، روح القدس آن‌ها را متوجه کرد تا از افرادی که از آنان دزدی کرده بودند عذرخواهی و جبران کنند. هرچند برای آن‌ها شرم‌آور بود، اما وقتی این کار را همانطور که زکی انجام داد، انجام دادند، شرایط تغییر کرد. به همین دلیل، برکت خدا بر امور مالی آن‌ها جاری شد و وضعیت اقتصادی آن‌ها بهبود پیدا کرد.

علاوه بر این، دزدی فقط به گرفتن چیزی که متعلق به ما نیست، محدود نمی‌شود، بلکه شامل نپرداختن دهیک نیز می‌شود. «شما سخت ملعون شده‌اید،

زیرا که شما یعنی تمامی این قوم مرا گول زده‌اید» (ملاکی ۳:۹). وقتی ده یک خود را نگه می‌داریم، عرصه مالی خود را به روی نفرین باز می‌کنیم. ما خدا را می‌زدیم و فرصت برکت دادن را از او می‌گیریم.

دعا

«ای خدای پدر، با قلبی پر از شکرگزاری پیش تو می‌آیم که عیسی را فرستادی تا بر صلیب برای گناهانم بمیرد. با مرگ او، همه نفرین‌هایی که علیه من بود بی‌اثر شده‌اند. از گناهان نیاکانم که تو را ترک کردند و شیطان را پیروی نمودند، توبه می‌کنم. از هر سخنی که بر خلاف کلام تو بر خود جاری ساختم، توبه می‌کنم. به خاطر هر اندوهی که به والدینم رسانده‌ام، طلب بخشش دارم. هر گونه روح سرکشی را از دلم دور کن. مرا ببخش که هر زمان توانستم به نیازمندان کمک کنم، انجام ندادم. از هر سرقتی که کرده‌ام، امروز توبه می‌کنم و عهد می‌بندم تکرار نکنم. هر نفرینی که به سبب این امور آمده، به قدرت خون عیسی شکسته شود. هر شرارتی که از نسل من به دی.ان.ای من منتقل شده، به نام عیسی می‌شکنم. هر سخن مرگی که از جانب صاحبان قدرت بر من جاری شده را باطل می‌کنم. هر طلسمی که جادوگران بسته‌اند، بی‌اثر گردد. به نام عیسی، هیچ سلاحی که علیه من ساخته شده، کامیاب نخواهد بود. ای روح القدس، مرا یاری کن تا در برکات خدا گام بردارم و آن را به نسل بعد منتقل کنم.»

فصل پنجم

نان فرزندان

مدتها پیش، داستانی دربارهٔ یک خادم که در حال مهاجرت به آمریکا با کشتی بود، نقل شد. این سفر بیست و یک روز طول کشید. او تمام دارایی خود را فروخت تا بتواند بلیتی تهیه کند، اما پول کافی برای خرید غذای گران قیمت کشتی را نداشت. به همین دلیل، کیسه‌ای بزرگ از پنیر و بیسکویت با خود آورد. هر روز، زمانی که مسافران برای صرف غذا به سالن غذاخوری می‌رفتند، او به عرشه می‌رفت و همان جا پنیر و بیسکویت خود را می‌خورد. با شنیدن صدای خندهٔ مسافران در سالن غذاخوری، این مسافر فقیر با خود می‌گفت که اگرچه دسترسی به غذای مجلل ندارد، دست کم در مسیر رفتن به آمریکا است. در روز آخر، مردی نزد او آمد و پرسید، چرا همراه دیگران به سالن غذاخوری نمی‌آید. او با شرمندگی پاسخ داد که فقیرتر از آن است که بتواند به آنجا برود. دوست تازه‌اش گفت: «غذای همهٔ بوفه‌ها و رستوران‌ها در بلیت شما گنجانده شده بود.»

ما که به عیسی ایمان داریم، همگی در مسیر آسمان هستیم. عیسی با مرگ خود بر صلیب، این بلیت را برای ما خرید. در نجات، برکات دیگری نیز نهفته است. نجات تنها بلیت برای ورود به آسمان نیست، بلکه دری به سوی مراتع سبز حیات در پادشاهی خدا است.

نجات در سه زمان

روح ما در زمان توبه و بازگشت نجات می‌یابد؛ جان ما از طریق تقدیس، در مسیر نجات قرار می‌گیرد؛ و بدن ما در هنگام رستاخیز نجات خواهد یافت. ما به عنوان ایمانداران، نجات یافته‌ایم، در حال نجات یافتن هستیم، و در آینده نیز نجات خواهیم یافت.

نخست، می‌بینیم که یک مسیحی از پیش نجات یافته است، یعنی از پادشاهی تاریکی به پادشاهی مسیح منتقل شده و از مرگ به حیات منتقل شده است. «زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان...» (افسیان ۲:۸).

در گام دوم، ما در فرآیند نجات یافتن هستیم. پولس به قرنطیان گفت که شما «...کسانی هستید که نجات می‌یابید» (دوم قرنطیان ۲:۱۵). او همچنین به فیلیپیان گفت: «نجات خود را با ترس و لرز به عمل آورید، زیرا خداست که در شما بر حسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند» (فیلیپیان ۱۳-۱۲:۲). این نجات در جان ما اتفاق می‌افتد، جایی که روح القدس ذهن ما را تازه می‌کند، احساسات ما را شفا می‌بخشد و اراده ما را آزاد می‌سازد. جان ما بخشی است که در حالی که روی زمین هستیم، نجات پیدا می‌کند.

در گام سوم، بخش آینده نجات ما دو بار توسط پولس مورد اشاره قرار گرفته است: «...نجات خواهیم یافت...» (رومیان ۹-۱۰:۵). این نجات نه در گذشته است و نه در حال، بلکه بخشی از آینده ما است. پولس همچنین می‌گوید: «الآن نجات ما نزدیک تر است از آن وقتی که ایمان آوردیم» (رومیان ۱۱:۱۳). این زمانی است که در بدن تازه‌ای که از طریق رستاخیز به ما عطا می‌شود، قرار خواهیم گرفت.

همانطور که می‌بینید، نجات صرفاً یک رویداد نیست، بلکه یک فرآیند است. نجات در زمان حال، جایی است که تجدید ذهن، شفا یافتن جان، مصلوب شدن نفس و رهایی یافتن، تحقق پیدا می‌کند.

آیا مسیحیان می‌توانند گرفتار ارواح پلید شوند؟

زمانی که یک مسیحی از ارواح پلید یا نفرین‌ها آزاد می‌شود، به آن معنا نیست که آن ارواح در روح او ساکن بوده‌اند. روح القدس روح ایماندار را در اختیار دارد، اما ارواح پلید می‌توانند جان او را آزار دهند، شکنجه کنند و تحت فشار قرار دهند. روح القدس مالک ایماندار است، یعنی او را در اختیار دارد. ارواح پلید تلاش می‌کنند با کنترل بخشی

از زندگی یک مسیحی، او را تحت ستم خود بگیرند. آزار دیدن از سوی ارواح پلید به این معنی نیست که نجات ندارید، به معنای مالکیت آن ارواح بر شما نیز نیست.

درک پرینس، که تأثیر عمیقی بر زندگی من در زمینه رهاسازی دارد، در یکی از سخنرانی‌هایش گفت که نویسندگان عهد جدید برای بیان تسخیر شیطانی از واژه یونانی «demonized» استفاده کرده‌اند. او توضیح داد که «دیوزده بودن» به معنای مالکیت کامل نیست، بلکه کنترل جزئی است. یعنی ارواح پلید، به دنبال کنترل بخشی از زندگی شما هستند. آن‌ها نمی‌توانند مالکیت روح شما را داشته باشند. چگونه می‌دانید که ارواح پلید، کدام بخش را کنترل می‌کنند؟ معمولاً همان جایی است که شما کنترلی بر آن ندارید. زمانی که رها می‌شوید، کنترل آن بخش را دوباره به دست می‌آورید. در جریان رهاسازی، آن بخش از جان شما نجات پیدا می‌کند.

شاید فکر کنید، تاریکی و نور نمی‌توانند با هم باشند. اما کتاب مقدس چنین چیزی نمی‌گوید. برخی گمان می‌کنند که روح القدس و روح شریر نمی‌توانند در یک ظرف واحد ساکن شوند. واقعاً؟ این را چه کسی گفته است؟ آیه‌ای که معمولاً برای این برداشت استفاده می‌شود، می‌فرماید: «زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟» (دوم قرنتیان ۶:۱۴). این آیه نمی‌گوید نور و تاریکی نمی‌توانند همزمان وجود داشته باشند. آن می‌گوید که نباید با هم باشند. پولس می‌گوید که نباید با هم وجود داشته باشند، نه اینکه نتوانند وجود داشته باشند.

اگر فکر می‌کنید مسیحیان نمی‌توانند دیوزده شوند، اجازه دهید بگویم که داستان‌هایی وجود دارد که در آن، نور و تاریکی در یک شخص، همزمان عمل کرده‌اند. در اینجا چند نمونه را می‌بینید: خادمی که سقوط کرد؛ او زمانی درباره قدّوسیت موعظه می‌کرد، اما در عین حال بارها به فاحشه خانه‌ها می‌رفت؛ یا نو ایمانی که پیوسته به مصرف مواد مخدر و تلاش‌های خودویرانگرانه ناشی از افکار خودکشی بازمی‌گشت؛ یا رهبری مسیحی که بسیاری را برای انجیل تحت تأثیر قرار داد، اما در نهایت، به دلیل کلاهبرداری و دزدی، روانه زندان شد.

وقتی پولس در دوم قرنتیان ۶:۱۴ گفت: «زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید»، در ادامه توضیح داد که تاریکی و نور نباید هیچ مشارکتی با هم داشته باشند. اگر تاریکی و نور واقعاً نتوانند همزیستی داشته باشند، پس مسیحیان نیز نمی‌توانند با بی‌ایمانان وارد رابطه شوند. می‌دانیم که این کار همواره رخ می‌دهد - هرچند نباید چنین باشد. همین وضعیت درباره مسیحیانی که تحت تأثیر ارواح پلید قرار دارند نیز صدق می‌کند؛ آنان نباید در چنین نفوذی قرار بگیرند، اما هیچ کجای کتاب مقدس گفته نشده که این کار غیرممکن است.

سُوزُو

ما موجوداتی مرکب (روح، جان و بدن) هستیم، و گناه، تمام وجود ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. گناه تنها باعث مرگ روح ما نمی‌شود، بلکه بیماری، فقر و ستم را نیز به همراه دارد. بنابراین منطقی است که نجات نیز بر تمامی وجود تأثیر بگذارد. باید در نظر داشت که واژه یونانی نجات «سوزو» است. معنای «سوزو»، نجات دادن، رهایی بخشیدن، محافظت کردن، نگهداری و رهایی از خطر است. این واژه در متی ۲۱:۱، زمانی به کار می‌رود که به آمرزش گناهان ما اشاره دارد، و در متی ۲۲:۹، به شفا یافتن یک زن اشاره می‌کند.

واژه «سوتسو»، در لوقا ۸:۳۶ نیز به کار رفته است، جایی که درباره رهایی مردی از ارواح پلید سخن می‌گوید.

می‌بینید، نجات یا «سوزو»، واژه‌ای است که برای بیان آمرزش گناهان، شفا از بیماری‌ها و رهایی از شیاطین استفاده می‌شود. نجات فراتر از بلیت ورود به بهشت است، و شامل نجات روح، جان و بدن نیز می‌شود.

رهایی برای مسیحیان

طبق انجیل مرقس، زنی کنعانی با اصالت فنیقی سوری، عیسی را پرستش کرد و از او خواست دخترش را شفا دهد. دختر او به شدت گرفتار ارواح پلید بود، که نمایانگر حضور شیاطین در کودک بود. او چگونه دانست که مشکلات دخترش منشأ شریر دارد؟ عیسی، که خداست و بر همه چیز آگاه، ارزیابی مادر را رد نکرد.

در پاسخ به التماس او، عیسی مسیح هیچ کاری نکرد. شاگردان عیسی می‌خواستند او را رد کنند. او یهودی نبود و حتی بدتر، یک کافر بود. با این حال، او زنی سرسخت بود. در نهایت، عیسی به او پاسخ داد: «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست» (متی ۲۶:۱۵).

برای یهودیان، همه اقوام دیگر نژادها، همچون «سگ‌ها» بودند، زیرا سگ‌ها موجوداتی خوار و بی‌ارزش محسوب می‌شدند. اما آن زن تسلیم نشد. حتی پس از شنیدن آن پاسخ، گفت: «بلی خداوند، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند» (متی ۲۷:۱۵). هر چند که یهودیان سگ‌ها را تحقیر می‌کردند، اما در پایان غذا، خرده‌های نان را روی زمین می‌ریختند تا سگ‌ها بخورند. این همان چیزی بود که آن زن می‌خواست. او حاضر بود همان خرده‌های معنوی را بخورد تا

دخترش رها شود. ایمان او عیسی را برانگیخت، و او تنها با کلام، دختر را رها ساخت و نجات داد، هرچند که از نظر جسمانی در کنار او نبود. او خرده‌نان‌ها را گرفت، اما فرزندان خدا نان را دریافت می‌کنند. نه تنها خرده‌نان‌ها، بلکه تمامی غذای انجیل که شامل رهایی و شفا است. از دیدگاه عیسی، رهایی برای ایمانداران همانند نان برای فرزندان است. گفتن اینکه ما نیازی به آزادی، رهایی یا پیروزی نداریم، مانند این است که بگوییم ما به نان نیاز نداریم. به همین دلیل، عیسی به شاگردان خود تعلیم داد که دعا کنند: «ای پدر ما که در آسمانی... از شریر ما را رهایی ده» (متی ۱۳-۹:۶). ما فرزندان خدا هستیم، اما تشویق می‌شویم که برای رهایی درخواست کنیم.

پایه رهایی

پایه رهایی، صلیب عیسی مسیح است. پیام صلیب، قدرت و حکمت خداست (بنگرید به اول قرن‌تیان ۱:۱۸). در جلجتا، عیسی به خاطر گناهان ما مجازات شد تا ما آمرزیده شویم. او محکوم شد تا ما عادل شمرده شویم. او گناه شد تا ما عادل شویم. او مرد تا ما زندگی کنیم. این، مبادله‌ای الهی بود که بر روی صلیب رخ داد. بر صلیب، عیسی مجازات شد تا ما آمرزیده شویم (بنگرید به متی ۹:۶). ما آمرزش را بدون بها دریافت کردیم، اما این آمرزش برای پدر، به بهای فرزندش تمام شد.

بر صلیب، عیسی محکوم شد تا ما عادل شمرده شویم (بنگرید به رومیان ۳:۲۴). گناه، محکومیت می‌آورد، اما نجات، آزادی از احساس گناه را به همراه دارد. عیسی بار گناه ما را بر خود گرفت تا ما در نظر خدا عادل باشیم، گویی هرگز گناه نکرده‌ایم. آمرزش، گناه را می‌بخشد، اما عادل شمرده شدن، ما را بیگناه می‌سازد؛ چنان که انگار هرگز آن گناه را مرتکب نشده‌ایم.

بر روی صلیب، عیسی گناه شد تا ما عادل شویم (بنگرید به دوم قرن‌تیان ۵:۲۱). او گناه تو را بر خود گرفت تا عدالت خود را به تو ببخشد.

بر صلیب، عیسی مرد تا ما زندگی کنیم (بنگرید به یوحنا ۱۰:۱۰؛ رومیان ۶:۲۳). او آمد تا حیات خود را به ما ببخشد و مرگ روحانی ما را بر خویش گیرد. حیات عیسی چگونه است؟ واژه اصلی «حیات» در یوحنا ۱۰:۱۰، «زُوه» است؛ یعنی همان حیات الهی که در ذات خدا وجود دارد.

بر صلیب، عیسی مجروح شد تا ما شفا پیدا کنیم (بنگرید به اشعیا ۵:۵۳). او

برای شفای ما، درد و رنج جسمانی را بر دوش کشید و بار تمام بیماری‌ها بر بدن او گذاشته شد.

بر صلیب، عیسی لعنت شد تا ما برکت پیدا کنیم. او نفرین‌های نسلی، نفرین‌های اعلانی و نفرین‌های کسب شده را بر خود گرفت، زیرا «ملعون است هر که بر دار آویخته شود» (غلاطیان ۳:۱۳). عیسی نفرین‌های ما را بر دوش کشید تا ما از برکت برخوردار شویم.

بر صلیب، عیسی فقیر شد تا ما دولتمند شویم (بنگرید به دوم قرن‌تیا ۸:۹). او بر صلیب برهنه، گرسنه، تشنه و کاملاً محتاج و درمانده شد، تا ما توانگر شویم و بیش از نیازمان داشته باشیم، تا بتوانیم به دیگران کمک کنیم و ملکوت خدا را گسترش دهیم. بر صلیب، عیسی طرد شد تا ما پذیرفته شویم (بنگرید به متی ۲۷:۴۶). او از سوی خدا طرد و از سوی مردم تنها گذاشته شد - او می‌داند طرد شدن چه حسی دارد. ما نزد خدا پذیرفته شده‌ایم، زیرا عیسی از سوی او طرد شد.

بر صلیب، عیسی شرمسار شد تا ما در جلال زندگی کنیم (بنگرید به متی ۲۷:۳۵؛ عبرانیان ۱۲:۲). او ننگ را بر خود پذیرفت تا ما در شرم راه نرویم.

بر صلیب، عیسی شیطان را بی‌قدرت ساخت (بنگرید به کولسیان ۱۵-۱۴:۲؛ پیدایش ۳:۱۵). با مرگ مسیح برای گناهان ما، شیطان خلع سلاح و شکست خورد. این شکست از ازل پیشگویی شده بود، زمانی که وعده داده شد نسل زن، سر ما را خواهد کوبید.

دلایل بسیاری برای آزار شیطانی وجود دارد، اما تنها یک اصل برای آزادی وجود دارد: صلیب جلجتا.

گناهان مختلف در را به روی شیطان باز می‌کنند، اما تنها خون گرانبهای عیسی او را بیرون می‌راند. تنها خون عیسی است که می‌تواند بر شیطان غلبه کند (بنگرید به مکاشفه ۱۲:۱۱).

نبرد از جایگاه پیروزی

به دلیل صلیب و خون عیسی، شیطان پیش‌تر شکست نهایی را متحمل شده است. بهای پیروزی پرداخت شده است. این پیروزی بر شیاطین و نفرین‌ها به همه ایمانداران وعده داده شده است.

پس چرا بسیاری از ایمانداران در شکست زندگی می‌کنند؟ خدا سرزمین کنعان را

به تمام قوم اسرائیل وعده داد، اما تنها عده‌ای آن را تصرف کردند. فرزندان ابراهیم، تنها همان بخشی را به دست آوردند که برایش جنگیدند، نه آنچه خدا وعده داده بود. شما آنچه را که وعده داده شده دریافت نمی‌کنید؛ بلکه آنچه را برایش می‌جنگید، به دست می‌آورید.

«ای فرزند تیموتائوس، این وصیت را به تو می‌سپارم بر حسب نبوت‌هایی که سابقاً پر شد تا در آن‌ها جنگ نیکو کنی» (اول تیموتائوس ۱:۱۸). بسیاری از مردم، کلمات نبوی را دریافت میکنند، اما تحقق آن را نمی‌بینند، زیرا با تکیه بر همان کلام نبوی وارد نبرد نمی‌شوند. وعده خدا، کلام نبوی، یا آنچه عیسی بر جلجتا برای آن بها پرداخت، باید به وسیله ایمان دریافت شود.

ما باید از صرفا بیان کردن آنچه عیسی بر صلیب برای ما انجام داد، به در اختیار گرفتن واقعی آنچه او به دست آورد، قدم برداریم. پیروزی حاصل از صلیب، جنگیدن را از میان برنمی‌دارد، بلکه به آن توان می‌بخشد. از روزگار یحیای تعمیر دهنده، ملکوت خدا با زور گرفته می‌شود (بنگرید به متی ۱۱:۱۲). نمی‌توانید در حاشیه بمانید و نقش قربانی را ایفا کنید. صلیب شما را پیروزمند ساخته است. برخیزید و آنچه را که از آن شماسست تصاحب کنید. تمامی نیروهای شیطان را دور سازید. نیروهای شیطان را عقب برانید.

فراتر از فاتحان

هر فاتحی پس از نبرد به پیروزی می‌رسد. اما ما پیش از نبرد پیروزیم، و به همین دلیل، فراتر از فاتحان هستیم (رومیان ۸:۳۷).

زمانی که مسیحی می‌شوید، عیسی به شما اختیار و قدرت روح‌القدس را می‌دهد. شما مانند یک پلیس در دنیای روحانی هستید. یک افسر پلیس نشان و علامتی دارد که به او اختیار می‌بخشد، و همچنین سلاحی که قدرت حمایت از آن اختیار را فراهم می‌کند. مجرمان به خاطر اختیاری که افسران دارند و قدرتی که همراه آن‌ها است، از آن‌ها می‌ترسند. وقتی بدانید که شما پیش از این، اختیار و قدرت بر شیطان پیدا کرده اید، دشمن دچار وحشت می‌شود. او مجرم است و شما افسر هستید. شما قدرت آسمان را پشت سر خود دارید.

ما برای دستیابی به پیروزی نمی‌جنگیم، بلکه از جایگاه پیروزی می‌جنگیم. در بخش معروفی از رساله افسسیان فصل ۶، درباره جنگ روحانی، پولس می‌گوید

که زره خدا را بپوشید «تا بایستید» (بنگرید به افسسیان ۱۴-۱۱، ۱۳: ۶). هدف زره روحانی ما این نیست که پیروزی به دست آوریم، بلکه این است که در پیروزی که از پیش برای ما فراهم شده، استوار بایستیم.

مارهای مرده می‌توانند خطرناک باشند

کتاب مقدس شیطان را به پنج حیوان تشبیه می‌کند:

۱. پرنده. او کلام را می‌دزد (بنگرید به متی ۴: ۱۳).
۲. گرگ. گوسفندان را میدزدد و پراکنده می‌کند (یوحنا ۱۰: ۱۲).
۳. شیر. او شیر واقعی نیست، چرا که تنها یک شیر واقعی وجود دارد- شیر قبیله یهودا. با این وجود، شیطان مانند شیری غریبن می‌کند و به دنبال بلعیدن است (بنگرید به اول پطرس ۵: ۸).
۴. اژدها. جهان را فریب می‌دهد (بنگرید به مکاشفه ۲: ۲۰؛ ۱۲: ۹).
۵. مار. اولین بار شیطان را در کتاب مقدس به صورت مار میبینیم (بنگرید به پیدایش ۳: ۱). مارها با دندان خود حمله می‌کنند و زهر را به قربانی تزریق میکنند.

یک مرکز پزشکی در فینیکس، آریزونا، مطالعه‌ای بر روی مارهای زنگی انجام داد و متوجه شد که حتی مارهای مرده نیز می‌توانند حمله کنند، نیش بزنند و بکشند. گاهی مارهای زنگی را می‌کشتند و سرشان را جدا می‌کردند، اما سر مار همچنان توانایی انجام واکنش‌های انعکاسی را داشت. پژوهشی نشان داد که سر مار حتی تا ۶۰ دقیقه پس از قطع شدن، می‌تواند همچنان حرکاتی شبیه حمله انجام دهد. مارهای مرده نیز همچنان خطرناک هستند.

شکست شیطان به شما امکان پیروزی می‌دهد، اما این به طور خودکار شما را پیروزمند نمی‌کند. در غیر این صورت، همه ایمانداران همیشه پیروز می‌بودند و نیازی به فرمان جنگ با شیطان و ایستادگی در برابر دشمن وجود نداشت. بسیاری از ایمانداران اعتراف می‌کنند که شیطان شکست خورده و دیگر مشکلی نیست، اما در زندگی خودشان همچنان شکست خورده هستند نویسندگان عهد جدید از شکست شیطان آگاه بودند، با این حال هشدار دادند: «... ابلیس را مجال ندهید» (افسسیان ۴: ۲۷)، «... ماران و عقرب‌ها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید...» (لوقا ۱۰: ۱۹)، «... با ابلیس مقاومت کنید...» (یعقوب ۴: ۷)، «هشیار و بیدار باشید، زیرا

که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد؛ پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید...» (۱پطرس ۹، ۸:۵).
تمام این‌ها نشان می‌دهد که باید نسبت به دشمن شکست خورده هوشیار و جدی باشیم، وگرنه فقط پیروزی را اعلام می‌کنیم و هرگز آن را به دست نمی‌آوریم. زندگی زمین بازی نیست، بلکه میدان نبرد است.

اسیری که به حیوان خانگی تبدیل شد

داستان شمشون به ما درسی می‌آموزد. فلسطینی‌ها پس از یک مبارزه طولانی، شمشون را شکست دادند. چشمانش را کور کردند و بستند. او را به اسارت گرفتند و شمشون اسیرشان شد. فلسطینی‌ها با دیدن دشمن اسیر، جشن گرفتند. شمشون شکست خورده بود، پس چه کاری می‌توانست انجام دهد؟ اما او هنوز خطرناک و دشمن آن‌ها بود. زمان زیادی نگذشت که شکست او تبدیل به شکست آن‌ها شد. او انتقام خود را از آن‌ها گرفت، زیرا آن‌ها هوشیار نبودند؛ زندگی را صرفاً یک جشن می‌دانستند و دشمنشان را به چشم حیوان خانگی نگاه میکردند.
برای اینکه ما هم دچار سرنوشت دشمن خود نشویم، باید بپذیریم که او در جلجتا خلع سلاح شده است. او شکست خورده، اما هنوز دشمن واقعی ما است و نباید این را ساده و بی‌اهمیت بگیریم. به همین دلیل، پطرس گفت هشیار باشید و پولس فرمود سرتاپا زره خدا را بپوشید تا در برابر دشمن شکست خورده مقاومت کنید.» اگر دشمن شکست خورده خود را جدی نگیری، از اینکه زندگی تو بیشتر بازتاب شکست باشد تا پیروزی، شگفت زده نشو.

جُلّیات افتاده است - حالا زمان نبرد است

زمانی که داوود جُلّیات را کشت، دشمن فرار کرد، اما جنگ هنوز به پایان نرسیده بود. این تازه آغاز ماجرا بود. قوم اسرائیل که پیش‌تر از دشمن پنهان می‌شدند، با پیروزی باشکوه داوود قدرت گرفتند. آن‌ها در پیروزی داوود شهادت پیدا کردند. پیروزی او منبع قدرت آن‌ها شد. اما این پیروزی باعث نشد که بنشینند و آرام گیرند، بلکه برخاستند و جنگیدند.

عیسی همانند داوود است. او «جُلّیات» - فرمانروای تاریکی - را شکست داد. جُلّیات به زمین افتاده است. حالا برخیزیم و بجنگیم! پاکی خود را باز پس گیریم.

آزادی خود را باز پس گیریم. دشمن تو همین حالا نیز در حال فرار و هراس است؛ او در ترس و وحشت است. اجازه نده بدون مجازات فرار کند، یا چیزی را با خود ببرد. تو نشان اقتدار خدا و قدرت روح القدس را داری تا پیروزی جلجتا را در زندگی خود به واقعیت تبدیل کنی.

دعا

«تو را می‌ستایم، ای خدا، ای پدر من، زیرا مرا در مکان‌های آسمانی با هر برکت روحانی در مسیح عیسی برکت دادی. ای عیسی، ای نجات‌دهنده من، از تو سپاسگزارم که بزرگ‌ترین عطیه نجات و حیات تازه را به من بخشیدی. ای روح القدس، تو را خوش آمد می‌گویم تا گنجینه‌های میراثم در مسیح را بر من آشکار سازی. من تنها با اعلام سرزمین موعودم زندگی نخواهم کرد، بلکه آن را تصاحب خواهم کرد، به نام عیسی.»

آزادی را پیدا کنید

جان توسط پزشکان، مبتلا به افکار مزاحم و مهارنشده، اختلال تیک، اختلال وحشت، بیخوابی و گرایش به خودکشی تشخیص داده شد. او به مدت سه سال با این اختلالات هولناک دست و پنجه نرم می‌کرد. افکار مزاحم آنقدر وحشتناک بودند که جان می‌گفت، گویی شخص دیگری درون او زندگی می‌کند و به جای او فکر می‌کند. این افکار بی‌اختیار به ذهن او هجوم می‌آوردند تا خدا و خانواده‌اش را نفرین کند تا بمیرند. شدت این وضعیت به حدی رسید که مدرسه را رها کرد، در حالی که پیش‌تر شاگرد ممتاز «الف» بود. این اختلالات حتی او را در انتخاب گزینه‌های صحیح آزمون‌های چندگزینه‌ای ناتوان کرده بود. اختلال تیک، به عنوان واکنشی دفاعی، در او بوجود آمد تا با این افکار شکنجه‌گر مقابله کند؛ تا جایی که حتی به بدن خود آسیب میزد تا از شر این افکار رها شود.

به یاد دارم که برای اولین بار او را در یکی از جلساتمان دیدم. بدنش پیچ خورده بود و مدام با دست به سرش می‌کوبید. جان به شدت در استراحت و خواب مشکل داشت. مجبور بود فیلم یا برنامه‌های تلویزیونی تماشا کند تا افکار مزاحم ذهنش را خاموش کند و بتواند بخوابد. به دلیل تلاش‌های پیاپی برای خودکشی، سرانجام در یک مرکز روانپزشکی بستری شد و داروهایی برای بی‌حس کردن رنج‌هایش به او داده شد. پس از آن، خانواده او شروع به جست و جوی کمک از راه‌های دیگر کردند.

آن‌ها درمان جایگزین، ویتامین‌های طبیعی و دعا‌های کلیساها را امتحان کردند، اما هیچ نتیجه‌ای نگرفتند.

سرانجام والدینش او را به صف دعای ماهانه ما آوردند؛ جایی که برای رهایی دعا می‌کنیم. هنگامی که برای او دعا می‌کردم، روح‌القدس شروع به بیرون کردن تمام شرارتی کرد که او را درگیر کرده بود. نشانه‌های رهایی در او ظاهر شد و شروع به بالا آوردن مواد آلوده کرد. پس از رهایی، به خانه بازگشت و همان روز، مصرف بنادریل را-که معمولاً هر دو ساعت برای خواب مصرف می‌کرد-متوقف کرد. همچنین، افکار مزاحم و خودکشی از ذهنش محو شد. ذهنش بازسازی شد و توانست دوباره تصمیم‌گیری کند. جان موفق شد بار دیگر در آزمون شرکت کند و مدرک دیپلم خود را دریافت کند. خدا زندگی او را به طور کامل بازسازی کرد. او سپس بازگشت تا برای جلال نام عیسی شهادت دهد. امروز، او رهبر جوانان در کلیسای محلی است و جوانان را به سوی عیسی هدایت می‌کند. جلال بر خدا باد!

دشمن را شناسایی کنید

اولین گام برای یافتن آزادی این است که تشخیص دهید به آزادی نیاز دارید. شناسایی دشمن، نیمی از پیروزی است. شاید بدیهی به نظر برسد، اما اسارت بسیار فریبنده است. بسیاری از کسانی که در بند هستند، گمان می‌کنند آزادند. عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند گفت: «اگر شما در کلام من بمانید، به راستی شاگردان من خواهید بود و حق شما را آزاد خواهد کرد» (بنگرید به یوحنا ۳۲-۳۱:۸). پاسخ آن‌ها شبیه پاسخ بسیاری از مردم امروز بود: «ما نیازی به آزادی نداریم- ما از نسل ابراهیم هستیم» (یوحنا ۳۳:۸). این سخن بسیار شبیه چیزی است که بسیاری از مسیحیان امروز می‌گویند: «ما نیازی به رهایی نداریم، حالمان خوب است.» پیروان تازه عیسی در واقع پاسخ دادند که هرگز در بند کسی نبوده‌اند (بنگرید به یوحنا ۳۶-۳۱:۸). این ادعایی جسورانه بود-اما آیا واقعا هرگز در بند کسی نبوده‌اند؟ تاریخ نشان می‌دهد که قوم یهود بارها در اسارت اقوام مختلف بوده‌اند؛ از جمله مصریان، مدنیان، فلسطینیان، بابلیان، و در زمان عیسی، رومیان. پس چگونه می‌توانستند بگویند که هرگز در بند نبوده‌اند؟

روشن است که بندگی و اسارت بسیار فریبنده است. برای آزاد شدن، نخست باید متوجه شوی که آزاد نیستی. باید نیاز خود را به آزادی تشخیص دهی و برای آن مشتاق و بی‌قرار باشی. درک پرینس می‌گفت: «روح‌القدس برای تشنگان است، اما

رهایی برای ناامیدان.» عیسی نیز برای شاگردانش توضیح داد که چرا ادامه دادن در کلام او برای آزاد شدن و آزاد ماندن ضروری است. او اعلام کرد: «به راستی به شما می‌گویم، هر که گناه می‌کند، غلام گناه است؛ و غلام برای همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر تا ابد در خانه می‌ماند» (یوحنا ۳۵-۳۴: ۸).

انسان می‌تواند شاگرد عیسی باشد و همچنان بارها و بارها همان گناه را انجام دهد. وقتی به گناه عادت می‌کنیم، آن تبدیل به اسارت می‌شود و ما برده آن گناه می‌شویم. این حرف از من نیست - این سخن خود عیسی است! همچنین به یاد داشته باش که او این را خطاب به پیروان تازه خود گفت. گناه مداوم، یا بردگی در برابر هر گناهی، بهایی به همراه دارد: چنین شخصی تا به ابد در خانه نخواهد ماند. این یعنی در رابطه خود با خدا ثبات نخواهد داشت، و در هدف خود در کلیسا نیز پایدار نخواهد ماند.

یکی از دلایل اصلی که مردم در کلیسا نمی‌مانند، این است که آزاد نیستند. بندگی که با خود حمل می‌کنند، به آن‌ها اجازه نمی‌دهد تا برای همیشه در خانه بمانند. در واقع، نقطه مقابل بردگی، پسرخواندگی است.

پسرخواندگی چیزی بیش از فرزند خدا بودن است؛ بلکه نشانه‌ای از رهایی از چنگال گناه، و هدایت شدن به وسیله روح خداست. وقتی متوجه می‌شوی که بارها و بارها در همان گناه گرفتار می‌شوی یا اتفاقات ناخوشایند مشابهی برایت تکرار می‌شود، این نشانه‌ای است که به آزادی نیاز داری. عیسی همان حقیقت است، و او سرچشمه آن آزادی است.

اعتراف به گناهان

پس از اینکه نیاز خود به آزادی را شناختیم، باید از گناهان خود و گناهان نیاکان‌مان توبه کنیم. اعتراف به گناه، درهای تجربه آزادی خدا را به روی ما باز می‌کند. توبه از گناهان همچنین همه درهای باز به سوی شیاطین را می‌بندد. مهم است که تسلیم روح القدس شویم تا او ما را به سوی توبه هدایت کند. لازم نیست به گذشته‌تان برگردید و هر گناهی که مرتکب شده‌اید را پیدا کنید؛ بلکه بگذارید روح خدا همه چیزهایی را که باید برایشان توبه کنید، به یاد شما آورد و آن درها بسته شوند. گناهان آشکاری وجود دارند که باید از آنها دوری کنیم، اما بسیاری اوقات نمی‌دانیم کدام گناه خاص، در واقع در را به سوی دشمن باز کرده است. در روزگاری که سه سال پیاپی قحطی بود، داوود از خدا علت را پرسید. خدا آشکار

کرد که شائول پیمان با جبعونیان را شکسته است (دوم سموئیل ۱:۲۱). برخلاف آن، داوود قدم‌های درست برداشت تا پیامد گناه شائول جبران گردد، و قحطی پایان پیدا کرد. در این مورد، گناه داوود باعث قحطی نبود، بلکه گناه سلف او، شاه شائول، سبب آن شده بود.

گاه لازم است برای گناهان نیاکان خود نیز توبه کنیم «و بقیه شما در زمین دشمنان خود در گناهان خود فانی خواهند شد، و درگناهان پدران خود نیز فانی خواهند شد. پس به گناهان خود و به گناهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نموده‌اند، اعتراف خواهند کرد» (لاویان ۴۰-۳۹:۲۶).
ما گناهان پدر و مادر را فقط برای بخشیده شدن آن‌ها اعتراف نمی‌کنیم، بلکه برای آنکه دسترسی دشمن به ما قطع شود، همه درها بسته شود و چیرگی شیطان شکسته شود، اعتراف می‌کنیم.

در مورد توبه شخصی، باید درک کنیم که توبه فراتر از پشیمانی از آنچه انجام داده‌ایم است. پشیمانی، توبه نیست. یهودا از خیانت به عیسی پشیمان بود، اما هیچ توبه‌ای نسبت به خدا در کار نبود. حتی پول را به فریسیان بازگرداند، ولی همچنان در گناه بود. توبه یعنی اعتراف کردن به آنچه انجام داده‌ایم در نظر خدا نادرست بوده — حتی اگر کسی ندیده یا آسیب ندیده باشد. یعنی شخصا به خدا اعتراف کنیم که متأسفیم. یعنی به اختیار تصمیم بگیریم که جهت زندگی‌مان را تغییر دهیم. تصور کن روزی در رانندگی متوجه می‌شوی در جهت اشتباهی حرکت می‌کنی، و با یک دور زدن مسیر را تصحیح می‌کنی. توبه همان دور زدن (U-turn) است؛ نه فقط پشیمانی، بلکه واقعی‌تر از آن. توبه فقط به دنبال آرامش نیست، و وقتی زندگی بهتر شد، دوباره به روش‌های گذشته گناه‌آلود برنمی‌گردد. بسیاری از افراد، دنبال رهایی از مشکل هستند، اما دنبال توبه واقعی نیستند.

علاوه بر اعتراف گناه نزد خدا، اعتراف نزد یک مشاور مورد اعتماد یا خادم نیز قدرت بخش است. یعقوب رسول می‌فرماید: اعتراف باعث شفا می‌شود (بنگرید به یعقوب ۵:۱۶). گناه در تاریکی رشد می‌کند، و رهایی زمانی رخ می‌دهد که گناهان را به نور بیاوریم. وقتی گناهان را توجیه می‌کنیم، دیگران را مقصر جلوه می‌دهیم و در پنهان کاری فرو می‌رویم، شیطان را توانمند می‌سازیم که همچنان ما را در اسارت نگه دارد. اما توبه، همیشه آن چیرگی را می‌گشاید!

تسلیم به ربوبیت عیسی

روایتی هست که بشارت دهنده انجیل، رینهارد بونکه، در یکی از گردهمایی‌های خود، داستانی دربارهٔ پسرکی با خانه‌ای بزرگ نقل کرد. این پسر خانه‌ای دو طبقه با ده اتاق داشت. داستان چنین ادامه پیدا می‌کند که می‌گویند، روزی عیسی بر در خانهٔ او کوبید و اجازهٔ ورود خواست. پسرک کوچک با افتخار پذیرفت که عیسی در خانهٔ او ساکن شود و بهترین اتاق، یعنی اتاق اصلی را به او داد.

روز بعد، دوباره در خانه کوبیده شد. وقتی پسرک کوچک در را باز کرد تا ببیند کیست، شیطان بود. شیطان شروع کرد به فشار آوردن به در تا خودش را وارد خانه کند. پسرک برای مدت زیادی با شیطان کشتی گرفت و بالاخره او را بیرون راند و در را بست. از کشمکش خسته شده بود و روی کاناپه نشست تا استراحت کند، که ناگهان عیسی از اتاق خواب اصلی پایین آمد. پسرک ناامید بود که چرا عیسی در جنگ با شیطان به او کمک نکرده بود. او از عیسی پرسید: «چرا به من کمک نکردی؟»

عیسی پاسخ داد: «من میهمانم، صاحبخانه تویی.» همان لحظه پسرک به بینشی تازه رسید. او تصمیم گرفت همهٔ طبقه بالا، یعنی پنج اتاق را به عیسی بدهد، هرچند پنج اتاق پایین را برای خودش نگه داشت. او فکر کرد مشکل حل شده است و با خیالی آسوده به خواب رفت.

صبح روز بعد دوباره در زده شد. پسرک بی‌میل بود، اما در را کمی باز کرد تا ببیند چه کسی است. همان لحظه شیطان پایش را لای در گذاشت و دوباره کشتی شروع شد. پسرک، پس از تلاش فراوان، موفق شد شیطان را بیرون براند و در را محکم ببندد. سپس با گلایه نزد عیسی رفت و گفت: «چرا کمک نمی‌کنی؟ من پنج اتاق به تو دادم. چرا هنوز باید تنها با شیطان بجنگم؟» عیسی پاسخ داد: «من سپاسگزارم که پنج اتاق خانه‌ات را به من بخشیدی، اما هنوز صاحبخانه تویی و مسئولیت باز کردن در بر عهده‌ی توست.»

ناگهان چراغی در ذهن پسرک روشن شد! بالاخره متوجه شد! کلیدهای خانه را به عیسی داد و گفت: «اکنون تو صاحبخانه‌ای و من مهمان، اختیار با توست، کجا می‌خواهی ساکن شوم؟» عیسی اتاق اصلی را به او داد تا به عنوان میهمان در آن بماند.

روز بعد دوباره در زدند. پسرک بلند شد تا در را باز کند، اما عیسی به او گفت: «برو بخواب. این وظیفهٔ تو نیست که در را باز کنی، تو فقط یک میهمان هستی.» پس عیسی خودش به سوی در رفت. پسرک در گوشه‌ای ایستاد و نگاه کرد. وقتی

عیسی در را باز کرد، شیطان آنجا ایستاده بود. با دیدن عیسی، به زانو افتاد و گفت: «سرورم، اشتباه آمده‌ام، متأسفم.» گرچه فقط یک تمثیل است، اما پیامی قوی و مطابق با آموزه‌های کتاب مقدس دارد.

«پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد» (یعقوب ۴:۷). پیش از آنکه شروع به سرزنش کنیم، ابتدا باید خود را تسلیم خدا کنیم. اما تسلیم شدن در ربوبیت عیسی، چیزی بیش از دعای گناهکار است. بسیاری عیسی را به عنوان نجات‌دهنده پذیرفته‌اند، اما در برابر او به عنوان سرور خود تسلیم نشده‌اند. هنوز آن‌ها صاحبخانه زندگی خود هستند و هنوز کلیدها در دستشان است. عیسی آماده است تا مسئولیت کامل کسانی که تحت سروری او هستند را بر عهده بگیرد. وقتی عیسی نجات‌دهنده و خداوند شما شود، مقاومت در برابر شیطان اثرگذار خواهد بود و دیگر فقط کلمات بدون قدرت نخواهند بود.

جالب است که حتی یهودا، شاگرد و دوست عیسی، گرفتار تسخیر شیطانی شد. در انجیل می‌خوانیم که او عیسی را «استاد» می‌خواند، اما هیچ گاه او را «خداوند» نمی‌خواند. برای یهودا، عیسی معلمی نیکو و دوستی صمیمی بود، نه خدای او. می‌توانی با خدا بسیار آشنا شوی و او را دوست خود بخوانی، اما شیطان اهمیتی نمی‌دهد. او فقط به اقتدار واکنش نشان می‌دهد. اگر زیر اقتدار عیسی نباشی، نمی‌توانی در اقتدار او راه بروی. دوستی با خدا نیکوست، اما جایگزین تسلیم کامل به او به عنوان خداوند نمی‌شود.

«اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است» (دوم قرن‌تیان ۳:۱۷). آزادی واقعی جایی است که روح خداوند حضور دارد. روح القدس، روح خداوند است، نه فقط دوست یا معلم ما. اگر عیسی خداوند ما نباشد، قدرت روح القدس در زندگی ما محدود خواهد بود. تنها زمانی که عیسی حقیقتاً خداوند ما باشد، قدرت او آزاد می‌شود و آزادی را در زندگی ما به ارمغان می‌آورد. من یکبار شنیدم که کسی این آیه را اینطور توضیح داد که «هر جا که روح خداوند باشد، آزادی نیز هست.»

تسلیم شدن در برابر ربوبیت عیسی، افکار، گفتار، رفتار، خرج کردن پول و برخورد ما با دیگران را تغییر می‌دهد - همچنین نحوه‌ی دید شیطان نسبت به ما را نیز تغییر می‌دهد. وقتی ژاپن در سال ۱۹۴۱ به پرل هاربر حمله کرد، ایالات متحده آمریکا به جنگ با ژاپن رفت. ژاپن در سال ۱۹۴۵ توافق تسلیم کامل و بی‌قید و شرط خود را به نیروهای متفقین امضا کرد. ایالات متحده، که پیش‌تر علیه ژاپن واکنش نشان داده بود، حال‌رهبری برنامه بازسازی اقتصادی را بر عهده گرفت. ژاپن از ویرانی‌های هیروشیما و ناگازاکی برخاست و حالا یکی از مولدترین و صلح

آمیزترین کشورهای جهان است. ژاپن ارتشی ندارد؛ آمریکا پوشش اوست. ایالات متحده، مسئولیت کامل بازسازی و حفاظت از ملتی را که تسلیم شد، بر عهده گرفت. اگر می‌خواهیم خدا پشتیبان ما باشد و حفاظت کامل او شامل حال ما شود، باید به طور کامل به او تسلیم شویم.

برخی افراد نمی‌خواهند عیسی را به عنوان پادشاه خود بپذیرند، بلکه تنها او را یک معلم خوب می‌دانند. اما در این زندگی، هیچ راه میانه‌ای وجود ندارد. ما یا خادمان خدا هستیم یا بردگان شیطان. بله، ما فرزندان خدا هستیم، اما در دل‌هایمان نباید از جایگاه تسلیم به سوی خودخواهی بازگردیم.

اگر واقعا عیسی را به عنوان خداوند خود بپذیریم، او ما را هدایت خواهد کرد و از ما برای پادشاهی خود استفاده خواهد کرد. اما اگر خود را خداوند خود بدانیم، عیسی را برای اهداف خودخواهانه خود به کار خواهیم گرفت.

مقابله با دشمن

بسیاری از مردم زمانی آزادی پیدا می‌کنند که کسی برای آن‌ها دعا کند؛ چه شخصی که دارای مسح است و چه خدمتی که به اسیران خدمت می‌کند و آن‌ها را به رهایی می‌رساند. خردمندانه است که برای دعا نزد شبان یا خادم‌رهایی برویم. خدا عطایا و سطوح مختلفی از مسح را به افراد مختلف بخشیده است، اما ما نیز نقشی برای ایفا کردن داریم. روح خدا در درون ما ساکن است و خواست او این است که آزادی را به زندگی ما بیاورد. فارغ از اینکه چه کسی برای ما دعا می‌کند یا نمی‌کند، این قدرت عیسی و روح القدس است که تغییر را در زندگی ما به وجود می‌آورد.

داوود از چنگ شیر و خرس رهایی پیدا کرد. او به یاد آورد چگونه خدا او را رهایی بخشید، وقتی که نزد شاه شائول شهادت داد: «بنده‌ات گله پدر خود را می‌چرانید که شیر و خرسی آمده، بره‌ای از گله ربودند. و من آن را تعاقب نموده، کشتم و از دهانش رهانیدم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم و کشتم. بنده‌ات هم شیر و هم خرس را کشت» (اول سموئیل ۳۶-۳۴:۱۷).

داوود از شیر و خرس فرار نکرد، بلکه به دنبال آنها رفت و با آنها جنگید. علاوه بر این، داوود گفت: «خداوند که مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رهانید، مرا از دست این فلسطینی خواهد رهانید» (اول سموئیل ۳۷:۱۷). خدا داوود را از شیر و خرس زمانی رهایی بخشید که به دنبال آنها رفت، نه زمانی که از آنها فرار کرد. آیا ممکن است برای ما هم همین‌طور باشد، که خدا رهایی را به کسانی بدهد که خود را قربانی نمی‌بینند؟ بله،

این نوع از ایمانداران امیدی به کسی ندارند که برایشان دعا کند، بلکه جایگاه خود را در اقتدار عیسی می‌پذیرند، با دشمن روبه‌رو می‌شوند و پیروزی را برای زندگی خود به دست می‌آورند! پنهان نشوید. به جای آن، بجنگید. در کتاب مقدس، یعقوب گفته است که باید خود را تسلیم خدا کنید و در برابر شیطان مقاومت کنید (یعقوب ۴:۷). ما در آزادی خود نقشی داریم که با تسلیم شدن و مقاومت کردن ایفا می‌کنیم.

مقابله با دشمن از ترک هر نذر، سوگند، آیین، پیمان خونی، اعمال جادوگری، سحر و جادو، غیب‌گویی، ادیان باطل، تعالیم شیاطین، پرستش‌های کاذب و هرگونه نفرین شروع می‌شود. هنگامی که این امور را ترک می‌کنیم، زنجیری که ما را به آن‌ها متصل کرده بود، بریده می‌شود. «بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی‌کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی‌سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هر کس در حضور خدا مقبول می‌سازیم» (دوم قرنتیان ۴:۲). برای دیدن تجلی حقیقت، به درستی به کلام خدا رفتار کردن و در صداقت قدم برداشتن، ابتدا باید شرم‌ها و گناهان پنهانی را که در را به سوی تاریکی گشوده‌اند، انکار کنیم.

مقاومت در برابر دشمن

شناخت نیاز ما به آزادی، توبه از گناه، و ترک هرگونه ارتباط با شیطان ما را از بندگی «مصر» رهایی می‌بخشد. این آغاز فرآیند بیرون راندن «مصر» از درون ماست. این فرآیند از طریق مقاومت در برابر شیطان، جایگزینی عادات و تجدید ذهن انجام می‌شود.

خدا به طور معجزه‌آسا اسرائیل را به واسطه خون بره – که سایه‌ای از صلیب عیسی مسیح است – از مصر رهایی داد. آن‌ها با شادی از خانه بندگی بیرون آمدند. شادی، پاسخ طبیعی در زمان دریافت آزادی دیر هنگام است. اما این شادی تنها چند روز بعد، زمانی که اراکه‌های ارتش مصر برای بازگرداندن اسرائیل به بردگی آمدند، قطع شد. مصر کارگزارانش را از دست داده بود، و این به معنای توقف همه پروژه‌های ساختمانی آن‌ها بود. فرعون و سپاه او، با قصد شکست دادن قوم آزاد شده آمدند، تا آن‌ها را به شیوه زندگی پیشین بازگردانند. پاسخ اسرائیل، مانند همیشه، وحشت، ترس و شکایت فراوان بود.

اگر خدا ما را آزاد ساخته است، چرا فرعون هنوز ما را تعقیب می‌کند؟ آیا ما واقعاً آزادیم، اگر مصریان به طور کامل از میان نرفته‌اند؟ پس از رهایی، ممکن است همچنان همان حملات دشمن که پیش از آزادی داشتیم

را تجربه کنیم. این تجربه می‌تواند باعث شود فرد در آزادی خود دچار تردید شود. هدف شیطان از طریق ایجاد سردرگمی و شک، بازگرداندن انسان به جایگاه اسارت در ذهن و زندگی او است. وقتی ارواح کهنه با ارباهای خود بازمی‌گردند، این الزاما به معنای بازگشت به اسارت نیست. بارها خدا تلاش می‌کند ما را آزاد کند و آزادی همیشگی به ما عطا کند، به گونه‌ای که فرعون برای همیشه در دریا غرق شود.

عیسی تأیید کرد که وقتی روحی پلید، انسانی را ترک می‌کند، تلاش می‌کند با ارواح بیشتری بازگردد (بنگرید به متی ۱۲:۴۵). این نباید ما را بترساند. فرعون با ارباهای بازگشت، اما اسرائیل دوباره به بردگی بازنگشت، زیرا در ایمان و اطاعت پیش رفتند. شیطان تلاش میکند با شک و دروغ، دوباره به جان انسان نفوذ کند، اما نباید موقعیت و اقرار خود را با تسلیم شدن به دروغ‌های او تغییر دهیم.

ما باید با ایستادن در ایمان در برابر او مقاومت کنیم (اول پطرس ۵:۹). باید ایمان داشته باشیم که پس از توبه و انکار هرگونه ارتباط شیطانی، آزاد شده‌ایم. این حملات، نشانه عدم آزادی نیست، بلکه آخرین تلاش شیطان برای بازگرداندن ما به اسارت است. باید بیاموزیم که با ایمان گام برداریم. خدا فرعون را غرق خواهد کرد و آزادی ما، حقیقی، مطمئن و همیشگی خواهد بود. شیطان نمی‌تواند اگر ما با ایمان پیش می‌رویم، ما را دوباره به بندگی بازگرداند. حتی اگر در همان گناهی که رهایی یافته بودیم بیفتیم، باید توبه کنیم، بخشش دریافت کنیم، خود را ببخشیم، برخیزیم و چنان گام برداریم که انگار هرگز آن اتفاق نیفتاده است.

رهایی به این معنا نیست که هرگز دوباره زیر حمله نخواهیم بود، همانگونه که نجات یافتن به معنای آن نیست که دیگر هرگز گناه نخواهیم کرد. چنانکه نوشته شده: «زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتد خواهد برخاست» (امثال ۲۴:۱۶). به عبادت دیگر، سقوط کردن باعث نمی‌شود دیگر نزد خدا پارسا نباشیم.

تنها زمانی که از عادل بودن بازمی‌مانیم که تصمیم بگیریم در آنچه به آن سقوط کرده‌ایم، زندگی کنیم. ما حالا مردمی پارسا و آزاد شده‌ایم. باید از گناه، هرچند لغزشی رخ دهد، بیزار باشیم؛ که این خود نشانه آن است که دیگر گناه هویت ما نیست. وقتی گوسفند در گل می‌افتد، گریه می‌کند؛ اما خوک وقتی در گل می‌افتد، با آن بازی می‌کند. وقتی ما سقوط می‌کنیم، گوسفندیم، نه خوک.

یکی از جوانان کلیسای ما، از بند روح شهوت‌نگری (پورنوگرافی) رهایی پیدا کرد. رهایی او بسیار قدرتمند بود. اطمینان داشت که آزاد شده و به مدت دو ماه، هیچ کشمکش با شهوت نداشت. اما پس از آن، بار دیگر در همان گناه سقوط کرد. از من خواست که با من ملاقات کند و همین نشان می‌داد که مشکلی پیش آمده است. وقتی

آنچه رخ داده بود را اعتراف کرد، گفت دچار سردرگمی شده، چون احساس می‌کرد دیگر آزاد نیست. او در نیجریه رهایی پیدا کرده بود و حالا می‌خواست بداند، آیا باید پولی کنار بگذارد تا دوباره به نیجریه بازگردد و بار دیگر رهایی پیدا کند. به او گفتم: «چه باور داشته باشی که آزاد شده‌ای و چه باور نداشته باشی، در هر دو صورت حق با توست.» پیشنهادم این بود که تصمیم بگیرد همچنان باور کند که آزاد است. باید بر آن حقیقت می‌ایستاد و در آزادی گام برمی‌داشت، گویی هرگز سقوطی رخ نداده است. پس از آن واقعه، آزادی همیشگی وارد زندگی او شد؛ حالا ازدواج کرده و یکی از خادمین و رهبران نیرومند ماست.

ما باید با ایمان پیش برویم، اگر می‌خواهیم آزادی که داریم به سبک زندگی‌مان تبدیل شود. نباید اجازه دهیم، شیطان ما را با ترس، شک یا سردرگمی به عقب بکشد. در فصل‌های آینده، اصل تغییر و تجدید ذهن را با جزئیات بیشتر بررسی خواهیم کرد. ابتدا به یکی از بزرگ‌ترین کلیدهای آزادی خواهیم پرداخت.

دعا

«ای شیطان که پشت اعتیاد من ایستاده‌ای، و ای دیو که پشت گناه و شکست‌های پیاپی من پنهان شده‌ای، من نه به نام خود، بلکه به نام خداوند و نجات‌دهنده‌ام، عیسی مسیح، اکنون به تو فرمان می‌دهم که از زندگی من خارج شوی. حالا چنگ تو بر ذهن، احساسات و اراده‌ام شکسته می‌شود. هر زنجیری که شیطان برای اتصال خود به من به کار برده است، حالا به نام عیسی شکسته می‌شود. هر چیزی که پدر آسمانی در زندگی من نکاشته است، همین حالا به نام عیسی ریشه‌کن شود. من در اقتدار عیسی و قدرت روح خدا ایستاده‌ام و در برابر شیطان و افکار شک، ترس و محکومیت او مقاومت می‌کنم. سپر ایمان را در برابر تیرهای آتشین دروغ‌های او برپا می‌کنم.»

فصل هفتم

دام شیطان

من شهادتی پر قدرت در برنامه سید راث با عنوان ماوراء الطبیعه، درباره مردی به نام فرانک شنیدم. او زندگی بسیار سختی را پشت سر گذاشته بود. در کودکی مورد آزار جنسی قرار گرفته بود، که این تجربه بعداً به زخمی درمان نشده و روحیه‌ای شورش‌آمیز در او تبدیل شد. فرانک در آکادمی نیروی دریایی ثبت‌نام کرد، اما به دلیل مصرف و فروش مواد مخدر از آنجا اخراج شد.

پس از آن، شروع به شنیدن صداهایی کرد که او را به سوی «خوش شانس» هدایت می‌کردند. این صداها به او می‌گفتند، مواد مخدرش را کجا پنهان کند تا گرفتار نشود. زندگی در ظاهر عالی به نظر می‌رسید؛ مواد مصرف می‌کرد و از آن صداها حمایت و محافظت دریافت می‌کرد. یکی از آن صداها حتی او را واداشت تا پنتاگرامی — که نمادی شیطنانی است — رسم کند. پس از آن، روحی در فرانک وارد شد.

دیگر صداها او را هدایت نمی‌کردند؛ بلکه حالا او را عذاب می‌دادند. از طریق مواد مخدر، دیوها واقعی تازه در ذهن او ترسیم کردند؛ اینکه جهان مورد هجوم قرار گرفته، او تنها بازمانده است، و باید زنده بماند تا از اسارت به دست بیگانگان در امان بماند.

صدایی به او می‌گفت که هر کسی را که می‌بیند، آمده تا او را اسیر و آلوده کند، و او باید همه را نابود سازد. او همین کار را کرد؛ با یک چکش به مردم حمله کرد و

هشت نفر را راهی بیمارستان کرد. یکی از آن‌ها دچار آسیب مغزی دائمی شد، و دو نفر جان خود را از دست دادند. همه این‌ها در حالی رخ داد که او تحت هدایت صدایی بود که می‌گفت، این جهان مورد هجوم جهانی دیگر قرار گرفته است.

وقتی پلیس او را دستگیر کرد، گفتند که او نیرویی ماورایی از خود نشان داده است؛ هفت تا هشت برابر یک انسان عادی. زمانی که فرانک در بیمارستان بود، تصور می‌کرد بیگانگان او را اسیر کرده‌اند، بنابراین تصمیم به خودکشی گرفت. شیشه‌ای برداشت و آن را به خود کوبید تا از خونریزی بمیرد، اما کارکنان، جان او را نجات دادند. او به ۱۰ تا ۳۰ سال زندان محکوم شد، زیرا قتل‌ها عمدی نبودند. در زندان وقتی از مواد مخدر دست کشید، صداها خاموش شدند و او سرانجام متوجه شد که فریب شیطان را خورده است.

بیوه یکی از مردانی که به دست او کشته شده بود، برای دیدار او آمد. فرانک نمی‌دانست چرا چنین خواسته‌ای دارد. اما پس از ملاقات، زن او را بخشید. او باور داشت که خداوند همه چیز را برای خیر و صلاح رقم می‌زند، و تنها راه آن است که فرانک، عیسی مسیح را بپذیرد؛ آنگاه مرگ شوهرش بیهوده نخواهد بود. آن زن، کتاب مقدس شوهرش را به او سپرد، و فرانک تصمیم گرفت به احترام خواسته او، آن را بخواند.

در این مسیر، او عیسی مسیح را پذیرفت و از روح شیطانی رهایی پیدا کرد. خداوند همسری به او داد؛ زنی که برای خدمت به زندانیان به زندان می‌آمد. او انسانی دگرگون شده بود. پس از سیزده سال زندان، آزاد شد و به کلیسای همان بیوه رفت تا شهادت خود را بیان کند که چگونه بخشش می‌تواند قاتل را به بشارت دهنده ایمان تبدیل کند و درباره خطرات بازی با شیطان هشدار دهد.

امروز، خدمت او باعث شده است که بسیاری از قاتلان سرسخت، متجاوزان، زندانیان و بیماران روانی در رابطه با عیسی مسیح رشد کنند. بخشش، آزادی به همراه دارد.

اسکندالون

رایج‌ترین واژه یونانی برای «لغزش»، واژه اسکندالون است که در متی ۷: ۱۸ به کار رفته است. اسکندالون در اصل به قطعه‌ای از تله گفته می‌شود که طعمه روی آن قرار می‌گیرد. وقتی حیوان برای خوردن طعمه آن را لمس می‌کند، تله بسته و حیوان

گرفتار می‌شود. «لغزش»، همان وسوسه‌ای است که انسان را به مسیری می‌کشاند که سرانجام آن، نابودی است.

وقتی همسرم و من در یک خانه دوطبقه (دوبلکس) زندگی می‌کردیم، روزی موشی را در زیرزمین دیدم. من از این موجودات کوچک به شدت بیزارم، و فکر اینکه آن‌ها، شب‌ها در حالی که من خوابم در خانه می‌چرخند، لرزه بر اندامم می‌انداخت. می‌دانستم آن‌قدر سریع نیستم که آن‌ها را با دست بگیرم یا با چوب بکشم. پس همان کاری را کردم که هر صاحب خانه عاقلی انجام می‌دهد - سوار ماشین شدم، به فروشگاه والمارت رفتم و چند تله موش خریدم. روی تله، تکه‌ای گوشت بیکن و کمی کره بادام زمینی به عنوان طعمه گذاشتم، و آن را رها کردم تا کار خودش را بکند. اگر موش می‌توانست در برابر وسوسه خوردن بیکن و کره بادام زمینی مقاومت کند، هرگز نمی‌توانستم از شر او خلاص شوم. من او را مجبور به نزدیک شدن به طعمه نکردم؛ در واقع، وقتی تله به واسطه ماشه، پشت موش را شکست، من اصلاً در خانه نبودم. این دقیقاً همان روشی است که شیطان به کار می‌برد.

می‌بینید، او نمی‌تواند به طور مستقیم به ما دست پیدا کند، زیرا ما در خون مسیح پوشیده شده‌ایم، خدا را خدمت می‌کنیم و در روح قدم برمی‌داریم. ما برای او آزاردهنده‌ایم، زیرا پادشاهی او را مختل می‌کنیم و نقشه هایش را بر روی زمین را بر هم می‌زنیم.

پس شیطان از روشی غیرمستقیم برای رسیدن به ما استفاده می‌کند - بهترین روشی که از آغاز آفرینش بوده است - و آن «لغزش» است.

عیسی به ما تعلیم می‌دهد که نمی‌توانیم از روبه‌رو شدن با رنج‌ها و لغزش‌ها دوری کنیم (بنگرید به لوقا ۱۷:۱). تازمانی که انسان‌ها بر زمین زندگی می‌کنند، درد و رنج نیز وجود خواهد داشت. حتی اگر در پاکی و قدوسیت، در حضور خدای قدوس زندگی کنید، باز هم آسیب خواهید دید. هابیل آسیب دید، یوسف آسیب دید، داوود آسیب دید، عیسی نیز آسیب دید - و شما هم چنین خواهید شد.

تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم، این است که از رنجاندن دیگران خودداری کنیم (بنگرید به اول قرنتیان ۸:۳)، اما نمی‌توانیم از آمدن بلاها و سختی‌ها به زندگی خود جلوگیری کنیم. وقتی زخمی می‌شویم، شیطان می‌خواهد با استفاده از خشم، کینه، تلخی و رنجش، ما را فریب دهد که گویی همه چیز تحت کنترل ماست. ما دور خود دیوارهایی می‌کشیم تا دیگران نتوانند دوباره به ما آسیب بزنند. اما این یک دام است - طعمه‌ای از سوی شیطان.

زخم‌های بی‌درمان عفونی می‌شوند

زخم‌ها از درد سخن می‌گویند؛ اما جای زخم‌ها از شفا. زخم می‌گوید: «ببین با من چه کردند»، اما جای زخم می‌گوید: «ببین خدا چگونه مرا شفا داد.» زخم‌ها درد دارند، اما جای زخم‌ها نه. زخم‌ها باعث عفونت می‌شوند، ولی جای زخم‌ها به شهادت تبدیل می‌شوند. نجات دهنده ما به خاطر گناهان ما مجروح شد (اشعیا ۵۳:۵). زمانی که بر صلیب بود، نه فریسیان را تهدید کرد و نه در رنج خود آن‌ها را نفرین کرد- بلکه آن‌ها را بخشید. آنان سزاوار بخشش نبودند؛ حتی تقاضای آن را نکردند. در واقع، حتی باور نداشتند که کارشان نادرست است. عیسی آن‌ها را نه به خاطر درخواستشان، بلکه تا دلش به تلخی آلوده نشود، بخشید.

همانطور که پیش‌تر گفتم، خیانت کاری است که دیگران با شما می‌کنند، اما تلخی، چیزی است که خود با خود می‌کنید. خیانت از بیرون می‌آید؛ تلخی از درون. تنها چیزی که می‌تواند خیانت را به برکت تبدیل کند، بخشش است- نه تلخی.

عیسی برای همیشه بر صلیب نماند. مردم می‌توانند تو را بر صلیب بگذارند، اما تنها «نبخشیدن» است که تو را همان‌جا نگه می‌دارد. دشمنانت می‌توانند تو را به چاهی پر از درد بیندازند، اما فقط «نبخشیدن» است که تو را در آن‌جا زندانی می‌کند. باید درک کنیم، بار نخست که چنین چیزی بر ما می‌گذرد، ما قربانی هستیم؛ اما بار دوم، آن را در ذهن خود بازآفرینی می‌کنیم- این بار به عنوان داوطلب. آری، ما با رنجش و نبخشیدن، داوطلبانه در این چرخه می‌مانیم.

بخشش بر صلیب، قلب عیسی را محافظت کرد و برای ما الگویی شد تا پیاموزیم چگونه با دردناک‌ترین موقعیت‌ها روبه‌رو شویم. چند روز پس از رستاخیز، عیسی پیش شاگردان خود آمد. دیگر زخم نداشت- تنها جای زخم‌ها باقی مانده بود. او از آن‌ها خواست که جای زخم‌ها را لمس کنند. اگر هنوز نمی‌توانی از بخش‌های دردناک گذشته خود، بدون رنج سخن بگویی، بدان که هنوز زخمی هستی. اما جای زخم‌های عیسی، امید و شفا را برای ایمان شاگردان خود به همراه آورد.

اگر اجازه دهی خدا زخم‌هایت را به جای زخم تبدیل کند، او آن‌ها را به شهادت تبدیل خواهد کرد. او همان چیزی را که شیطان برای شر قصد کرده بود، به نیکویی تبدیل خواهد کرد. اگر جای زخم نداری، به این معنا نیست که هرگز زخمی نشده‌ای؛ بلکه احتمالاً هنوز شفا نیافته‌ای. حتی عیسی نیز جای زخم داشت.

گریز از شکنجه‌گاه

تا زمانی که نمی‌بخشی، شیطان مجوز ورود به قلبت را دارد. متی روایتی از عیسی را نقل می‌کند که چگونه نبخشیدن، ما را به دست شکنجه‌گران می‌سپارد (بنگرید به متی ۱۸:۳۴). شکنجه‌گران همان شیاطینی هستند که کسانی را که نمی‌بخشند، عذاب می‌دهند. این شیاطین با توبیخ کردن بیرون نمی‌روند؛ بلکه تنها زمانی می‌روند که تو ببخشی.

ما باید ببخشیم زیرا خدا چنین می‌خواهد. اگر نبخشیم، خدا نیز ما را نخواهد بخشید (بنگرید به متی ۶:۱۵).

ما باید ببخشیم زیرا خود به آن نیازمندیم. بخشش، گذشته را تغییر نمی‌دهد، بلکه آینده را وسعت می‌بخشد. وقتی کسی را می‌بخشی، در واقع زندانی را آزاد می‌کنی و سپس متوجه می‌شوی که آن زندانی خود تو بوده‌ای.

اگر منتظر بمانی تا کسانی که تو را آزارت داده‌اند، از تو طلب بخشش کنند، شاید آن روز هرگز نرسد. آن‌ها را به خاطر خودت ببخش، نه به خاطر آن‌ها. بخشش، تصمیمی برخاسته از اراده است؛ یعنی رها ساختن دیگری از هر دینی که به ما دارد. زمانی که برای کسی که آزارت داده، دعای برکت می‌کنی، در واقع از حق خود برای آسیب رساندن به او، به خاطر آسیبی که دیده‌ای صرف نظر می‌کنی. احساسات تلخ و میل به انتقام، ممکن است بارها بازگردند، اما باید هر بار به همان تصمیم نخستین برای بخشیدن برگردیم. اجازه ندهید این احساسات شما را متقاعد کنند که نبخشیده‌اید؛ بلکه این احساسات را با بیان برکت بر آن شخص و خودتان جایگزین کنید.

من شهادتی دربارهٔ فریدا، یکی از بازماندگان نسل‌کشی رواندا شنیدم. او شاهد بود که خانواده‌اش به دست مردان هوتو با قمه قتل عام شدند، و سپس از او پرسیدند که دوست دارد چگونه بمیرد. از آنجا که دیگر گلوله‌ای نداشتند، او را زنده، همراه با خانوادهٔ سربریده‌اش دفن کردند. چهارده ساعت بعد، برخی از بستگان، برای پیدا کردن پیکر خانواده به آنجا آمدند تا آن‌ها را دفن کنند. آن‌ها متوجه شدند که این دختر کوچک، هنوز زنده و هوشیار است. به دنبال آن فاجعه، او دچار سردرد، مشکلات در ناحیهٔ کمر و کابوس‌های همیشگی شده بود. در یکی از سمینارها، دربارهٔ قدرت بخشش شنید. همان لحظه که بخشید، خداوند او را بی‌درنگ شفا داد و از کابوس‌هایش رهایی بخشید.

امروز، فریدا سخنگو و نویسندهٔ کتابی به نام فریدا: برگزیده برای مرگ، مقدر

به زندگی؛ کتابی که حامل پیامی نیرومند، دربارهٔ قدرت بخشش و محبت نسبت به دشمنان ما است.

وقتی می‌بخشیم، نه تنها آزاد می‌شویم، بلکه به خدا فرصتی می‌دهیم تا رنج ما را به رسالتی تبدیل کند.

سخت‌ترین فرد برای بخشیدن

سخت‌ترین فرد برای بخشیدن، همیشه دشمن تو نیست، بلکه در واقع خود تو هستی. بسیاری از مردم امروز در رنج به سر می‌برند، حتی پس از آنکه خدا آن‌ها را بخشیده است؛ زیرا خودشان را نبخشیده‌اند. جان استات، مدیر بزرگ‌ترین بیمارستان روانپزشکی لندن گفته است: «اگر مردم اینجا فقط معنای بخشیده شدن را می‌دانستند، می‌توانستم نیمی از آن‌ها را بلافاصله مرخص کنم.» اگر می‌خواهید در آزادی زندگی کنید، باید عطیهٔ بخشش خدا را بپذیرید و آن را به خود نیز ببخشید. این کار همیشه آسان نیست. به جای اینکه خود را ببخشیم چنانکه مسیح ما را بخشید، اغلب خود را تنبیه می‌کنیم، به امید اینکه به خدا نشان دهیم، عمق خطای خود را درک کرده‌ایم. اما ریشهٔ هرگونه خودتنبیهی، عدم اعتماد به انجیل است.

گناه و شرم خیانت، یهودا را به خودکشی با دار کشاند. نه خیلی دور از او، عیسی برای گناه همهٔ انسان‌ها از جمله یهودا، بر صلیب آویخته شد. تو نیازی نیست خودت را تنبیه کنی، زیرا گناه تو پیش از این مجازات شده است. از میان آخرین سخنان مسیح بر صلیب، هیچکدام مهم‌تر و جانسوزتر از جملهٔ «تمام شد» (یوحنا ۱۹:۳۰) نیست. این جمله که تنها در انجیل یوحنا آمده است، در زبان یونانی به صورت «تتلتستای» (tetelestai) آمده، که از ریشهٔ «تله‌ئو» (teleo) گرفته شده، و اصطلاحی حسابداری به معنی «پرداخت کامل شده» است. زمانی که عیسی این کلمات را بر زبان آورد، اعلام کرد که بدهی که به پدر آسمانی داشت، به طور کامل و همیشگی بخشیده شده است. این بدان معنا نیست که عیسی بدهی که خودش به پدر داشت را بخشید، بلکه عیسی بدهی گناه بشریت را که به پدر داشت، حذف کرد. پرداخت او کافی بود و شما نیازی نیست چیزی به آن اضافه کنید. رنج شما، برای کامل شدن بخشش شما لازم نیست.

وقتی به گناهانتان اعتراف می‌کنید، خدا امین و عادل است تا گناهانتان را ببخشد (بنگرید به اول یوحنا ۱:۹). اگر خدا که قدوس است شما را - که گناهکارید - میبخشد، پس شما نیز - در مقام یک گناهکار - می‌توانید خودتان را ببخشید.

زمانی که خود را نمی‌بخشید، در واقع به خدا می‌گویید که معیارهای شما بالاتر از اوست. در حقیقت، به او می‌گویید که شما سخت‌گیرتر از خدا نسبت به گناه خود هستید. فروتنی لازم است تا به بخشش خدا نسبت به خود نگاه کنیم و همان را به خود هدیه دهیم. برای آنکه خود را ببخشید، ابتدا باید این بخشش را از خدا دریافت کرده باشید.

طلب بخشش از خدا کار نیکویی است، اما دریافت این بخشش جایی است که گشایش واقعی رخ می‌دهد. من بارها با افرادی روبه‌رو شده‌ام که پیوسته از خدا می‌خواهند گناهی خاص را ببخشد؛ حال آنکه خدا همان بار نخست که طلب آمرزش کردند، آنان را بخشیده بود. تنها مشکلی که داشتند، این بود که آن بخشش را با ایمان نپذیرفته بودند.

کشیشی در فیلیپین بود که در جوانی مرتکب گناهی هولناک شده بود و نمی‌توانست خود را به خاطر آن ببخشد. او پیوسته از خدا طلب بخشش می‌کرد، اما آن عمل، همچنان وجدانش را آزار می‌داد. با اینکه حالا خادم یک کلیسا شده بود، ناتوانی در بخشیدن خود، رابطه خود با خدا را خدشه‌دار کرده بود.

روزی زنی برای اعتراف آمد، اما به جای اعتراف به گناه، به کشیش گفت که عیسی به دیدار او آمده است. کشیش به او گفت که از ساختن داستان و گفتن افسانه دست بردارد. با این حال، زن بارها به کلیسا آمد و هر بار می‌گفت که عیسی مرتب به دیدار او می‌آید.

در نهایت، کشیش تصمیم گرفت او را امتحان کند. از زن خواست تا بار بعد از عیسی بپرسد که او (کشیش) در دوران کالج چه گناهی کرده است. خادم در دل خود گفت: اگر این زن بتواند بگوید من چه کرده‌ام، پس شاید واقعاً عیسی بر او ظاهر می‌شود. چون آن گناه همیشه در فکر او بود، تصور می‌کرد در فکر عیسی نیز هست. فردای آن روز، زن با هیجان بازگشت که این کار، کشیش را کمی نگران کرد. زن گفت: «پدر، عیسی دیروز آمد.»

کشیش با نگرانی پرسید: «او درباره آنچه در کالج انجام دادم، چه گفت؟ زن پاسخ داد: «عیسی گفت که تو را بخشیده و آن را به فراموشی سپرده است، و تو نیز باید چنین کنی.» خادم، درسی عمیق درباره بخشیدن خود آموخت، چرا که خدا او را بخشیده بود.

«به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه گناهان ما را از ما دور کرده است» (مزمیر ۱۲: ۱۰۳). خداوند گناهان شما را از شما پاک ساخته است. کورّی تن بوم، ساعت ساز هلندی و بازمانده اردوگاه‌های نازی در جنگ جهانی دوم،

می‌گوید: «خدا گناهان ما را در دریای فراموشی انداخت و تابلویی نصب کرد که بر آن نوشته بود: ماهیگیری ممنوع.» در کتاب اشعیا آمده است: «من هستم، من که بخاطر خود، خطایای تو را محو ساختم و گناهان تو را بیاد نخواهم آورد» (اشعیا ۴۳:۲۵). خداوند گناهان ما را محو کرده و انتخاب کرده که دیگر به آن‌ها فکر نکند. پس اگر او چنین کرده، ما نیز باید همین‌گونه با خود رفتار کنیم: ببخشیم و فراموش کنیم.

منظور از «فراموش کردن» این نیست که به کل آن را از یاد ببریم، بلکه یعنی انتخاب می‌کنیم که دیگر مدام به آن فکر نکنیم و خود را بابت آن مجازات نکنیم. خدا در مسیح تو را بخشیده است، پس این حقیقت را با ایمان بپذیر. خود را ببخش؛ این تو را از تکرار آن گناه‌ها می‌کند. احساس گناه و شرم وعده می‌دهند که ما را از گناه دور نگه دارند، اما هیچ وقت به وعده خود عمل نمی‌کنند. تنها فیض است، که ما را از گناه ننگه می‌دارد و فیض را در بخشش پیدا می‌کنیم.

خدا را متهم نسازید

دریافت بخشش و بخشیدن به دیگران و خود، کلیدهای آزادی هستند، اما برخی افراد نیاز دارند که خدا را نیز ببخشند. منظور این نیست که خدا گناهی کرده باشد، بلکه این است که آن‌ها فکر می‌کنند خدا کاری را که باید انجام می‌داد، انجام نداده است. شیطان تلاش می‌کند تا نافرمانی نسبت به خدا ایجاد کند، تا ما را از او دور کند. در برهه‌ای از زندگی، شیطان تله‌ای می‌گذارد تا شما به خدا شک کنید: چرا خدا اجازه داد عزیزانمان بمیرند؟ چرا کسی که برایش دعا کردیم شفا پیدا نکرد؟ چرا خدا جلوی وقوع حادثه‌ای را نگرفت؟ چرا ما را از دل شکستگی محافظت نکرد؟

اندیشه‌ای که اگر خدا با ما باشد، هیچ اتفاق بدی برای ما رخ نخواهد داد، برگرفته از کتاب مقدس نیست. حضور خدا به معنای نبود ناعدالتی در اطراف ما نیست. خدا با یوسف بود، اما او طرد شد، به او خیانت شد، فروخته شد، به ناحق متهم شد، به زندان افتاد و فراموش شد. خدا با سه جوان عبرانی، شدرک، میشک و عبدنغو بود، با این حال آن‌ها نیز طرد شدند و به آتش افکنده شدند تا کشته شوند. خدا با عیسی بود، اما او نیز طرد شد، بد فهمیده شد، از نظر جسمانی آزار دید، ترک شد و بر صلیب کشیده شد.

در تمام آزمایش‌ها و سختی‌های زندگی، نباید خدا را سرزنش کنیم یا اجازه دهیم شیطان دل ما را نسبت به خدا سخت کند. این یک دام است. وقتی

مصیبت‌ها بر زندگی ایوب فرود آمد، او اندوهگین شد، اما همچنان خدا را پرستش کرد: «در این همه، ایوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد» (ایوب ۲۲:۱). اگر احساس می‌کنید خدا شما را ناامید کرده، یا در کنار شما نبوده، و حالا او را در دل خود گروگان گرفته‌اید یا مقصر می‌دانید، لازم است توبه کنید و از آن احساسات دست بکشید. سرزنش کردن خدا به خاطر شرارت‌های این جهان، مانند سرزنش وزیر حمل‌ونقل برای تصادف‌های جاده‌ای است - این منصفانه نیست. ما در جهانی از هم پاشیده زندگی می‌کنیم که انسان‌ها تاریکی را انتخاب می‌کنند، و انتخاب‌های هر فرد بر زندگی دیگران تأثیر می‌گذارد. اما خدا، در میان همین آشفتگی، انتخاب میکند که با ما باشد و ما را از رنج‌ها بیرون آورد تا به هدفی والاتر برسند.

همیشه به جوانان می‌گویم: «اگر خدا به انتظاراتت پاسخ نداد، به او اعتماد کن که فراتر از آن‌ها عمل خواهد کرد.» اگر اجازه ندهی رنجش نسبت به خدا در دلت جای بگیرد، او جلال خود را بر تو آشکار خواهد کرد.

عیسی دوستانی به نام مریم و مارتا داشت. روزی برادرشان، ایلعازر، بیمار شد و فوت کرد. عیسی به موقع نرسید تا او را شفا دهد. مریم و مارتا ناامید شدند (بنگرید به یوحنا ۴۳-۱:۱۱). اگر ما نیز جای آن‌ها بودیم، احتمالا ناامید می‌شدیم. چنین به نظر می‌رسید که عیسی برای همه، جز برای دوستان خود، وقت دارد.

عیسی در نهایت، زمانی آمد که ایلعازر مدت‌ها بود، که مرده بود. آن‌ها انتظار معجزه داشتند، اما عیسی برنامه رستاخیز داشت. گاهی اوقات آنچه انتظار دارید برآورده نمی‌شود، تا خدا بتواند کاری بزرگ‌تر از آنچه تصور می‌کردید، انجام دهد. در ناامیدی خود گرفتار نشو. وقتی اوضاع سخت می‌شود، اجازه نده این مسأله، باور قلبی تو را نسبت به خدا خراب کند.

وقتی اوضاع از بد به بدتر می‌رود

عیسی زندگی ما را بهتر می‌کند و ما را در زندگی توانمند می‌سازد. این حقیقتی کلی است. او آمد تا به ما حیات دهد و آن را به فراوانی ببخشد (بنگرید به یوحنا ۱۰:۱۰). در مسیر رسیدن به آن حیات پربرکت، ممکن است با تأخیرهای غیرمنتظره، سرخوردگی‌ها و ناامیدی‌ها روبه‌رو شویم. زمانی که رئیس کنیسه دختری بیمار داشت، می‌دانست به کجا باید برود. نزد عیسی رفت و عیسی پذیرفت که کمک کند. در راه خانه، حال دختر بدتر شد و او مرد. کسانی که این خبر را آوردند، به پدر گفتند، دیگر سراغ عیسی نرود. گاهی، همراهی با عیسی اوضاع را از بد به بدتر

می‌رساند. در چنین شرایطی چه باید کرد؟ عیسی را سرزنش کنیم؟ او را ترک کنیم؟ یا همچنان با او گام برداریم؟ عیسی به آن مردی که بدترین خیر ممکن را شنیده بود گفت: «نترس، تنها ایمان داشسته باش» (بنگرید به مرقس ۳۶:۵). سپس عیسی آن دختر کوچک را از مرگ برخیزاند.

درس این است: زمانی که اوضاع از بد به بدتر می‌رسد، از کاری که با خدا انجام می‌دادی دست نکش. بلکه ادامه بده. نباید اجازه دهی رنجش در دلت جا بگیرد یا فکر کنی زمانی که در خدمت شیطان بودی، حالت بهتر بود.

من ترجیح می‌دهم در راه بهشت، از جهنم عبور کنم تا اینکه در راه جهنم، از بهشت عبور کنم.

وقتی اوضاع از بد به بدتر می‌رود، بدترین‌هایت را به پرستش تبدیل کن، آنگاه خدا پرستشت را به شگفتی تبدیل خواهد کرد.

دعا

«ای خداوند عزیز، من از عطای بخشش تو بهره‌مند شده‌ام و حالا انتخاب می‌کنم که کسانی را که به من آزار رسانده‌اند ببخشم. مرا یاری کن تا [نام هر کسی که مرا رنجانده است] را آزاد کرده و به تو بسپارم. من آن‌ها را که مرا آزار دادند، برکت می‌دهم؛ مرا یاری کن تا در پارسایی، آرامش و شادی زندگی کنند. ای عیسی خداوند، امروز همچنین برای تمامی احساسات منفی و آسیب‌رسانی که علیه خود در دل داشته‌ام، طلب بخشایش می‌کنم. نمی‌خواهم اینگونه خود را آزار دهم. خود را برای کارهایی که کرده‌ام می‌بخشم، همانگونه که تو مرا بخشیده‌ای. هر رنجشی که امروز به سبب توقعات برآورده نشده‌ام نسبت به تو دارم، رها می‌کنم. از متهم ساختن تو، ای خداوند، به خطا خودداری می‌کنم. انتخاب می‌کنم که تو را پرستش کنم و به محبت بی‌نهایت تو اعتماد نمایم. ای روح‌القدس، مرا یاری کن.»

فصل هشتم

آزادی حقیقی

برایان در خانواده‌ای ازهم گسیخته رشد کرد؛ والدینش زمانی که او تنها شش سال داشت از یکدیگر جدا شدند. خانواده او هر آخر هفته به اردو می‌رفتند و مشروبات الکلی بخش جدایی‌ناپذیر این سفرها بود. از همان کودکی، تماشای مصرف منظم الکل، برای او به کاری عادی تبدیل شد. در چهارده سالگی، او نیز دقیقاً همان کاری را شروع کرد که خانواده او سال‌ها انجام داده بودند. نوشیدن الکل، او را به مصرف مسکن‌های مخدر کشاند، و این مسئله سرانجام به اعتیاد منجر شد. سپس در اواخر دوران دبیرستان، شروع به مصرف ماری‌جوآنا کرد.

پس از فارغ‌التحصیلی، اعتیاد او به مواد مخدر او پیونیدی، او را به مصرف هروئین کشاند. از خانه خود بیرون انداخته شد، شغلش را از دست داد و در خیابان‌ها، همراه با افرادی شبیه خودش که تنها هدفشان نشنگی بود، زندگی می‌کرد. روزی، زمانی که با دوست دختر خود رانندگی می‌کرد، پلیس آن‌ها را متوقف کرد؛ دوست دختر او بازداشت شد، خودرو توقیف شد و او ناچار شد پیاده به خانه مادرش بازگردد.

در راه، به دلیل مصرف مواد مخدر، به زمین افتاد و بی‌هوش شد. بعد از مدت کوتاهی، مادر برایان او را در حالی که روی زمین افتاده بود، پیدا کرد. او دچار اُردوز شده بود.

این اعتیاد چنان بر زندگی برایان چنگ انداخته بود که او را چندین بار دیگر نیز به

مرز آوردن کشاند. نفسش یک بار در آپارتمان یکی از دوستانش بند آمد. دوستانش او را زیر دوش آب گذاشتند تا دوباره به هوش بیاید. در عرض تنها شش هفته، چهار بار دیگر هم دچار آوردن شد. در یکی از این موارد، حتی در محل حادثه مرگ او اعلام شد، اما به طرزی معجزه‌آسا به زندگی بازگشت. با این همه، هیچ‌یک از این اتفاق‌ها، شوق آزادی را در او بیدار نکرد.

چندی بعد، دوست دخترش خبر داد که باردار است و او قرار است پدر شود. شوک این خبر چنان شدید بود که تصمیم گرفت خودش را به مرکز بازپروری بسپارد. اما پس از ترخیص، متوجه شد آن بچه از او نیست و پدر، فرد دیگری بود. رهایی او از اعتیاد، بر پایه دروغ شکل گرفته بود. با این حال، تصمیم گرفت روند درمانی را ادامه دهد؛ در جلسات AA (الکلی‌های گمنام) و NA (معتادان گمنام) شرکت کرد و خود را به یکی از خانه‌های بازپروری آکسفورد سپرد.

در همان زمان، خواهرم او را از طریق فیسبوک به کلیسا دعوت کرد. در خانه بازپروری آکسفورد، افراد از خدا صحبت می‌کردند، اما برایان تمایلی به شنیدن آن سخنان نداشت. او در خانواده‌ای مذهبی بزرگ نشده بود و موضوع خدا برای او بیگانه بود. با این حال، برای احترام به دعوت خواهرم، به کلیسا آمد. بعد از مدتی، در شهادت خود گفت که کلیسا برایش عجیب و ناخوشایند بود؛ دعا کردن با صدای بلند، به زبان‌های دیگر سخن گفتن، و فضای ناآشنای آن‌جا برای او ناراحت‌کننده بود - اما باز هم آمد.

پسرعمه من، نزار، تصمیم گرفت هر بار برایان را به کلیسا بیاورد و حتی او را به گروه خانگی خود نیز برد. برایان بعداً گفت که اگر نزار پیگیر او نمی‌بود، تماس نمی‌گرفت، به دنبالش نمی‌آمد و وقت نمی‌گذاشت، احتمالاً هرگز دوباره به کلیسا باز نمی‌گشت.

چند ماه بعد، برایان زندگی خود را به عیسی سپرد و تعمید آب گرفت. او شروع به مشارکت در کلیسا کرد و در جلسات دعای صبحگاهی ما که ساعت ۵ صبح برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. همچنین برنامه کارآموزی تابستانه ما را با موفقیت به پایان رساند. رهبر گروه خانگی او، نزار، یک خودروی بسیار خوب به او هدیه داد. زندگی برایان در مسیر جدیدی که خدا برای او تعیین کرده بود، دچار تغییر و تحول می‌شد. به یاد دارم که در جلسه دادگاه او حضور داشتم؛ همان‌جا که تمام اتهامات او لغو شد. او با شجاعت درباره مسیح و قدرت خدا که تغییر مثبتی در زندگی او به وجود آورده بود، شهادت داد. آن روز چهارشنبه بود و مادرش که در ایالتی دیگر زندگی می‌کرد، با حضور در دادگاه او را شگفت زده کرد. همان شب، در جلسه کلیسا، مادرش نیز

زندگی خود را به عیسی سپرد. حالا هر دو، عضو کلیسای محلی ما هستند. بعداً برایان، رهبری گروهی از جوانان کلیسا را بر عهده گرفت. امروز، برایان سرپرست تیم راهنماهای کلیساست، و در حال تحصیل برای دریافت مدرک کارشناسی در رشته مدیریت کسب و کار است. عیسی می‌خواهد ما را آزاد کند و به زندگی ما هدفی تازه بدهد. آزادی فقط برای انجام خواسته‌های خودمان نیست، بلکه برای انجام اراده‌ی خداست.

الاغ را باز کن و پیش من بیاور

داستان الاغ در متی ۱۱-۲۱، تمثیلی زیبا از هدف آزادی است. الاغ پیش از تولدش، پیشگویی دریافت کرده بود. همین موضوع درباره‌ی شما نیز صادق است؛ خدا پیش از تولد شما، برای زندگی شما نقشه‌ای داشت. شما تصادفی نیستید. شما از خدا آمده‌اید، اما از طریق والدینتان. خدا پیش از آنکه حتی به دنیا بیایید به شما اندیشیده بود. اگرچه درباره‌ی زندگی الاغ پیشگویی شده بود، اما در زمانی که عیسی می‌خواست او را برای هدف خود به کار گیرد، او بسته و در بند بود.

بیشتر اوقات، شیطان انسان را در بند می‌کند، پیش از آنکه خدا بتواند او را به کار بگیرد. شیطان می‌خواهد تو را محدود کند و مانع شود که دعوت الهی را دنبال کنی. زنجیرهای اعتیاد، کم‌ارزشی، آزار، ترس و سرزنش یک هدف دارند و آن، بازداشتن تو از آنچه برای آن آفریده شدی، است. در متی ۲۱، عیسی دو شاگرد خود را فرستاد تا الاغ را پیدا کنند و آزاد کنند. زمانی که اسرائیل در بندگی مصر بود، خدا موسی را فرستاد. زمانی که اسرائیل در بندگی فلسطینی‌ها بود، خدا شمشون، سموئیل، شائول و داوود را فرستاد. و زمانی که تو در بند گناه هستی، خداوند پیشاپیش، پسر خود، عیسی مسیح را فرستاده است تا تو را آزاد کند.

تو از زنجیرهای آزاد شده‌ای، تا در دعوت به کار گرفته شوی. عیسی به شاگردان خود فرمود، آن الاغ را باز کرده و نزد او بیاورند. آنان مأمور نشدند که فقط الاغ را آزاد کنند و رهایش سازند تا هر کجا که بخواد برود؛ آزادی، هدفمند بود. این آزادی نه برای انجام خواسته‌های الاغ، بلکه برای انجام اراده‌ی عیسی بود. الاغ زمانی کاملاً آزاد شد که عیسی بر آن نشست، نه صرفاً وقتی زنجیرهایش برداشته شد. آزادی حقیقی، تنها برداشته شدن گناه نیست، بلکه جایگزین شدن عیسی در مرکز زندگی توست، در همان جایگاهی که پیش‌تر، گناه در آن حضور

داشت. آزادی، هدفی دارد. اگر چنین بیندیشی که آزادی یعنی هر آنچه می‌خواهی انجام دهی، در واقع به طعمه‌ای آسان برای شیطان تبدیل خواهی شد. پس از آزادی، یا ابزاری برای تحقق اراده‌ی خدا بر زمین خواهی بود، یا هدفی آسان برای دشمنت.

الاغ زمانی بیشترین آزادی را تجربه کرد که عیسی بر آن نشست، نه صرفاً زمانی که ریسمان‌ها از گردنش برداشته شدند. میزان تسلطی که گناه بر تو دارد، همان اندازه از بندگی توست. میزان تسلط عیسی بر زندگی تو، به اندازه‌ی آزادی تو است. زمانی واقعا آزاد می‌شوی، که شیاطین، رانده شده و زنجیرها شکسته باشند- اما این تنها آغاز راه است. آزادی حقیقی و پایدار زمانی است که خدا جایگاهی را در زندگی تو بگیرد که پیش‌تر در اختیار گناه و شیطان بود. این امر شما را به سوی وفاداری بیشتری به خدا هدایت می‌کند، حتی بیشتر از وفاداری‌ای که به شیطان داشتید.

وقتی عیسی بر الاغ نشست، آن الاغ او را به درون شهر برد و شهر به لرزه درآمد. زمانی که عیسی خداوند زندگی تو باشد، از تو برای اهداف خود استفاده خواهد کرد؛ اما اگر خودت را صاحب اختیار زندگی خود بدانی، از خدا تنها در جهت منافع و خواسته‌های خود استفاده خواهی کرد. هدف واقعی آزادی این است که عیسی، اختیار کامل زندگی ات را در دست بگیرد و تو، او را به شهر، مدرسه و محل کار خود وارد کنی. اجازه بده، تأثیر عیسی در وجودت نسل تو را تغییر دهد. این همان دلیلی است که برای آن، آزادی به الاغ داده شد، و به همین دلیل نیز، آزادی به تو عطا شده است.

تا در خدمت من باشند

خروج قوم اسرائیل از مصر نمونه‌ای عالی از رهایی از بند گناه و سلطه‌ی شیطان است. اما چرا خدا اسرائیل را از اسارت نجات داد؟ آیا به سبب وعده‌ای بود که به ابراهیم داده بود؟ یا چون خدایی عادل است و مصر بر قوم او ظلم کرده بود؟ یا به این دلیل که اسرائیل وارث سرزمین موعود بود؟ هرچند همه این دلایل درست هستند، اما انگیزه‌ی اصلی خداوند در کلام او به روشنی آشکار شده است: «یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. و الآن سفر روزه به صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذاریم» (خروج ۱۸: ۳).

«قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند» (خروج ۱: ۵).
«خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الآن سفر سه روزه به صحرا برویم،

و نزد یهوه، خدای خود، قربانی بگذرانیم، مبدا ما را به وبا یا شمشیر مبتلا سازد» (خروج ۳:۵).

«و همان حساب خشت‌هایی را که پیشتر میساختند، برایشان بگذارید، و از آن هیچ کم نکنید، زیرا کاهلند، و از این رو فریاد می‌کنند و می‌گویند: برویم تا برای خدای خود قربانی بگذرانیم» (خروج ۸:۵).

«و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مراد صحرای عبادت نمایند و اینک تابحال نشنیده‌ای» (خروج ۱۶:۷).

«و خداوند موسی را گفت: نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند» (خروج ۱:۸).

«آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: نزد خداوند دعا کنید، تا وزغ‌ها را از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذرانند» (خروج ۸:۸).

«و خداوند به موسی گفت: بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک به سوی آب بیرون می‌آید. و او را بگو: خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند» (خروج ۲۰:۸).

«و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید» (خروج ۲۵:۸).

«فرعون گفت: من شما را رهایی خواهم داد تا برای یهوه، خدای خود، در صحرای قربانی گذرانید لیکن، بسیار دور مروید و برای من دعا کنید» (خروج ۲۸:۸).

«و خداوند به موسی گفت: نزد فرعون برو و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند» (خروج ۱:۹).

«و خداوند به موسی گفت: بامدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست، و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند» (خروج ۱۳:۹).

«پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من ابا خواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند» (خروج ۳:۱۰).

«آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: تا به کی برای ما این مرد دامی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تابحال ندانسته‌ای که مصر ویران شده است؟» (خروج ۷:۱۰).

«و فرعون موسی را خوانده، گفت: بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله‌ها و

رمه‌های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند» (خروج ۲۴:۱۰).

«و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید» (خروج ۱۲:۳۱)

کاملاً روشن است که خدا اسرائیل را از مصر آزاد می‌کرد، تا آزاد باشند او را عبادت و خدمت کنند. این نه یک دروغ بود و نه بهانه‌ای که موسی برای نرم کردن دل فرعون به کار برده باشد تا مصریان راحت‌تر اجازه دهند که اسرائیل برود. عبادت و قربانی آوردن برای خدا، دلیل اصلی بود که خدا قدرت خود را در رهایی دادن آن‌ها از دشمنشان آشکار کرد.

هدف، رسیدن به سرزمین موعود بود، اما دلیل اصلی خروج از مصر، خدمت به خدا بود. خدا می‌دانست تا زمانی که اسرائیل برده فرعون است، نمی‌تواند او را با تمام وجود خدمت کند. به همین ترتیب، تا زمانی که ما در بند گناه باشیم، نمی‌توانیم به طور کامل در دسترس عیسی باشیم. متأسفانه، همانند اسرائیل، بسیاری از ما آزادی را با هدفی محدود و شخصی می‌خواهیم. ما به دنبال آزادی هستیم تا از شرم، احساس گناه، فقر، یا آسیب رساندن به دیگران رهایی پیدا کنیم؛ تا شاید لازم نباشد به جهنم برویم. اسرائیل اینطور فکر می‌کرد که آزادی صرفاً به معنای خلاصی از رنج‌ها و ظلم‌هایی است که بر آن‌ها روا داشته شده بود.

خدا فقط نمی‌خواست دشمن را از میان بردارد، بلکه می‌خواست خودش جای دشمن را بگیرد. او می‌خواست سرور قومش باشد، نه مانند فرعون که همچون هیولایی بر آن‌ها سلطه داشت. خدا می‌خواست آن‌ها، او را نه به عنوان برده، بلکه همچون فرزند خدمت کنند، زیرا تا پیش از آن، فرعون ستمگر را چون برده خدمت کرده بودند.

اسرائیلی‌ها، بندگان بهتری برای فرعون بودند تا اینکه خادمان واقعی برای خدا باشند. بسیاری از مردم، خادمان وفادارتری به اعتیاد و زندگی‌های گذشته گناه‌آلود خود هستند، تا اینکه خادمان وفادار به خدا و هدف او، به عنوان فرزندان باشند. خروج در اصل برای اعطای زندگی بهتر به آنان نبود، بلکه برای بخشیدن سروری برتر بود؛ خدا می‌خواست جایگزین فرعون شود. آن‌ها از اندیشه نجات‌دهنده بودن خدا خوششان می‌آمد، اما تسلیم شدن در برابر او به عنوان خداوند، برای بسیاری از بردگان آزاد شده، آسان نبود. آیا به همان اندازه‌ای که قبلاً برده شیطان بودی، حالا خادم خدا هستی؟

تعریف آزادی

ما آزادی را به معنای رهایی از نیروهای شریر تعریف می‌کنیم، اما رسول پولس آزادی را طور دیگری می‌دید. «و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است» (دوم قرنتیان ۳:۱۷). آزادی آنجاست که روح حاضر باشد. پولس نگفت، آزادی زمانی حاصل می‌شود که زنجیرها گسسته شوند، لعنت‌ها شکسته شوند و دیوها بیرون رانده شوند. آیا وقتی کسی دیگر اعتیادی ندارد، آزاد است؟ یا آیا بیرون راندن یک دیو به تنهایی آزادی به همراه می‌آورد؟ اگر روح خدا جای گناه و اعتیادی را که پیش‌تر زندگی فرد را در اختیار داشت، پر نکند، آن فرد هنوز آزاد نشده است.

آزادی تنها رهایی از شر نیست، بلکه حضور روح خداست. اگر از چنگ شیطان آزاد شوی، اما به جای روح خدا، خواسته‌های نفسانی تو را پُر کنند، این آزادی نیست، بلکه اسارت است. بسیاری آزاد می‌شوند تا زندگی را به دلخواه خویش بگذرانند؛ اما این راه، خطرناک و گمراه کننده است. عیسی تو را آزاد نکرد تا الآن، خود را خدای زندگی خویش کنی. قدرت خون مسیح به ما عطا شده تا خدا را خدمت کنیم - دست کم به همان اندازه که روزی در خدمت شیطان بودیم.

اگر آزادی را وسیله‌ای برای خودخواهی بدانیم و پس از رهایی تنها به خواسته‌های خود مشغول شویم، این آزادی حقیقی نیست. اگر از یک اتاق یا بند زندان به اتاقی دیگر منتقل شوی، حتی اگر در طبقه‌ای متفاوت باشی، باز هم در زندانی. رفتن به سمت خودخواهی پس از آزادی از بند شیطان، هنوز هم اسارت است.

آزادی به این معنی نیست که هر کاری دلت خواست انجام دهی، بلکه به این معنی است که کاری را انجام دهی که وظیفه تو است - یعنی آماده باشی تا آنچه خداوند می‌خواهد را انجام دهی. شیطان پرستی بر یک اصل بزرگ استوار است: «هرچه می‌خواهی بکن»، یعنی «هر چه دلت خواست انجام بده.» شیطان پرستی فقط به پرستش شیطان محدود نمی‌شود، بلکه در واقع پرستش خود و نفس است.

وقتی از اعتیاد، شیاطین و نفرین‌ها رها می‌شویم، اما به جای آن خودپرستی می‌کنیم، هنوز در بند هستیم.

از «به من ببخش» به «مرا بساز» حرکت کن

وقتی تولد تازه می‌یابیم، فرزندان خدا می‌شویم. این هویت و مقام ما در مسیح است. به عنوان فرزندان، باید دل خدمتگزاری را در خود داشته باشیم. عیسی، پسر

خدا بود، اما در اطاعت از اراده پدر، تا پای جان بر صلیب رفت. او آمد تا خدمت کند و برای هدف خداوند جان خود را فدا کند. متأسفانه، امروزه بسیاری گمان می‌کنند که فرزندی به معنای داشتن حق‌طلبی است، و دیگر نیازی به مردن برای خودخواهی‌هایشان ندارند. آنها از خدا بهره می‌برند تا خواسته‌های خود را برآورده کنند، به جای آنکه اجازه دهند خدا از آنها، برای تحقق اراده او استفاده کند.

شیطان در بیابان و بر صلیب، با این فکر عیسی را وسوسه کرد: اگر تو پسر خدا هستی، نیازی نیست که خدمت کنی یا جان خود را فدا کنی، تا اراده خدا را به انجام برسانی. عیسی این فکر را رد کرد. متأسفانه بسیاری از مسیحیان نیز این دروغ را پذیرفته‌اند. آنها باور دارند چون فرزند خدا هستند، نیازی به خدمت ندارند. زمانی که فقط در مقام فرزند باشیم، اما دل خدمتگزاری نداشته باشیم، ما بهتر از پسر گمشده نیستیم.

پسر گمشده حقوق خود را می‌دانست، اما هیچ درکی از مسئولیتش در خانه نداشت. او پسری خوب، اما خادمی بسیار بد بود. از پدرش متنفر نبود، بلکه خودش را دوست می‌داشت. او علیه پدرش شورش نکرد، بلکه از او دور شد. همه دعا‌های او در این جمله خلاصه می‌شد: «بده آنچه از آن من است» (لوقا ۱۲: ۱۵). در نگاه اول، این درخواست نیکو به نظر می‌رسید، اما هیچ میلی به بودن با پدر یا انجام اراده او نداشت. او قصد داشت از پدر بهره‌برداری کند و خواسته‌هایش را به دست آورد. او آنچه می‌خواست را به دست آورد، اما آنچه به دست آورد را نمی‌خواست.

فرزند بودن، او را از زندگی با خوک‌ها محافظت نکرد، زیرا قلبش، قلب خادمی نبود. اما در کنار خوک‌ها، درس خود را آموخت. وقتی به نزد پدر بازگشت، دیگر چیزی نخواست جز آنکه پدر او را همچون یکی از خدمتکارانش بپذیرد. او همیشه فرزند بود، اما حالا متوجه شد که باید یاد بگیرد، چگونه خادم باشد.

تو به عنوان فرزند به دنیا آمدی، اما باید روحیه خدمتگزاری را پرورش دهی؛ در غیر این صورت، آزادی تو در بند خودخواهی گرفتار خواهد شد. خودخواهی تنها یک گام با زندگی در کنار خوک‌ها فاصله دارد. با ایمان به مسیح، فرزند خدا می‌شوی؛ اما شاگردی، راه خدمت و اطاعت است. فرزندی رایگان است، اما شاگردی بهایی دارد؛ بهایی به سنگینی از دست دادن غرور و نفس. اگر این هزینه برای عیسی تمام زندگی او بود، برای تو کمتر از آن نخواهد بود.

زندگی را تنها به سه شکل می‌توان گذراند: یا آن را با گناه تباه می‌کنی، یا با خودخواهی هدر می‌دهی، یا آن را چون قربانی به نجات‌دهنده می‌سپاری. آزادی

حقیقی یعنی رهایی از بند گناه و خودخواهی، به گونه‌ای که بتوانی زندگی خود را به عنوان قربانی زنده به آن کسی تقدیم کنی که جانش را به خاطر تو داد.

دعا

«ای خدای پدر، امروز قلبم را بکاو و انگیزه‌هایم را در پرتو کلامت بیازما. می‌دانم که می‌خواهم آزاد شوم تا از رنج اسارت رها شوم، اما حقیقت این است که میل اصلی من، انجام خواسته‌هایم، بی‌هیچ مانعی از سوی شیطان است. از این بابت پشیمانم. آرزو دارم آنچه تو برای من می‌پسندی، آرزوی دل من نیز باشد. می‌دانم که تو تمام وجودم را می‌طلبی، پس همراه با پسر گمشده از تو می‌خواهم که مرا خادم خود گردانی؛ خداوندم باش. نمی‌خواهم تو را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خود قرار دهم. تو خود هدف من هستی. پاداش عظیم و بی‌پایان من هستی.»

شکستن حصارها

دانشمندان، آزمایشی بر روی ماهی باراکودا انجام دادند؛ شکارگری نیرومند که طعمه‌اش، ماهیان کوچک‌ترند. ابتدا او را در آکواریومی رها کردند و ماهیان کوچک را نیز در کنارش گذاشتند. باراکودا به آن‌ها حمله کرد. بعد از آن، دیوار شیشه‌ای شفاف در وسط آکواریوم قرار دادند، طوری که باراکودا در یک طرف، و ماهیان کوچک در طرفی دیگر بودند. باراکودا بارها با شتاب به سمت شکار رفت، اما هر بار با مانع شفاف برخورد کرد. پس از مدتی، نزدیک شیشه می‌شد و فقط آن را لمس می‌کرد. پس از چند روز، مانع شیشه‌ای برداشته شد؛ اما به طرز شگفت‌آوری باراکودا دیگر هیچ وقت به سوی دیگر نرفت تا ماهیان کوچک‌تر را شکار کند. دانشمندان نتیجه گرفتند که اگرچه مانع شیشه‌ای برداشته شده، اما همچنان در ذهن ماهی وجود دارد.

ما در زندگی خود با دیوارهای شیشه‌ای روبه‌رو می‌شویم، و پس از شکست‌های پیاپی، این ناکامی‌ها در درون ما جا خوش می‌کنند. حتی اگر این محدودیت‌ها در بعد روحانی برداشته شوند، باز هم در بند می‌مانیم، زیرا این دیوارها باید از ذهن ما نیز برداشته شوند.

مرد نیرومند در حصارِ مستحکمِ زندگی می‌کند

عیسی فرمود: «و چگونه کسی بتواند در خانه شخصی زورآور برآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زورآور را ببندد و پس خانه او را تاراج کند؟» (متی ۱۲:۲۹). آن مرد نیرومند، روحی شریر است که آرامش، شادی، امور مالی و سلامت انسان را می‌دزد. ما باید او را ببندیم تا از اسارتش آزاد شویم. مرد نیرومند همان شیطان است و حصارش اندیشه‌ها است. «زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست، بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها» (دوم قرن‌تیاں ۴:۱۰). سلاح‌های ما برای بستن مرد نیرومند و فرو ریختن قلعه‌ها و حصارها توانمند هستند.

ما باید درک کنیم که ارواح شریر به سرعت می‌آیند و معمولاً با همان سرعت نیز می‌روند. اما حصارها به مرور زمان ساخته می‌شوند و با گذشت زمان نیز ویران می‌شوند. شیطان تنها به نابودی زندگی شما فکر نمی‌کند؛ او می‌خواهد طرز فکری در تو بنا کند، تا حتی زمانی که رفته است، همچنان در رنج زندگی کنی، گویی هنوز حضور دارد. حصار و قلعه، خانه‌ای است که شیطان در ذهن تو بنا می‌کند؛ خانه‌ای برای مرد نیرومند.

این حصار ذهنی شامل افکار تکراری شک، ترس، محکومیت، بی‌ارزشی، دروغ و منفی‌نگری است. شیطان برای ساختن چنین خانه‌ای، در ذهن ما به زمان نیاز دارد، اما وقتی آن را بنا کند، مکانی برای اقامت خواهد داشت. حصار و قلعه‌ها، محل سکونت شیطان هستند. ممکن است بتوانید شیاطین را بیرون کنید، اما اگر حصارها را نشکنید و قلعه‌ها را ویران نکنید، او همچنان می‌تواند از طریق طرز فکری که در شما شکل داده است، شما را در رنج نگه دارد.

حصار، یک طرز فکر است

آزمایشی انجام شد که در آن یک میلیونر و یک فرد بی‌خانمان شرکت داشتند. میلیونر را در شرایط بی‌خانمانی قرار دادند و به فرد بی‌خانمان، یک میلیون دلار دادند. آزمایش‌کننده‌ها می‌خواستند بررسی کنند که آیا پول می‌تواند مشکل بی‌خانمانی را حل کند یا خیر. در مدت کوتاهی، فردی که پیش از این میلیونر بود اما حالا بی‌خانمان شده بود، ایده‌ای برای یک کسب و کار جدید پیدا کرد. او اجازه داشت از ارتباطات قدیمی خود کمک بگیرد یا به شغل‌های پیشینش بازگردد. با این حال، طولی نکشید که تجارت تازه‌اش رونق گرفت و او دوباره، از صفر میلیونر شد.

در مقابل، فرد بی‌خانمان، بیشتر پول خود را در سبک زندگی بی‌هدف و ولخرجانه تلف کرد و خیلی زود به خیابان بازگشت. نتیجهٔ این آزمایش آن بود که میلیونر بودن، بیش از آن که به مقدار پول وابسته باشد، به طرز فکر بستگی دارد.

طرز فکر یا حصار ذهنی، بسیار قدرتمند است. ذهن چیزی است که ما می‌توانیم آن را کنترل کنیم، اما طرز فکر ماست که بر ما تسلط پیدا می‌کند. بیشتر رفتارهای ما به صورت خودکار انجام می‌شوند. ذهن ناهشیار ما بسیار قدرتمندتر از ذهن هشیارمان عمل می‌کند. طرز فکر ما به آهنگرایی تبدیل می‌شود که چیزها را به سوی خود جذب می‌کند.

بعنوان نمونه، اگر ذهنتان سرشار از افکار منفی مداوم باشد، همان افکار منفی، به نوبهٔ خود، چیزهای منفی بیشتری را وارد زندگی شما می‌کنند. به همین دلیل است که عیسی فرمود: «زیرا به هر که دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود» (متی ۲۵:۲۹).

هر آنچه ذهن شما از آن پر باشد، همان را جذب می‌کند، تا جایی که زندگی شما از واقعیتی لبریز می‌شود که بازتاب پررنگ‌ترین افکار شماست. شکست بسیاری از مردم، منشأ شیطانی ندارد، بلکه ریشه در ذهن آن‌ها دارد. حصارهای ذهنی فقط با حقیقت کلام خدا شکسته می‌شوند.

لمس کن و تعلیم بده

وقتی عیسی در انجیل یوحنا، فصل ۸، به موضوع آزادی پرداخت، فرمود: «هر که را پسر آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهد بود.» این سخن به بیرون راندن روح‌های پلید و شکستن نفرین‌های نسلی اشاره دارد. زمانی که عیسی با لمس خود، ارواح پلید را بیرون می‌راند، آن‌ها رانده می‌شوند. در همان بخش، عیسی همچنین فرمود که اگر «حقیقت را بشناسید، حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» این پرسش پیش می‌آید که اگر تمام آزادی را از طریق عمل نجات بخش عیسی دریافت می‌کنیم، چرا هنوز نیاز داریم حقیقت را درک کنیم تا آزاد شویم؟ عیسی با قدرت خود مرد نیرومند را بیرون می‌کند، اما با حقیقت خود دژها و حصارهای ذهن ما را فرو می‌ریزد و می‌شکند، و این نوع آزادی، از صرف بیرون راندن ارواح ناپاک نیز، عمیق‌تر و کامل‌تر است.

مسح، ارواح پلید را بیرون می‌راند، اما حقیقت، قلعه‌ها را فرو می‌ریزد. ما به هر دو نیاز داریم. آنچه ما را آزاد می‌کند، صرفاً حضور حقیقت نیست، بلکه شناخت حقیقت است که آزادی را به همراه می‌آورد. حقیقت، همچون صابون است - تنها

زمانی اثر دارد که به کار گرفته شود. اگر کامیونی از صابون داشته باشید ولی از آن استفاده نکنید، بی‌فایده است. حقیقتی که در کتاب مقدس آمده، به تنهایی زندگی شما را تغییر نمی‌دهد؛ بلکه زمانی که آن را با تمام وجود بشناسید و با آن یکی شوید، حقیقت بنا بر ذات خود، شروع به آزاد ساختن ذهن شما می‌کند.

حقیقت فراتر از واقعیت‌هاست؛ حقیقت، همان چیزی است که خدا دربارهٔ ما می‌گوید. واقعیت‌ها تغییر می‌کنند، اما حقیقت تغییر نمی‌کند. حقیقت، جاودانه است. عیسی، خود حقیقت است. هرچه او را بیشتر بشناسیم، حقیقت بیشتری دربارهٔ خود متوجه میشویم، و به همان اندازه، ذهن ما از حصارهای ذهنی آزاد می‌شود.

این آزادی نه از طریق لمس عیسی، بلکه به وسیلهٔ تعلیم او به دست می‌آید؛ زمانی که کلام خدا را با گوش دادن، خواندن، حفظ کردن، اعتراف کردن و اطاعت کردن در قلب خود جای دهیم. این فرآیند، شروع به شکستن حصارهای ذهنی در زندگی ما می‌کند و به ما آزادی میبخشد تا با روح القدس به پیش برویم.

بانوی جوانی بود که در مراسم‌ها و جلسات ما شرکت می‌کرد و نجات پیدا کرد. در حین خدمت به او، اشاره کرد که در دوران بارداری خود، حادثه‌ای را تجربه کرده که باعث استرس شدیدی شده و همین اتفاق، باعث شده بود که ترس از رانندگی داشته باشد. در آن زمان، چهار سال بود که رانندگی نکرده بود و این وضعیت، زندگی او را خیلی سخت و دشوار کرده بود. برای او دعا کردم و روح ترس را از او بیرون راندم. در دلم الهامی آمد که او را به کلام خدا هدایت کنم؛ به طور خاص، آیه دوم تیموتائوس ۱:۷ را به او دادم و از او خواستم که آن را هزار بار بنویسد. سپس، پشت فرمان اتومبیل بنشیند و رانندگی کند.

اولین بار این موضوع را از زبان دیوید چو شنیدم که، او به بانویی که به سرطان مبتلا بود و درمان نمی‌شد، گفت که این وعده را هزار بار بنویسد: «به وسیله زخم‌های او ما شفا یافته‌ایم.» پس از آن که آن وعده را هزار بار نوشت، خدا او را شفا داد. این بانوی جوان نیز نوشتن روزانهٔ این آیه را آغاز کرد. هدف از این کار، پاکسازی ذهن او با کلام خدا بود؛ تا ترس‌ها و حوادثی که به درونش راه پیدا کرده بودند، بیرون رانده شوند.

ذهن ما همچون یک کشتی است. وقتی با کوه‌های یخی زندگی برخورد می‌کند، ترک‌هایی در آن به وجود می‌آید و آب‌های اطراف کم کم به درون نفوذ می‌کنند و حصاری مستحکم در ذهن شکل می‌گیرد. کشتی تایتانیک به خاطر زیادی آب اقیانوس غرق نشد، بلکه به این دلیل غرق شد که آب به درونش نفوذ کرد.

با سپردن این تمرین به او که آیه کتاب مقدس را بنویسد، هدفم این بود که آب ترس را از جانش بیرون بکشم. او حتی نوشتن آیه را به هزار بار نرسانده بود که دوباره رانندگی را شروع کرد و خداوند او را آزاد ساخت. شناخت حقیقت، آزادی به ارمغان می‌آورد.

همچون خدا نزد فرعون

موسی فراخوانده شد تا قوم اسرائیل را از بندگی رهایی بخشد و خدا وعده داد که از او پشتیبانی خواهد کرد. زمانی که موسی به مصر رسید و از فرعون خواست تا قوم خدا را آزاد کند، فرعون کوتاه نیامد. در عوض، با این دستور که باید همان مقدار آجر را بدون تأمین کاه تولید کنند، کار اسرائیلی‌ها را دشوارتر کرد.

فرعون، موسی را به چشم یک شوخی می‌دید. قوم اسرائیل نیز موسی را دیوانه می‌پنداشتند، چرا که او با وعده آزادی، فقط شرایط را بدتر کرده بود. موسی از خدا بابت این وضعیت ناراحت بود.

خداوند موسی را دل‌داری داد که همه چیز درست خواهد شد و فرمود: «ببین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام، و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود» (خروج ۱: ۷). فرعون از موسی اطاعت نکرد و قوم اسرائیل نیز به او گوش ندادند. موسی ناامید شده بود؛ آیا راه حل خدا این بود که موسی برای فرعون همچون خدا باشد؟ چه تدبیر شگفت‌انگیزی! خدا در حال نشان دادن حقیقتی قدرتمند درباره نبرد روحانی به او بود. موسی از مصر آزاد شده بود، اما ذهنیت بندگی هنوز در وجودش باقی بود و باید از درونش پاک می‌شد. اگر می‌خواست دیگر بردگان را آزاد کند، نمی‌توانست خود را برده ببیند. خدا می‌خواست که موسی نگاهی نو به خود داشته باشد، و انتظار داشت این تغییر نگاه، پیش از تغییر شرایط فرعون و قوم اسرائیل، در دل او شکل گیرد.

راه حل خدا برای این وضعیت، نه یک راه حل فوری بود و نه تسریع در روند خروج قوم بود. در عوض، او جایگاه روحانی موسی را بر او آشکار ساخت. این کار مستلزم آن بود که موسی نگاه خود را نسبت به خویشتن تغییر دهد. جمله «تو برای فرعون همچون خدایی» نباید موجب حیرت یا ترس شود. فرعون خود را خدایی می‌پنداشت که مصریان، همراه با خدایان دیگر، او را می‌پرستیدند. خدا به روشنی به موسی نشان داد که در قلمروی روحانی، او برتر از فرعون است. اگر قرار بود موسی آزادی قوم اسرائیل را به انجام برساند، لازم بود از التماس به فرعون مانند یک برده

دست بکشد و در عوض، همچون یک فرمانروا، با اقتدار به او فرمان دهد. من باور دارم که موسی این مکاشفه را دریافت کرد، چرا که شواهد آن باورنکردنی بود. فرعون شروع به التماس از موسی کرد تا برای توقف بلایا دعا کند. او دیگر موسی را یک شوخی نمی‌دید. موسی حتی در دربار دشمنانش نیز محترم شمرده می‌شد.

اگر می‌خواهید قدرت خدا از طریق شما جاری شود، باید بدانید در مسیح چه کسی هستید. شما قدرت نام عیسی را در اختیار دارید تا از دشمنان خدا، یعنی شیطان، گناه و بیماری، انتقام بگیرید. دست از برده دیدن خود بردارید. در غیر این صورت، حتی اگر از بند گناه رهایی یافته باشید، مانند یک برده زندگی خواهید کرد. این تغییر ذهنی، نه تنها واکنش فرعون را نسبت به موسی تغییر داد، بلکه وقوع ده بلایی را که مستقیم به خدایان مصر حمله می‌کردند، سرعت بخشید. خدایان مصر در هم شکسته شدند.

هنگامی که آب به خون تبدیل شد، هَیْی، خدای نیل در مصر، مورد حمله قرار گرفت.

هنگامی که قورباغه‌ها از رود نیل بیرون آمدند، هِکِت، الهه باروری، آب و تجدید حیات در مصر، مورد حمله قرار گرفت.

هنگامی که شپش‌ها از زمین بیرون آمدند، جِب، خدای زمین و غبار در مصر، مورد حمله قرار گرفت.

هنگامی که دسته‌های مگس هجوم آوردند، خِرِپی، خدای مصری با سر کک، مورد حمله قرار گرفت.

هنگامی که احشام و حیوانات تلف شدند، به هاتور، الهه مصری که سر گاو داشت، حمله شد.

هنگامی که خاکسترها به جوش‌ها و زخم‌های دردناک تبدیل شدند، ایسیس، الهه طب و پزشکی در مصر، فرو ریخت.

هنگامی که تگرگ به شکل آتش بارید، نوت، الهه آسمان، شکست خورد.

هنگامی که ملخ‌ها از آسمان فرستاده شدند، سِت، خدای طوفان و آشوب، دچار آشفته‌گی شد.

و هنگامی که سه روز تاریکی مطلق بر زمین حاکم شد، رَع، خدای خورشید - که پس از فرعون، بیش از هر خدایی در مصر پرستیده می‌شد - نوری نداد و شرمنده شد.

زمانی که مرگ نخست زادگان فرارسید، به خود فرعون حمله شد - کسی که او

را پسر رَع، تجسم یافته در جسم می‌پنداشتند و مصریان او را به عنوان بزرگ‌ترین خدای خود می‌پرستیدند. این بار، حمله، به خانه خودش رسید.

همانطور که می‌بینید، موسی برای غلبه بر نیروهای شیطانی پشت این خدایان، باید با اقتدار گام برمی‌داشت. این‌ها صرفاً بت‌هایی ساختگی نبودند که مصریان آن‌ها را پرستش می‌کردند، بلکه موجوداتی شیطانی بودند که تنها با قدرت خدا می‌شد آن‌ها را شکست داد.

اگر می‌خواهید در اقتدار خدا گام بردارید، باید اقتدار او را بپذیرید. ممکن است الآن چنین احساسی نداشته باشید، چراکه شاید زندگی شما در حال فروپاشی باشد. شاید چند قدم به جلو برداشته‌اید و جهنم علیه شما شورش کرده است. باید ذهن خود را با آنچه خدا درباره شما گفته، تازه کنید و به پیش بروید. شیطان باید بگریزد. او باید التماس کند که رهایش کنید، همانگونه که هنگام آمدن عیسی به زمین التماس می‌کرد. شیاطین به درد و رنج شما واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه تنها به اقتداری که در آن گام برمی‌دارید، واکنش نشان می‌دهند.

عیسی اقتدار نیروهای تاریکی را از آن‌ها گرفت، یعنی آن‌ها هیچ قدرتی ندارند، اما وانمود می‌کنند که دارند. شما پلیس هستید و شیطان یک مجرم است. مجرم از پلیس فرار می‌کنند، نه برعکس. شما نشانی دارید که نماینده اقتدار عیسی است، و اسلحه شما قدرت روح القدس است. زمانی که بدانید چه کسی هستید، نیروهای تاریکی فرار خواهند کرد، و جلال خدا را در زندگی خود خواهید دید.

برده، بازمانده یا سرباز؟

موسی نه تنها باید دیدگاهش نسبت به خودش را تغییر می‌داد تا خدا بتواند از او برای رهایی قوم اسرائیل از مصر استفاده کند، بلکه اسرائیل نیز در بیابان باید همین کار را انجام می‌داد. خدا می‌خواست حصارهای ذهنی بردگی را در دل‌هایشان بشکند و آن‌ها را از میان این دشواری‌ها عبور دهد، تا قبل از رسیدن به سرزمین موعود، آماده شوند.

در مصر، آن‌ها برده بودند، اما برای تصرف سرزمین موعود، باید سرباز می‌شدند. در مصر، منتظر ماندند تا خدا دریا را بشکافد، اما در سرزمین موعود، خودشان وارد رود اردن شدند و آن شکافته شد. در مصر، فرعون آن‌ها را آزاد کرد؛ اما در سرزمین موعود، خودشان دشمن را بیرون راندند.

انتقال از مصر به سرزمین موعود، تغییری ذهنی از برده بودن به سرباز شدن

بود. بسیاری از آنها از این تغییر عبور نکردند و در بیابان از دنیا رفتند. بیرون آوردن آنها از مصر برای خدا آسان‌تر از بیرون کردن مصر از درون آنها بود. به همین ترتیب، برای عیسی آسان‌تر بود که هزاران دیو را از یک فرد دیوزده بیرون کند تا اینکه حصارهای ذهنی فریسیان را در هم بشکند.

خداوند اجازه می‌دهد که بیابان زندگی ما، ذهنیت‌هایی چون بردگی، فقر، احساس قربانی بودن، بیماری و هر ذهنیت دیگری را که با کلام خدا همسو نیست، از بین ببرد.

ما همه تجربه‌های مخصوص به خود از «مصر» را داریم؛ جایی که یاد می‌گیریم مانند بردگان فکر کنیم. فصل‌های بیابانی زندگی ما به ما می‌آموزند که چگونه زنده بمانیم، اما سرزمین موعود از ما می‌خواهد که مانند سرباز فکر کنیم. اسرائیل در مصر دچار کمبود بود، در بیابان به اندازه کافی داشت، و در سرزمین موعود، بیش از اندازه داشت. کدام یک از این ذهنیت‌ها وضعیت فعلی شما را توصیف می‌کند: برده، بازمانده، یا سرباز؟

ذهنیت برده، ذهنیت قربانی است. ذهنیت بازمانده، ذهنیت بیابانی است. ذهنیت سرباز، ذهنیت فرزندی است، ذهنیت ملکوت است. ذهنیت ملکوت از ما می‌خواهد که با خدا همکاری کنیم، نه اینکه فقط منتظر او بمانیم. ما نیازی نداریم برای گرفتن آنچه که از طریق جلجتا، پیشاپیش مال ما شده است، التماس کنیم. تمثیل پسر گمشده نشان می‌دهد که پسر بزرگ‌تر، منتظر بود تا پدرش چیزی را به او بدهد که از پیش، مال خود او بود.

پسر بزرگ‌تر انتظار داشت پدر به او چیزی بدهد، درست مانند اسرائیل که انتظار داشت خدا کاری برای دشمنان در سرزمین موعود انجام دهد. افرادی با ذهنیت بردگی، نقش قربانی را بازی می‌کنند و انتظار دارند خدا، همه کارها را برای آنها انجام دهد. پسر بزرگ‌تر، با وجود اینکه تمام ارثیه به او تعلق داشت، نقش قربانی را ایفا کرد. اگر می‌خواهیم شاهد نابودی آخرین قلعه و حصار «مصر» در زندگی خود باشیم، باید یک تغییر ذهنی رخ دهد.

پیروزی کامل

یوشع که پس از موسی آمد، قوم را به عنوان سربازان به سرزمین موعود برد. او ۳۱ پادشاه را شکست داد. نیمی از کتاب یوشع، درباره شکست دشمنانشان است و نیمه دیگر درباره تقسیم غنائم است. هر زمان که به چیزی غلبه می‌کنید، برکتی به

دنبال دارد. با این حال، برخی از اقوام باقی ماندند، به این معنی که پیروزی قوم اسرائیل کامل نبود.

گاهی اوقات در حین رهایی، وقتی کسی برای شما دعا می‌کند، ممکن است احساس کنید که پیروزی کامل نیست. شاید چیزی از خداوند دریافت کنید، به ویژه وقتی کسی به شما خدمت می‌کند، اما همچنان احساس کنید که کار ناتمام است. شاید خدا می‌خواهد به شما یک شروع سریع بدهد، و حالا از شما بخواهد که در کنار او برای ادامه کار مبارزه کنید. اشتباهی که برخی افراد انجام می‌دهند این است که به دنبال خادم دیگری یا خدمتی با مسح قوی‌تر می‌گردند، در حالی که نقش خود را در نبرد و ایستادن بر کلام خدا نادیده می‌گیرند. پیروزی ناقص، به دلیلی به آن‌ها داده شده است.

ببینید خدا دربارهٔ اینکه چرا برخی از دشمنان باقی ماندند چه گفته است: «پس اینانند طوایفی که خداوند واگذاشت تا به واسطهٔ آن‌ها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همهٔ جنگ‌های کنعان را ندانسته بودند، تا طبقات بنی اسرائیل دانشمند شوند و جنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن را پیشتر به هیچ وجه نمی‌دانستند (این فقط برای این بود که نسل‌های جدید بنی اسرائیل یاد بگیرند جنگ را بشناسند، دست کم آن‌هایی که پیش از این، آن را نمی‌شناختند)» (داوران ۲-۱:۳). خدا برخی از پادشاهان دشمن را باقی گذاشت تا ببیند آیا اسرائیل با وجود دشمنانش همچنان از خدا اطاعت می‌کند یا خیر، و این کار برای آموزش به آن‌ها در زمینهٔ نبرد بود. من احساس می‌کنم گاهی وقتی کسی برای ما خدمت می‌کند، خدا صددرصد ما را رها نمی‌کند، زیرا نبردهایی وجود دارد که خدا می‌خواهد ما برای به کارگیری اقتدار روحانی خود، در راه آزادی بجنگیم. صحنه‌ای از فیلم سرگذشت نرنیا: شیر، جادوگر و کمد به یاد می‌آید، جایی که گرگ‌ها به پیتر حمله کردند و اصلان مداخله نکرد، بلکه به پیتر گفت که نوبت اوست که یاد بگیرد چگونه از شمشیرش استفاده کند. بیشتر ما وقتی چنین اتفاقی رخ می‌دهد، می‌ترسیم و برای رهایی به شخص دیگری که واعظ یا مرد خداست، تکیه می‌کنیم.

شاید شما پیروزی ناقصی به دست آورده‌اید. یک توصیه: ننشینید و منتظر چیز بیشتری نمانید. با جدیت به دنبال خدا بروید، در جستجوی پادشاهی خدا باشید، و خواهید دید که چگونه آن پیروزی ناقص به پیروزی کامل تبدیل می‌شود. بهترین بخش ماجرا این است که در این فرآیند، شما به یک سرباز تبدیل خواهید شد. این ذهنیت جدیدی که در خود پرورش می‌دهید، در مأموریت‌های آیندهٔ شما با خدا بسیار سودمند خواهد بود.

سلطنت در زندگی

ما مانند آدم، ما به تصویر و شباهت خدا آفریده شده‌ایم. خداوند ما را برکت داد تا بارور و زیاد شویم و بر زمین سلطه داشته باشیم (بنگرید به پیدایش ۱:۲۸). سلطه بر گناه و شیطان، حق ذاتی ماست. همانطور که پرنده باید پرواز کند و ماهی باید شنا کند، در ذات ماست که سلطنت کنیم. ما برای رهایی آفریده نشده‌ایم؛ بلکه برای سلطه آفریده شده‌ایم. رهایی فقط زمانی مطرح شد که از سلطه خود استفاده نکردیم. خدا می‌خواست انسان مانند خودش باشد. خدا بر آسمان‌ها حکومت می‌کند و سلطه بر زمین را به انسان داده است (بنگرید به مزامیر ۱۶:۱۱۵). خدا مالکیت زمین را به انسان نداد، بلکه سلطه بر آن را واگذار کرد (بنگرید به مزامیر ۱:۲۴).

این موضوع زمانی بروز پیدا کرد که خدا به آدم اجازه داد حیوانات را نامگذاری کند، زیرا نامگذاری به معنی تصاحب کردن است.

خداوند به ما تسلط بر زمین عطا کرد. او به ما سپرد که بر دشمن خود حکومت کنیم. بهشت بر روی زمین، به معنای نبود شیطان نیست، بلکه به معنای سلطه بر اوست. برای آنکه سلطه داشته باشیم، وجود دشمن لازم است. آدم نتوانست مار را بکشد، بلکه به حرفش گوش داد. وقتی آدم مرتکب گناه شد، خداوند جهان را تصاحب نکرد، بلکه شیطان تسلط پیدا کرد. به واسطه گناه، آدم اقتدار خود را به شیطان سپرد. به همین دلیل، شیطان توانست جهان را در هنگام وسوسه به عیسی پیشنهاد دهد (بنگرید به متی ۴:۹). خدا هرگز جهان را به شیطان نداد. جهان به انسان‌ها واگذار شده بود تا آن را اداره کنند، اما به واسطه گناه، این اقتدار به شیطان منتقل شد. حتی عیسی نیز این را تأیید کرد و شیطان را «حاکم این جهان» نامید (بنگرید به یوحنا ۱۲:۳۱).

آشوب و نابسامانی‌های زمین، نتیجه مستقیم سوء مدیریت انسان یا نداشتن اقتدار بر نیروهای تاریکی و گناه است. عیسی آمد تا آن اقتدار را از شیطان بازپس گیرد و دوباره به ما بازگرداند (بنگرید به لوقا ۱۹:۱۰). شاید تصور کنید که خدا وقتی دید ما بار نخست شکست خوردیم، دیگر ما را لایق اعتماد به سلطه نمی‌دانست؛ اما خدا بیش از آنکه ما به او ایمان داشته باشیم، به ما ایمان دارد. او به ما اعتماد کرده تا پادشاهی او را گسترش دهیم، قلمروی تاریکی را براندازیم، و اراده‌های کهن را زیر پا بگذاریم.

رهایی، هدف نهایی خدا نیست؛ بلکه ابزاری است برای بازگرداندن ما به جایگاه حقیقی ما در اقتدار، و آن اقتدار، سلطنت است. «زیرا اگر به سبب خطای یک نفر

و بواسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد، بوسیله یک یعنی عیسی مسیح» (رومیان ۵:۱۷). فیض و عطای عدالت خداوند برای آن است که ما در زندگی سلطنت کنیم، نه اینکه صرفاً از گناه و شیطان آزاد شویم. توانایی تو برای سلطنت و فرمانروایی، به اندازه شناخت تو از عطای عدالت عیسی و فراوانی فیض او است. شیطان به سبب گناه ما بر ما سلطه دارد، اما ما می‌توانیم به واسطه عدالت و فیض، بر او سلطنت کنیم. به رهایی از گناه بسنده نکنید. به قصد ابتدایی خدا برای زندگی خود که همان تسلط و فرمانروایی در زندگی است، بازگردید. فیض به ما عطا نشده است تا تنها در بقا بمانیم، بلکه تا در حیات خود شکوفا شویم.

دعا

«ای عیسی خداوند، از تو سپاسگزارم که عطیه عدالت و فراوانی فیض را به من بخشیده‌ای، تا نه تنها بقا پیدا کنم، بلکه در زندگی شکوفا شوم. حقیقت تو را در وجودم می‌پذیرم تا بتوانم در پیروزی و سلطنت قدم بردارم. ذهنم را بر اساس حقیقت تو درباره هویتم در جهان روحانی تازه می‌کنم. از حقیقت تو می‌خواهم که طرز فکر مرا از کمبود به فراوانی، از آشفتگی به معجزه، و از ترس به ایمان تغییر دهد.»

بازسازی ذهن

مادر من هنگام تولد من، دوران سختی را پشت سر گذاشت. بخشی از عصب بینایی من در فرآیند زایمان آسیب دید و در دوران نوزادی، مدت نسبتاً زیادی را در بیمارستان گذراندم. با این وجود، به لطف رحمت و فیض خدا، در نهایت به عنوان کودکی سالم بزرگ شدم. سال‌ها بعد متوجه شدند که یکی از پلک‌هایم ضعیف‌تر از دیگری است، و یکی از چشمانم هنگام نگاه به بالا مانند چشم دیگر حرکت نمی‌کند. در کودکی، این مسئله برایم مشکلی ایجاد نمی‌کرد؛ دیدم کامل بود و هیچ دردی در چشمانم احساس نمی‌کردم.

پیش از آمدن به ایالات متحده، وقتی حدود ۱۰ ساله بودم، یک پزشک در اوکراین، اولین جراحی چشمم را انجام داد. قرار بود این جراحی به چشم ضعیفم کمک کند تا وقتی چشم دیگر به بالا نگاه می‌کند، او هم بتواند نگاه کند. اما جراحی تأثیر چندانی نداشت، و مشکل همچنان باقی ماند. در مدرسه، زمانی که هنوز در اوکراین بودم، به من لقب‌هایی داده می‌شد که به چشمانم اشاره داشت. به تدریج احساس کردم که یک کودک ناقص هستم.

این احساسات وقتی که خانواده ما به آمریکا مهاجرت کردند، شدیدتر شد. من ۱۳ ساله بودم و وقتی در جمع مردم بودم، بیشتر منزوی و خجالتی می‌شدم. در ارتباط برقرار کردن با دیگران بسیار مشکل داشتم و به هر قیمتی از جشن تولدها دوری می‌کردم. حتی به خاطر شرم، از حضور در کلاس‌ها غیبت می‌کردم، چون

نمی‌خواستم جلوی مردم ارائه بدهم. احساس می‌کردم خدا در زمان آفرینش اشتباهی انجام داده است. تصور می‌کردم جهان بدون من جای بهتری خواهد بود. چون در خانواده‌ای با ایمان، و با والدینی قوی بزرگ شده بودم، هرگز به خودکشی فکر نکردم، اما از خدا خواستم حادثه‌ای رخ دهد که جانم را بگیرد و مرا از رنج‌هایم رها کند.

من گاهی با افرادی روبه‌رو می‌شدم که از من می‌پرسیدند: «چه بلایی بر سر چشمانت آمده؟»، و این باعث می‌شد احساس بسیار بدی داشته باشم. احساس می‌کردم تنها چیزی که در وجودم می‌بینند، همین نقص است. وقتی در جمع بودم، حس می‌کردم دیگران در کنارم راحت نیستند. باور داشتم که تقصیر مردم است که مرا طرد می‌کنند، و تقصیر خداست که مرا چنین آفریده است.

پس شروع به دعا برای شفای چشمانم کردم، با این تصور که اگر بدن فیزیکی من تغییر کند، احساسات درونی من هم تغییر خواهند کرد. یک عمل جراحی دیگر نیز در ایالات متحده انجام دادم، به امید اینکه ظاهر چهره‌م را تغییر دهد. اما متأسفانه آن عمل هم هیچ نتیجه‌ای نداشت. با این حال، حالا می‌خواهم بگویم، چه چیزی در من تغییر کرد. ذهنم دگرگون شد. در دوران نوجوانی، دردها و رنج‌های درونی خود را از طریق دعا تخلیه می‌کردم. هر روز بعد از مدرسه، حدود ۳۰ تا ۴۵ دقیقه را در اتاقم به دعا و پرستش می‌پرداختم. سپس کلام خدا را می‌خواندم. کتاب‌های مسیحی می‌خواندم و موعظه‌ها را روی نوار کاست گوش می‌دادم (در آن زمان نه پادکستی وجود داشت و نه ویدیوهای یوتیوب بود). من هر چهارشنبه روزه می‌گرفتم و با خواندن کتاب مقدس تغذیه می‌کردم؛ گاهی تا ۵۰ فصل در یک روز می‌خواندم.

به تدریج، اما به طور یقین، کلام خدا همراه با کمک روح القدس در وجودم زنده می‌شد. لایه به لایه، دروغ‌ها کنار گذاشته شده و با حقیقت جایگزین می‌شدند. منرا تم در مدرسه بهتر شد و دیگر از صحبت کردن در جمع خجالت نمی‌کشیدم یا نمی‌ترسیدم. واکنش مردم نیز نسبت به من تغییر کرد. امروز، وقتی صحبت می‌کنم یا کسی را ملاقات می‌کنم، دیگر درباره‌ی چشمانم چیزی نمی‌پرسند و برای بیشتر آن‌ها مهم نیست؛ دلیل بی‌تفاوتی آن‌ها این است که برای من نیز این موضوع آزاردهنده نیست. یاد گرفتم که بازسازی و نوسازی ذهن، زندگی ما را دگرگون می‌کند.

با سر بیرون آمدن

پولس رسول در رومیان ۱۲:۲ می‌گوید: ما با بازسازی و نوسازی ذهن خود دگرگون می‌شویم. بسیاری از ما فکر می‌کنیم که وقتی زندگی ما تغییر کند، ذهنمان

هم نوسازی می‌شود. اما حقیقت برعکس است. بیشتر ما در زمان تولد، نخست سرمان از رحم خارج می‌شود. اگر می‌خواهید از شرایط ناخوشایند، محدودیت شغلی یا رکود خدمت روحانی بیرون بیایید، ابتدا باید سرتان بیرون آید. وقتی ذهن شما تغییر کند، زندگی شما نیز متحول می‌شود. به یاد داشته باشید، هر جا که ذهن شما برود، زندگی شما نیز به دنبال آن خواهد رفت. وقتی رهایی را تجربه می‌کنید، باید ذهن شما از بردگی به فرزندی، و از بردگی به سربازی تغییر پیدا کند. حتی اگر همان حملات گذشته تکرار شود، این بار از دیدگاهی دیگر نگاه خواهید کرد. من به کلیسای مان چنین می‌گویم، «تو بیماری نیستی که بخواهد شفا پیدا کند، تو یک انسان سالم هستی که با بیماری می‌جنگد.» «تو اسیری نیستی که بخواهد آزاد شود، تو یک انسان آزاد هستی که با اسارت می‌جنگد.» «تو گناهکاری نیستی که بخواهد مقدس شود، تو یک قدیس هستی که با گناه می‌جنگد.» بیماری، گناه و اسارت، هویت من نیستند. حالا - در مسیح هستم - این هویت تازه من است - و هرچه بر سر راهم قرار گیرد، به واسطه جایگاهم در او، بر آن غلبه خواهم کرد.

نخست نور و سپس خورشید

خدا با ایمان عمل می‌کند، و ایمان به شیوه تفکر ما مربوط است. روح القدس از طریق ذهنی بازسازی و نوسازی شده در زندگی ما عمل می‌کند. خدا این الگو را از همان ابتدا در آفرینش زمین بنیان کرد. «و زمین تهی و بایر بود، و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفت» (پیدایش ۱:۲). وضعیت زمین تهی، تاریک و بی‌شکل بود. شاید حالا زندگی تو نیز همین گونه باشد - خالی، تاریک و بی‌هدف. اما همانگونه که درباره زمین صدق می‌کرد، درباره زندگی شما بعنوان یک ایماندار نیز صادق است. با وجود حضور روح القدس، هنوز خلقت آغاز نشده بود و زمین شکل و نظم مشخصی نداشت. فقط تهی و تاریک بود. روح القدس معجزه آفرینش را انجام نداد تا زمانی که خدا کلامی فرستاد.

همانطور که پیشتر گفتم، بازسازی ذهن بیرون از حقیقت رخ نمیدهد. روح القدس حقیقت را به کار می‌گیرد تا ذهن ما را دگرگون کند، و این دگرگونی به تغییر در زندگی ما منجر می‌شود. «و خدا گفت: روشنایی بشود. و روشنایی شد. و خدا روشنایی را دید که نیکوست، و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت. خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام و صبح بود، روزی اول» (پیدایش ۱:۳). خداوند در روز نخست ابتدا نور را آفرید. زمانی که جوان تر بودم و کتاب مقدس

را دقیق نمی‌خواندم، تصور می‌کردم، چون خدا نور را آفرید، پس خورشید، ماه و ستارگان را نیز در همان روز نخست خلق کرده است. اما بارشده سن و ایمانم و مطالعه دقیق‌تر کتاب مقدس، متوجه شدم که خورشید، ماه و ستارگان در روز چهارم آفریده شدند (بنگرید به پیدایش ۱۹-۱:۱۴). پرسشی پیش می‌آید که اگر خورشید، ماه و ستارگان در روز چهارم خلق شدند، پس نور روز نخست از کجا آمده بود؟

در جهان طبیعی، نوری بدون خورشید وجود ندارد. اما خداوند در همان ابتدای کتاب مقدس، چیزی را نشان داد که برخلاف درک طبیعی ماست. در جهان ما، نور بدون خورشید معنا ندارد، اما در جهان خدا، خورشید بدون نور نمی‌تواند وجود داشته باشد. در جهان ما، تازمانی که فرزند نداریم، پدر نیستیم؛ اما در جهان خدا، ابتدا پدر می‌شویم و سپس صاحب فرزند می‌شویم (برای مثال، ابراهیم پیش از داشتن فرزند به عنوان پدر شناخته شد). در جهان ما، ابتدا می‌جنگیم تا پیروز شویم؛ اما در جهان خدا، نخست پیروزی عطا می‌شود و سپس جنگ آغاز می‌شود. در جهان ما، انسان پس از انجام اعمال درست، عادل شمرده می‌شود؛ اما در جهان خدا، ابتدا عدالت عطا می‌شود تا انسان قادر به انجام کارهای درست باشد. اغلب، وقتی زندگی مان تغییر می‌کند، حال و افکارمان نیز تغییر می‌کند؛ اما در جهان خداوند، نخست باید ذهن مان تغییر کند و سپس زندگی مان دگرگون شود.

همانطور که می‌بینی، طرز تفکر خدا با ما متفاوت است. اگر می‌خواهیم با خدا همراه شویم، باید یاد بگیریم مثل او بیندیشیم. اگر نور از خورشید نیامد، پس از کجا آمد؟ پاسخ ساده است، «آنگاه خدا گفت» (پیدایش ۳:۱). کلام خدا، نور را پیش از خورشید آفرید؛ کلام خدا چیزی را به وجود آورد که بدون خورشید، ماه یا ستارگان، نباید وجود می‌داشت. بیشتر ما در دعاهای مان، از خدا می‌خواهیم خورشید را به زندگی ما بیاورد. این خورشید ممکن است در قالب شفا، گشایش راه، یا نجات عزیزانمان جلوه کند. گاهی در درون شکست خورده‌ایم؛ پر از منفی‌اندیشی، شک و ترس هستیم. باور داریم که به محض اینکه خدا معجزه‌ای به زندگی ما بیاورد، وضعیت احساسی و ذهنی ما به سرعت تغییر خواهد کرد.

تا به حال به این فکر کرده‌اید که شاید خداوند قصد دارد معجزه را ابتدا در ذهن شما به وسیله قدرت کلام و روح خود بیاورد؟ داستان آفرینش جهان به ما می‌آموزد که پیش از آنکه خورشیدی در زندگی ما بدرخشد، باید پیش از آن، نوری در ذهن ما باشد. ذهن شما باید پیشاپیش با واقعیت معجزه پر شده باشد، حتی اگر این واقعیت هنوز در شرایط بیرونی دیده نشود. کلام خدا باید چنان در روح شما حقیقی شود که دنیای درونتان را تغییر دهد، انگار که نتیجه مطلوب را در زندگی خود از پیش دریافت

کرده‌اید. کلام خدا صرفاً برای پر کردن ذهن با اطلاعات نیست، بلکه به این منظور داده شده است که روح القدس بتواند از آن برای آوردن مکاشفه استفاده کند. به زبان ساده، کلام خدا چنان واقعی می‌شود که نحوه فکر کردن و احساس تورا تغییر می‌دهد.

ایمان امیدواری نیست، بلکه داشتن است

دنیای شما زمانی تغییر می‌کند که اجازه دهید، کلام خدا، اندیشه و جان شما را تغییر دهد. رنج انسان‌ها ناشی از اندیشه‌های نادرست است. بسیاری بیشتر دعا می‌کنند اما در حقیقت، آزادی از حصارهای ذهنی صرفاً با دعا‌های بیشتر برای رهایی حاصل نمی‌شود، بلکه از طریق حقیقت کلام خدا به دست می‌آید.

من و همسرم هدف داریم که هر سال یک خودرو اهدا کنیم. این کار را چهار سال پیش شروع کردیم و تا سال ۲۰۱۸، شش خودرو اهدا کرده‌ایم. این به خاطر ثروتمند بودن ما نیست، بلکه چون باور داریم خدا می‌خواهد ما بیشتر به خاطر بخشندگی خود شناخته شویم تا ثروتمان. دومین خودرویی که اهدا کردیم، یک تویوتای کمری زیبا بود. تصمیم گرفتیم زوجی از کلیسای خود را که قرار بود اولین فرزند خود را به دنیا بیاورند، و به تازگی در یک حادثه رانندگی خودروی خود از دست داده بودند، مورد برکت قرار دهیم. می‌دانستیم آن‌ها دنبال خودرو بودند، بنابراین بدون تأخیر، به سرعت، ماشین را به آن‌ها دادیم. این تصمیم را روز شنبه گرفتیم و روز بعد، یکشنبه، آن‌ها را برای ناهار دعوت کردیم و اعلام کردیم که می‌خواهیم با خودروی خود به آن‌ها برکت دهیم. آن‌ها بسیار تحت تأثیر قرار گرفتند و گریه کردند. در آن زمان، ارزش خودرو حدود ۱۰ هزار دلار بود و هدیه بسیار خوبی بود. به آن‌ها گفتیم، کلیدهای خودرو را کمی بعد به آن‌ها خواهیم داد، چون من می‌خواستم سپر را تعویض کنم، روغن را عوض کنم و چند تعمیر کوچک انجام دهم تا بهترین هدیه را به آن‌ها بدهیم.

پس از شنیدن این خبر، آن زوج، خانه ما را در حالی ترک کردند که گویی مالک آن خودرو بودند، هرچند هنوز نتوانسته بودند آن را با خود ببرند. نه ماشین و نه کلید ماشین را گرفته بودند، بلکه فقط وعده‌ای بود که به ایشان داده شده بود. همین وعده باعث شد که با اطمینان بدانند آن خودرو متعلق به آن‌هاست. دیگر دنبال خرید ماشین نبودند و هیچ نگرانی بابت وسیله نقلیه نداشتند. مطمئن بودند که ماشینی خوب در راه است. چه چیزی باعث شد در درون خود، مالک آن خودرو باشند؟ وعده من، کلام من. خدا نیز می‌خواهد ما وعده‌های او را همین گونه باور کنیم. او می‌خواهد واقعیتی

نو در درون ما بوجود بیاورد، بر پایه آنچه خود گفته است؛ و آنگاه آن واقعیت را به عرصه زندگی بیرونی ما خواهد آورد. یک ماه بعد، در جلسه دعای شب جمعه، مدارک و کلیدها را به آن‌ها تحویل دادم. آن‌ها، آن روز با خودرو رانندگی کردند، اما در واقع، خودرو را همان روزی دریافت کرده بودند که من آن را به آن‌ها وعده داده بودم. ایمان، امید داشتن به وقوع چیزی نیست؛ بلکه داشتن آن در درون خود، پیش از آن است که در بیرون ظاهر شود. این قدرت ذهنی، بازسازی و نوسازی شده است.

ایمان، سند مالکیت است

«و ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده» (عبرانیان ۱: ۱۱). واژه «اعتماد» از واژه یونانی *hupostasis* (هوپوستاسیس) گرفته شده است که به معنای سند مالکیت است. زمانی که سند مالکیت خانه یا خودرویی را دریافت می‌کنید، شما از نظر قانونی مالک آن هستید، حتی اگر هنوز آن را به طور فیزیکی در اختیار نداشته باشید. به واسطه قدرت کلام خدا، روح القدس وعده را در درون شما واقعی می‌کند، و شما را مالک آنچه وعده داده شده است می‌گرداند. شک، تنها آنچه را که در اختیار دارید می‌بیند. امید، به آنچه ممکن است، بر اساس کلام عمومی خدا، چشم می‌دوزد. اما ایمان، واقعیتی شخصی از آن وعده است که از طریق شنیدن مستقیم آن از خدا، در قلب شما حقیقی می‌شود.

ذهنی بازسازی شده و ایمانی استوار، دست در دست هم می‌دهند تا حصارهای ذهنی زندگی ما را در هم بشکنند؛ همان موانعی که مانع رسیدن ما به آزادی کامل در خدا هستند.

وقتی خدا در درون شما عمل می‌کند، افکار و احساسات و نگرش‌های تازه‌ای زاده می‌شود. حتی اگر تغییری در ظاهر زندگی خود نبینید، از ایمان و حقیقت خدا دست نکشید. زیرا حقیقت او خیلی نیرومندتر از واقعیت‌های گذراست. واقعیت‌ها تغییر می‌کنند، اما حقیقت، جاودانه است. اگر خدا «روز نخست» را با تاباندن نور در ذهن تو آغاز کرده باشد، یقین داشته باش که «روز چهارم» نیز فرا خواهد رسید، روزی که در آن، معجزه خورشید و ماه و ستارگان را خواهی دید. به یاد داشته باشید: شما تنها در صورتی می‌توانید سلامت و کامیابی داشته باشید که جان‌تان کامیاب باشد (بنگرید به یوحنا سوم ۱: ۲). خداوند خواهان تغییر حقیقی است، که از درون آغاز شود و در سلامت، دارایی و روابط جاری شود.

قدم نخست برای بازسازی ذهن

منتظر معجزه‌ای بیرونی برای تغییر و دگرگونی ذهنیت خود نباشید. تازمانی که آشوب ذهنی خود را با کلام خدا پاک نکنی، آن معجزه‌ها رخ نخواهند داد. بازسازی و نوسازی ذهن ثمربخش نیست، اگر کسی چنین بهانه‌ای را باور داشته باشد: «ذهن من منفی است چون زندگی من سخت است.» آیا تا به حال فکر کرده‌اید، شاید دلیل سختی زندگی شما این است که ذهن شما اینقدر منفی است؟ اگر ذهن شما آشفته باشد، معجزه‌ای پایدار در زندگی شما رخ نخواهد داد.

ذهن خود را فرش عبور شیطان نکن؛ بلکه آن را شاگرد و پیروی کلام خدا بساز. زمینی که پرندگان دانه را ربوندند، همان زمینی بود که در کنار راه قرار داشت (بنگرید به متی ۱۳:۴). اجازه نده شیطان همچون رهگذری بر ذهن تو قدم بزند. وقتی این اجازه را بدهی، کلام خدا فرصتی برای ایجاد تغییر نخواهد داشت - پرندگان آن را از قلب تو خواهند دزدید.

اسرائیل فکر می‌کرد با معجزات بیشتر، ذهن آن‌ها تغییر خواهد کرد، اما بیشتر آن‌ها در بیابان جان سپردند، هرچند بیشتر از هر نسل دیگری معجزات را دیده بودند. فریسیان نیز به همین دروغ باور داشتند؛ اینکه اگر عیسی چند معجزه دیگر انجام دهد، آنگاه باور خواهند کرد که او پسر خداست. با وجود همه کارهای ماوراء الطبیعی عیسی، از جمله رستاخیز مردگان، آن‌ها هنوز قانع نشدند.

اشتباه نکنید، ما به معجزه نیاز داریم، اما معجزات به تنهایی ذهن ما را تغییر نمی‌دهند، مگر آنکه با تواضع و آمادگی، کلام خدا را معیار زندگی خود قرار دهیم. به یاد داشته باش، همان خورشیدی که یخ را ذوب می‌کند، خاک رس را نیز سخت می‌سازد. معجزه‌ها نیز چنین هستند - برای کسانی که به دنبال کلام خدا هستند، معجزات ایمانشان را تقویت می‌کند، اما برای کسانی که از سپردن حکومت کلام خدا بر زندگی خود سر باز می‌زنند، معجزات هیچوقت کافی نیستند. هر زمان از سرزنش شرایط بیرونی دست بکشید، قدرت خدا در درون شما جاری خواهد شد.

قدم دوم برای بازسازی ذهن

دست از باور این دروغ بردار که نمی‌توانی افکارت را کنترل کنی. دومین دروغی که باید از آن توبه کرد این است، من کنترلی بر افکارم ندارم، آن‌ها مرا کنترل می‌کنند. این بهانه‌ای سست است و مطابق با کتاب مقدس نیست. کتاب مقدس به ما فرمان

می‌دهد که: «در آن‌ها تفکر کنید» (فیلیپیان ۴:۸)؛ «...روز و شب در آن تفکر کن» (یوشع ۱:۸)، و نیز می‌گوید: «روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند» (مزمور ۱:۲). به روشنی پیداست که خدا از ما انتظار دارد افکار خود را آگاهانه انتخاب کنیم، نه آن‌که اجازه دهیم افکارمان توسط چیز دیگری انتخاب شوند. اما در عمل، این کار چگونه ممکن است؟ حقیقت آن است که ذهن ما همواره در معرض حمله است، چرا که میدان جنگ است، نه زمین بازی. و زمانی که مسیحی، روح خود را با روح القدس پیوند می‌دهد، روح او روز به روز قدرتمندتر می‌شود.

ذهن یک خادم است، یا برای روح، یا برای جسم شما. زمانی که روح ضعیف باشد، ذهنت برای جسم کار می‌کند و افکار منفی را به گردش درمی‌آورد اما زمانی که با همنشینی مستمر با روح القدس، روح را تقویت می‌کنیم، ذهن تحت تأثیر کلام خدا و روح القدس که در ماست قرار می‌گیرد. در این حالت، ما اختیار داریم که یا بر امور الهی بیندیشیم، یا اجازه دهیم ذهن با جریان زندگی حرکت کند.

هر کشوری مرزبانی دارد که وظیفه آن، جلوگیری از ورود افراد بصورت غیرقانونی است. این کار برای حفاظت و امنیت آن کشور انجام می‌شود. به همین ترتیب، شما نیز باید در ذهن خود یک مرزبانی ایجاد کنید، تا از ورود و اقامت افکار تروریستی شک، ترس و منفی‌نگری به ذهن شما جلوگیری کند. این افکار، تنها آسیب و زیان برای زندگی شما به دنبال دارند.

قدم سوم برای بازسازی ذهن

آنچه ذهن خود را با آن تغذیه می‌کنید، به طرز فکر شما تبدیل می‌شود، و بدون تغییر محتوای ذهن، تغییر طرز فکر ممکن نیست. معمولاً وقتی حقیقتی درباره شکستن حصارهای ذهنی یا بازسازی و نوسازی فکر می‌شنویم، بلافاصله در تلاش برای تغییر ذهنیت خود برمی‌آییم؛ اما خیلی زود متوجه می‌شویم که این کار آسان نیست.

طرز فکر چیزی است که شما را کنترل می‌کند؛ اما ذهن، چیزی است که شما باید آن را کنترل کنید. تنها راه تغییر تفکر پیشفرض و خودکار، این است که ذهن آگاه خود را با حقایق تازه‌ای از کلام خدا پر کنید. زمانی که ذهن آگاه از این حقیقت لبریز شود، این جریان به ناخودآگاه سرریز خواهد شد.

نود و پنج درصد از رفتارهای ما به صورت خودکار انجام می‌شود. به همین دلیل است که هدف‌گذاری می‌کنیم، اما به آن نمی‌رسیم. هدف‌گذاری کار ذهن آگاه است، اما تحقق اهداف بر عهده ذهن ناخودآگاه است. ذهن ناخودآگاه، بیشترین بخش از

مغز را به خود اختصاص می‌دهد و بر پایه منطق عمل نمی‌کند؛ به همین دلیل، هر آنچه را که ذهن آگاه بارها به آن بگوید، باور خواهد کرد.

مهم است که ذهن خود را با کلام خدا تغذیه کنیم. روح القدس این اطلاعات را به مکاشفه تبدیل می‌کند، و به زودی این مکاشفه به طرز فکر تازه ما تبدیل می‌شود. هر بار که به روح القدس فرصت دهیم تا از کلام خدا مکاشفه‌ای بیاورد، یقین داشته باشیم که آن مکاشفه به تحقق و عینیت تبدیل شده و نتایجی آشکار در زندگی ما به بار خواهد آورد.

پیش از آنکه تحقق ظاهری در شرایط زندگی ما بوجود بیاید، باید اجازه دهیم روح خدا، مکاشفه را در درون روح ما جاری کند.

در نهایت، این باید به صورت یک تمرین مستمر باشد. برای آنکه روح القدس مکاشفه را آشکار کند، لازم است ذهن خود را تا حد امکان با کلام خدا پر کنید. کتاب مقدس را بخوانید، حفظ کنید و در آن تأمل نمایید، به پادکست‌های مسیحی گوش دهید و کتاب‌های مسیحی را مطالعه کنید. وقتی ذهن خود را با حقیقت پر کنید، روح القدس آن را زنده ساخته، طرز فکر شما را تغییر داده و زندگی شما را متحول خواهد نمود.

قدم چهارم برای بازسازی ذهن

به آنچه باور دارید اعتراف کنید، نه آنچه را احساس می‌کنید. ما مالک همان چیزی می‌شویم که بر زبان می‌آوریم. نجات را از طریق اعتراف به عیسی به عنوان خداوند زندگی خود به دست می‌آوریم و وعده‌های خدا را با زبان خود تصاحب می‌کنیم. اگر تنها آنچه را احساس می‌کنی یا می‌بینی، اعتراف کنید، به ایمان خود آسیب می‌زنید و افکار منفی را از ذهن خود نمی‌رانید.

وقتی خدا جهان را در تاریکی، تهی و بی‌شکل دید، از کلماتش برای توصیف وضعیت استفاده نکرد، بلکه قدرت کلام خویش را به کار برد تا آن وضعیت را تغییر دهد. دهان خود را همچون دماسنج به کار نبرید که تنها شرایط موجود را نشان دهد، بلکه اجازه دهید، کلام خدا دهان شما را به دماساز تبدیل کند، تا با اعتراف به آنچه خدا می‌گوید، دمای زندگی شما را تغییر دهد.

خداوند به یوشع فرمان داد: «این کتاب تورات از دهان تو دور نشود» (یوشع ۱:۸). یوشع نه تنها باید کتاب را می‌خواند و مطالعه می‌کرد، بلکه باید آن را به زبان می‌آورد. عیسی نیز هنگام وسوسه شدن در بیابان توسط شیطان، چنین کرد. به احتمال زیاد، شیطان عیسی را همانگونه وسوسه کرد که ما را نیز وسوسه می‌کند - با

افکار. عیسی برای مقابله با تیرهای شیطان، تنها به فکر کردن به کلام بسنده نکرد، بلکه آن را بر زبان آورد.

وقتی افکار شریر به ذهن شما حمله می‌کنند. این قدرت زیادی ایجاد می‌کند که دهانت را باز کنی و مطابق با کلام خدا، نه احساسات یا وضعیت فعلی، سخن بگویی. همانطور که در یونیل ۱۰:۳ آمده است، «مرد ضعیف بگوید: من قوی هستم.» همیشه آنچه را احساس می‌کنید به زبان نیاورید، زیرا ذهنتان تغییر نخواهد کرد. بیاموزید که به جای احساسات، کلام خدا را بر زبان بیاورید.

قدم پنجم برای بازسازی ذهن

در برابر افکار منفی مقاومت کنید و از افکار مثبت حمایت کنید. افکار مثبت بدون حمایت دوام نمی‌آورند، و افکار منفی بدون مقاومت از بین نمی‌روند. در متی ۱۳، مثل‌های عیسی درباره بذر، زمین و بذریاش نشان می‌دهد که امور بد مانند علف‌های هرز باید ریشه‌کن شوند و دانه‌های خوب کاشته شوند. همه دانه‌های خوب نیاز به پرورش دارند تا جوانه بزنند. اما برای دانه بد نیازی به تلاش نیست؛ خودش به خودی خود رشد می‌کند. متأسفانه دانه خوب چنین نیست. افکار نیز چنین‌اند: اگر به حال خودرها شوند، افکار بد باقی می‌مانند و افکار خوب نمی‌مانند. ما باید جایگاهی برای کلام خدا در دل‌های خود باز کنیم و با به اسارت درآوردن افکار شیطانی و تسلیم کردن آن‌ها به مسیح، در برابر آن‌ها مقاومت کنیم (بنگرید به دوم قرن‌تیا ۵:۱۰).

کتاب مقدس، ذهن را همچون یک کشتی توصیف می‌کند که به دنبال لنگرگاه است. شما نمی‌توانید جلوی کشتی‌های بد که در دریا رفت و آمد می‌کنند را بگیرید، اما می‌توانید اجازه ندهید که این افکار در بندرگاه ذهن شما لنگر بیندازند (بنگرید به ارمیا ۴:۱۴؛ تثنیه ۹:۱۵).

گفته‌اند: نمی‌توانید مانع پرواز پرندگان بر فراز سرتان شوید، اما می‌توانید اجازه ندهید در میان موهای‌تان آشیانه بسازند. افکار بد می‌آیند، اما اگر با حقیقت کلام خدا بر ضد آن‌ها سخن بگوییم، ماندگار نخواهند شد.

قدم ششم برای بازسازی ذهن

فرآیند را جشن بگیرید. تغییر ذهن زمان‌بر است. فکر می‌کنم دلیلی دارد که خدا آفرینش جهان را در شش روز، و نه در یک روز، انجام داد. او می‌خواست به ما

بیاموزد چگونه از مسیر تغییر، عبور کنیم.

در هر روز، کاری عظیم انجام می‌شد، و خدا آن روز را با جشن گرفتن آنچه انجام شده بود به پایان می‌برد، نه با شکایت از آنچه هنوز انجام نشده بود. در روز سوم، در حالی که هنوز کارهای بسیاری باقیمانده بود، خدا دید که آنچه انجام شده نیکوست. او به آنچه هنوز ناتمام بود نگاه نکرد. کارهای بسیاری همچنان در پیش بود، اما خدا برای آنچه که به انجام رسیده بود، جشن گرفت.

بازسازی و نوسازی ذهن زمانی رخ می‌دهد که پیروزی‌های کوچک را جشن بگیریم و بر آنچه خدا در حال انجام آن است تمرکز کنیم، نه بر آنچه به ظاهر انجام نمی‌دهد. همچنین نباید فراموش کرد که خدا هیچ وقت، روند نامرتب آفرینش را با آسمان باشکوهی که در آن ساکن است مقایسه نکرد. شیطان تلاش می‌کند، روند بازسازی ذهن شما را با وسوسه مقایسه کردن پیشرفت شما با دیگران بر هم زند.

در مسیر زندگی، هر یک از ما در روزی متفاوت از آفرینش قرار داریم. همه در یک نقطه نیستیم. باید چشم بر خالق بدوزیم و خود را با دیگران مقایسه نکنیم؛ زیرا مقایسه رضایت را می‌کشد. ما تشویق می‌شویم که در این مسیر، چشم خود را به عیسی بدوزیم و نه به دیگر دونده‌ها، تا خود را با مسیر آن‌ها مقایسه کنیم. بزرگ‌ترین شادی زندگی این است که بدانی چه کسی هستی و چه کسی نیستی، با مسیر و هویتی که خدا برای تعیین کرده راحت باشی و در آن شادمان زندگی کنی، حتی اگر به نظر برسد از دیگران عقب‌تر هستی.

تو در خدا کامل هستی. نیازی نیست خودت را با دیگران مقایسه کنی. مقایسه به شکایت می‌انجامد و شکایت می‌تواند، باعث شکستن فرمان دهم، یعنی حرص و حسد ورزیدن، شود. حرص و حسد، روند خلاقانه خدا در بازسازی ذهن شما را می‌کشد. اگر چمن همسایه ات سبزتر از چمن توست، چمن خود را آب بده. بهترین نسخه‌ای از خودت باش که دنیا تا حالا دیده است. به یاد داشته باش، آنچه خدا آغاز کرده، به پایان نیز خواهد رساند (بنگرید به فیلیپیان ۱:۶). او هنوز کارش با شما تمام نشده است.

قدم هفتم برای بازسازی ذهن

انتظار معجزه داشته باش. انتظار وقوع اتفاق نیکو، انتخابی بر پایه ایمان است. انسانی که ذهن او بازسازی شده، انتظارات مثبت را در صدر افکار خود قرار می‌دهد. اجازه ندید تخیلات شما، صحنه‌هایی را مانند شدت گرفتن بیماری، فروپاشی روابط، شکست در تجارت و موارد مشابه بسازند، که در آن‌ها اوضاع برای شما بد می‌شود.

آن تصورات منفی را با وعده‌های کلام خدا جایگزین کن.

داستان خنده داری دربارهٔ یک زوج جوان وجود دارد. زن به طور مرتب این احساس را داشت که کسی در خانهٔ آن‌ها است و می‌خواهد آن‌ها را بدزد. او از همسرش می‌خواست که خانه را بررسی کند. مرد خانه را می‌گشت اما کسی را پیدا نمی‌کرد. این وضعیت هفته‌ها ادامه داشت، تا اینکه مرد از اینکه همیشه مجبور بود بلند شود و خانه را بگردد خسته شد، در حالی که هر بار خانه امن و مطمئن بود. اما به خاطر احترام به همسرش، همچنان خانه را می‌گشت و بررسی می‌کرد. یک بار در جریان همین بررسی‌های شبانه به در خواست همسرش، مرد با کمال تعجب دزد را در خانه دید. دزد به او گفت سر و صدا نکند و همهٔ وسایل با ارزش را به او بدهد. پس از اینکه مرد آنچه را که دزد خواسته بود، به او داد، از دزد خواست که زود خانه را ترک نکند و به جای آن، با همسرش ملاقات کند، چون او سال‌ها منتظر او بوده است. انتظارات بستر به وجود آمدن معجزه‌ها هستند. بعضی صبح که بیدار می‌شوند، با احساسی منفی و بدبینانه نسبت به روز پیش رو، از خواب برمی‌خیزند. اگر چنین احساسی داری، بدان که این از طرف شیطان است. دوباره بخواب و بیدار شو، تا وقتی که با احساسی مثبت برخیزی، بدان که خدا نیکوست و نقشه‌های خوبی برای تو دارد. اگر پیوسته افکار بد را می‌پذیری که اتفاقی خواهد افتاد، در حقیقت، ایمان خود را برای مشکلات آزاد می‌کنی. من انتخاب می‌کنم که بر خدا توکل کنم و منتظر فیض و رحمت او باشم، نه حوادث، جریمه‌ها یا هرج و مرج.

آیا این به آن معناست که هیچوقت روزهای بد نخواهیم داشت؟ نه! اما در انتظار آنها زندگی نخواهیم کرد.

دعا

«ای روح القدس عزیز، تو حالا بر فراز زندگی من پرواز می‌کنی. همهٔ آنچه می‌بینم تاریکی است؛ همهٔ آنچه احساس می‌کنم، خلأ است. کلام تو را به عنوان مرجع نهایی زندگی خود می‌پذیرم. از تو می‌خواهم آنچه در کتاب مقدس آموخته‌ام را به مکاشفه‌ای در قلبم تبدیل کنی. ای روح القدس، تحقق کلام خدا را در زندگی من ظاهر ساز. اجازه بده، واقعیت من با حقیقت تو هم سطح شود.»

در شعله ایمان بمان

مرد ثروتمندی بود که به دنبال راننده‌ای برای خانواده خود می‌گشت. این ماجرا مربوط به روزگاری است که مردم با درشکه‌های اسب‌کش سفر می‌کردند. آن مرد ثروتمند تصمیم گرفت سه داوطلب را بیازماید تا مهارت خود را نشان دهند. او آن‌ها را به لبه صخره‌ای بلند برد و از آن‌ها خواست درشکه خالی را در امتداد آن برانند. راننده اول، درشکه را تا حد ممکن به لبه صخره برد. این کار همه را تحت تأثیر قرار داد.

راننده دوم حتی بیشتر به لبه صخره نزدیک شد، تا جایی که یکی از چرخ‌های درشکه، در زمان حرکت از صخره آویزان بود. خانواده مرد ثروتمند با خود گفتند: «قطعاً کسی نمی‌تواند از این بهتر عمل کند.»

راننده سوم تا حد امکان از صخره فاصله گرفت. او توضیح داد که وقتی قرار است خانواده مرد ثروتمند را جا به جا کند، بهترین کار این است که آن‌ها را تا حد ممکن از خطر دور نگه دارد. در نهایت، همین راننده استخدام شد.

در مسیر همراهی با مسیح، دو دسته انسان وجود دارند. گروهی که تا حد امکان به لبه پرتگاه نزدیک می‌شوند، و گروهی دیگر که تلاش می‌کنند تا جای ممکن از پرتگاه گناه فاصله گرفته و به مسیح نزدیک‌تر شوند. پرسش‌هایی که امروزه جوانان درباره گناه جنسی مطرح می‌کنند، معمولاً چنین است: «مرز مجاز پیشروی تا

کجاست؟» یا «مرز کجاست؟». این نوع پرسش‌ها نشان می‌دهد که نسل ما بیشتر مشتاق دانستن این است که تا چه اندازه می‌تواند به جهنم نزدیک شود بی‌آنکه وارد آن شود، تا اینکه بخواهد به خدا نزدیک‌تر شود.

من همیشه به جوانان می‌گویم که پرسش اشتباهی می‌پرسند. فرض کنید می‌دانم که کلام خدا، زنا را گناه می‌داند. این همان پرتگاهی است که می‌خواهم در ازدواج از آن دور بمانم. حال اگر از همسرم بپرسم: «آیا اشکالی دارد اگر با زن دیگری وقت بگذرانم؟ مشکلی هست اگر مدام به زنی دیگر پیام بدهم؟ اگر در جمع دستش را بگیرم چطور؟ یا اشکالی دارد اگر قبل از خواب او را ببوسم؟ یا حتی اگر بدون رابطه جنسی در کنار او بخوابم؟». فکر می‌کنید واکنش همسرم چه خواهد بود؟ آیا منطقی است که بگوید: «تا وقتی از مرز زنا عبور نکرده‌ای، اشکالی ندارد؟» برعکس، همسرم از پرسیدن این سؤال‌ها به شدت عصبانی می‌شود! هدف و پرسش‌هایی که دارم، باید این باشد که چقدر می‌توانم به او نزدیک شوم، نه اینکه چقدر می‌توانم به پرتگاه زنا نزدیک شوم بدون آنکه از او جدا شوم. خدا می‌خواهد که ما اولویت خود را، در جستجوی او قرار دهیم، نه اینکه تنها از پرتگاه سازش دوری کنیم.

دوری از دره

هیچ کس ناگهان تصمیم‌های کاملاً اشتباه نمی‌گیرد؛ بلکه با گرفتن تصمیم‌های کوچک و ناپخته به آنجا می‌رسد. ما معمولاً رفتارهای ناپخته را توجیه می‌کنیم چون اغلب کاملاً اشتباه نیستند. اگر نمی‌خواهی در دره گناه سقوط کنی، باید از پا گذاشتن روی خط سفید تصمیم‌های ناپخته خودداری کنی.

به یاد داشته باش، بیشتر تصمیم‌های ناپخته همیشه گناه به حساب نمی‌آیند، به همین دلیل، ما به خود بهانه می‌دهیم تا تا حد امکان به گناه نزدیک شویم، اما خیلی زود دیر می‌شود.

وقتی داوود زنا کرد، این کار به گناه قتل منجر شد. زنا ناگهانی اتفاق نیفتاد، بلکه نتیجه چندین تصمیم ناپخته بود. داوود ابتدا از خط و مسیر هشدار عبور کرد و سپس به زنا سقوط کرد.

وقتی زمان جنگ پادشاهان فرا رسید، داوود که برای رهبری اسرائیل در میدان نبرد مسح شده بود، تصمیم گرفت در خانه بماند. آیا نرفتن داوود به جنگ اشتباه بود؟ اینطور فکر نمی‌کنم! اما ماندن در خانه در حالی که سپاهش در میدان نبرد بود، تصمیمی ناپخته و ناعقلانه بود. یک تصمیم ناپخته، به تصمیم‌های ناپخته‌تری منجر شد. داوود در خانه ماند و «در وقت عصر که داوود از بسترش برخاسته، بر

پشت بام خانه پادشاه گردش کرد» (دوم سموئیل ۲: ۱۱). این نکته را در نظر داشته باشید: داوود در خانه ماند، تمام روز خوابید و عصر از خواب برخاست. درست است که او پادشاه بود، اما خوابیدن تمام روز - اگرچه گناه نیست - برای پادشاهی که باید مراقب مملکتش باشد، نشانه حکمت نیست.

یک تصمیم ناپخته به تصمیمی دیگر منجر شد، و او زنی را دید که در حال غسل کردن بود. دیدن آن صحنه، به خودی خود گناه نبود؛ امری طبیعی بود. اما خطا از آنجا آغاز شد که به او خیره شد و سپس او را به خانه خود دعوت کرد. داوود در باتلاقی از دروغ، فریب و ویرانی گرفتار شد و بهای سنگینی پرداخت. اگر نمی‌خواهی بار دیگر به گناهان گذشته خود بازگردی، از کارهایی که عاقلانه و حکیمانه نیستند، پرهیز کن.

باکره‌های نادان

داستان ده باکره را یادتان هست؟ نصف آن‌ها عاقل و نصف دیگر نادان بودند (بنگرید به متی ۲۵). پنج باکره نادان باکرگی خود را از دست ندادند. آن‌ها هیچ کار نادرستی انجام ندادند، اما کاری که انجام دادند، ناپخته و غیرعاقلانه بود و همین باعث شد ناامیدی بزرگی را تجربه کنند و فرصت سرنوشت‌ساز زندگی خود را از دست بدهند. این که «باکرگی» خود را از دست ندهید، تضمینی نیست که به بالاترین پتانسیل و ظرفیت خود برسید.

خدا می‌خواهد خردمندانه زندگی کنیم و از چیزهایی که به گناه منجر می‌شوند، دوری کنیم. بهترین راه برای دور ماندن از گناه، فاصله گرفتن از کارهایی است که در ذات گناه آلود نیستند، اما مشارکت در آن‌ها ما را به گناه می‌کشاند. مردی که خانه را بر روی شن‌ها ساخت، مرتکب خطا نشد، اما نادان خوانده شد. اگر قطب نمای اخلاقی تو صرفاً، بر پرهیز از کار نادرست بنا شود، دیر یا زود در هم خواهی شکست. مرد حکیم، خانه خود را بر صخره بنا کرد. اگر می‌خواهی استقامت و آزادی تو در برابر طوفان‌ها و وسوسه‌ها پایدار بماند، اصول خود را بر دوری از تصمیم‌های ناپخته بنا کن، نه فقط بر دوری از گناهان آشکار.

عشوه گری منجر به سقوط می‌شود

یوسف در خانه پوتیفار هر روز وسوسه می‌شد، اما او را نمی‌بینیم که با همسر پوتیفار صمیمی شود یا با او وقت بگذراند. او جوانی مجرد بود که سال‌های سختی را پشت سر گذاشته بود. خانواده او، گواهی فوت او را صادر کرده بودند - آن‌ها فکر

می‌کردند او مرده است. او برده بود و رسیدن به رؤیاهایش به تعویق افتاده بود. این می‌توانست بهترین بهانه برای بازی با گناه باشد. اما یوسف نه کشیشی داشت، نه کلیسا و نه حتی کتاب مقدسی که او را راهنمایی کند. با این وجود، در مبارزه با گناه بهتر از بسیاری از ما عمل کرد. اصل ساده‌ او این بود: اگر می‌خواهی به گناه نیافتی، نباید با آن بازی کنی.

عشوه گری نکن، فرار کن! هر که به گناه می‌افتد، نخست با آن بازی کرده است. بهانه‌ ما برای بازی با گناه این است که هنوز گناه را کامل انجام نداده‌ایم. اما حقیقت این است که تا بازی نکنی، به گناه نمی‌افتی. برخی رحمت خدا را بهانه‌ای برای بازی با گناه قرار می‌دهند. فیض به ما عطا شده تا قدرت فرار از گناه را داشته باشیم، نه برای اینکه با آن سرگرم بشیم.

«زیرا که فیض خدا که برای همهٔ مردم نجات بخش است، ظاهر شده، ما را تأدیب می‌کند که بی‌دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم» (تیطس ۱۲-۱۱:۲). فیض فقط نجات بخش نیست، بلکه فراتر از آن است. او معلمی است که به ما می‌آموزد چگونه بی‌دینی و هوس‌های دنیوی را رد کنیم و در این جهان، متفاوت زندگی کنیم.

«زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ اما زنده‌ای خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید» (غلاطیان ۵:۱۳). بیایید، آزادی خود را بهانه‌ای برای بازی با آن چیزهایی نسازیم که ما را سریع‌تر از تصور ما، دوباره به بردگی می‌کشاند.

کمر بسته و چراغ افروخته

دوری از کارهای ناپخته یا کناره‌گیری از لبهٔ پرتگاه، نه تنها به ما کمک می‌کند تا به گناه نیافتیم، بلکه اشتیاق ما برای جستجوی خدا را نیز افزایش می‌دهد.

«کمرهای خود را بسته، چراغ‌های خود را افروخته بدارید» (لوقا ۱۲:۳۵). این چالشی است که عیسی برای مردم در آخرالزمان مطرح کرده است. بستن کمر بند به معنی استوار نگه داشتن باورهای خود است. اگر کارهایی انجام می‌دهید که به گناه منجر می‌شود، اما تلاش می‌کنید که به گناه نیافتید، باورهای شما سست می‌شوند و به زودی آزادی خود را از دست می‌دهید. باورهای قوی، آزادی شما را حفظ می‌کنند. وقتی باورها سست شوند، به سازش می‌رسیم و آنچه از خدا گرفته ایم را از دست می‌دهیم.

کمر بسته و باورهای قوی، ردای ما را محکم نگه می‌دارند، اما این همچنین

فرصتی است تا چراغ‌های خود را روشن نگه داریم. وقتی از گناه فرار نکنی، بهایی دارد- تو از دنبال کردن خدا نیز باز می‌مانی. هر دو به هم مرتبط هستند؛ کمر و چراغ‌ها به هم پیوسته هستند.

پاکی و اشتیاق به هم پیوند خورده‌اند. هر کدام نیازمند دیگری هستند. باورها، آزادی ما را نگه می‌دارند و آزادی ما، راه را برای دویدن به سوی خدا هموار می‌کند.

ما را در آتش خود بیانداز

وقتی در حکمت قدم برمی‌داریم، باورهای ما، ما را از افتادن در گناه نگه می‌دارند، اما، ما را از وسوسه شدن یا مورد حمله قرارگرفتن حفظ نمی‌کنند.

«چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می‌نهاد، به سبب حرارت، افعی بیرون آمده، بر دستش چسبید... اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت» (اعمال ۵، ۳: ۲۸). پولس در راه پارسایی بود، خدا را پیروی می‌کرد، به روح‌القدس نزدیک بود و با گناه بازی نمی‌کرد. با این وجود، طوفان را تجربه کرد، کشتی او غرق شد، و سپس با مار روبه‌رو شد. خدا به او فیض عطا کرد تا از طوفان و غرق شدگی کشتی جان سالم بدر ببرد، اما در زمان روبه‌رو شدن با مار، اتفاقی دیگر رخ داد.

زمانی که باران می‌بارید، پولس هیزم جمع می‌کرد تا آتشی روشن کند. درسی مهم اینجااست — اجازه نده طوفان یا غرق شدن کشتی تو، تو را منفعل کند، یا تو را از افروختن آتش خدا در درونت بازدارد. اجازه نده خاطرات و زخم‌های گذشته، قلبت را نسبت به خدا سرد کند و تو را در گذشته گرفتار کند. خدا می‌خواهد امروز شعله ور باشی، زیرا او «هستم» است، نه «بودم». اگر زمانی را به یاد می‌آوری که بیشتر از امروز عیسی را دوست می‌داشتی، یعنی از راه بازگشته‌ای. زمان آن است که آتش را دوباره در زندگی خود برافروزی. آنچه دیگران کردند و آنچه بر شما گذشته را بهانه‌ای برای سرد شدن و سکون خود نکنید. دشمنان شما شاید گذشته شما را دزدیده باشند، اما نابود کردن شوق امروز شما با اجازه خودتان است.

بدون شک، برپا کردن آتش در باران آسان نیست. زنده نگه داشتن اشتیاق، پس از عبور از سختی‌های زندگی ساده نیست. جمع کردن دسته‌ای هیزم نیاز به تلاش دارد. با مطالعه روزانه کلام خدا، دعا کردن، روزه گرفتن منظم، گوش دادن به پادکست‌ها یا پیام‌ها در یوتیوب، به زندگی خود نظم دهید. وقت خود را کمتر، صرف تلویزیون کنید و بیشتر به شهادت‌ها گوش دهید؛ کمتر در شبکه‌های اجتماعی باشید و بیشتر در گروه ایمانی حاضر شوید؛ کمتر به جدال بپردازید و بیشتر درباره ایمان خود

شهادت دهید. آنگاه شگفت زده خواهید شد که چگونه این چوب‌های کوچک با هم آتشی می‌افروزند. شاید آتش، کوچک باشد، اما از آن شما است و واقعی است. وقتی آتش در زندگی تو شعله ور است، همه چیز شگفت‌انگیز است، حتی اگر پس از طوفان و غرق شدگی کشتی باشد. اما صبر کن، همین آتش در زندگی پولس مار را آشکار کرد. آن مار بیرون آمد و نه تنها به پولس حمله کرد، بلکه به دستش چسبید با نیت اینکه آنجا بماند و او را بکشد. تعجب آور نیست که هرگاه ایمان مسیحی خود را به طور جدی زندگی می‌کنید، در آزادی قدم برمی‌دارید و برای خدا می‌سوزید، این اتفاق بارها و بارها رخ می‌دهد. ناگهان! از ناکجا آباد زمین می‌خورید یا چیزی به شما آسیب می‌زند. از بعد روحانی، مار با شدت تو را نیش می‌زند و رهایت نمی‌کند. مار با صدا می‌آید. وقتی مار پولس را نیش زد، مردم گفتند: «او حتما قاتل است.» دیگری گفت: «خدا او را تنبیه می‌کند.» شخص دیگری گفت: «از طوفان و غرق شدگی کشتی جان سالم به در برد، اما حالا سرنوشت او را گرفتار کرده است.» وقتی چنین مورد حمله قرار می‌گیری، و حتی اگر دوباره به همان گناهی که رهایی پیدا کرده بودی، دچار شوی، به دروغ‌های شیطان گوش نده. دروغ‌های او خطرناک‌تر از همان گناهی است که دوباره در آن افتاده‌ای.

پولس به جای مجادله با مردم، مار را در آتشی که خود فروخته بود انداخت. مار مرد و مردم شروع کردند به گفتن اینکه او خدایی است. دیدگاه مردم چه زود تغییر می‌کند! لحظه‌ای گفتند او قاتل است و لحظه‌ای دیگر، او را خدا نامیدند. هر دو گفته نادرست بودند. ما باید به کلام خدا بیش از نظر مردم اعتماد کنیم. همچنین باید کلام خدا را بیش از هر صدایی که در ذهنمان می‌پیچد، بپذیریم.

بیاموز زمانی که مورد حمله قرار می‌گیری، احساس گناه، شرم و دروغ‌ها را از خود بتکانی. شیطان می‌خواهد آتش تو را خاموش کند. اما وسوسه‌ها و آزمون‌ها را به آتش بینداز تا نابود شوند. خاموش شدن و دست کشیدن از کاری که پیش از حمله انجام می‌دادی، همان چیزی است که شیطان می‌خواهد.

یکی از دلایلی که مردم از نیش‌های مار روحانی می‌میرند، این است که آتشی در زندگی خود ندارند تا آن مار را در آن بیندازند. نمی‌توانید مشکلات خود را در آتش من بیندازید؛ باید آتش خود را بنا کنید. نمی‌توانید مار خود را در آتش شبانه خود بیندازید؛ باید آتش خود را داشته باشید. دل خود را به کانونی گرم تبدیل کنید، نه به سطل زباله‌ای که هر چیز و ناکسی را می‌پذیرد. شما معبد روح‌القدس هستید، نه قبری برای استخوان‌های مردگان. شما فراخوانده شده‌اید که صدایی برای نسل خود باشید، نه پژواکی از صدای دیگران.

پس از مرگ آن مار، در آن جزیره، بیداری روحانی آغاز شد. شیطان می‌خواست پولس را از میان بردارد تا جلوی این بیداری را بگیرد، اما پولس مار را از میان برداشت و بیداری آغاز شد. هر شیطانی را که شکست بدهید، درچه‌ای تازه در زندگی شخصی شما گشوده می‌شود. آنچه شیطان برای شر قصد کرده، خدا برای خیر تو به کار خواهد گرفت.

دعا

«ای عیسی خداوند، می‌خواهم بیشتر مشتاق تو باشم. می‌دانم که اشتیاقم برای پیروی از تو ضعیف است. ای روح‌القدس، در درون من اشتیاقی برای پیروی از عیسی پدید آور. ای خداوند من، مرا در میان کسانی قرار بده که مرا در پیمودن این مسیر یاری دهند. ای خدای پدر، فیض خود را عطا فرما تا از گناه و هر آنچه به گناه می‌انجامد، روی برگردانم.»

در مسیر رشد

وقتی پسر بچه‌ای کوچک در اوکراین بودم، خانواده‌ی من یک گاو، چند خوک، مرغ و یک باغچه‌ی کوچک داشتند که بیشتر غذای خود را در آن می‌کاشتیم. در آن فضا بزرگ شدم و یاد گرفتم چگونه گاو بدوشم، در مزرعه کار کنم و از حیوانات نگهداری کنم. به عنوان پسر جوان، بسیار کنجکاو و دقیق بودم تا بدانم طبیعت و قلمروی حیوانات چگونه عمل می‌کند. به ویژه، توجه خاصی به بیرون آمدن جوجه‌ها از تخم داشتم. مرغ مادر تخم‌ها را می‌گذاشت و آن‌ها را در محیطی امن و راحت قرار می‌داد. مدتی روی آن‌ها می‌نشست. بعداً متوجه شدم این مدت، حدود ۲۱ روز است. وقتی مرغ روی تخم‌ها می‌نشست و آن‌ها را گرم می‌کرد، درون هر تخم، جوجه‌ای کوچک در حال شکل‌گیری بود.

درست پیش از بیرون آمدن جوجه‌ها، می‌توانستم بخش‌های تیره‌ای روی پوسته‌ی تخم ببینم، که نشان می‌داد چیزی در آستانه‌ی بیرون آمدن از تخم است. آنچه مرا شگفت زده می‌کرد، این بود که مرغ مادر، پوسته‌ی تخم را برای بیرون آمدن جوجه‌ها نمی‌شکست تا آن‌ها وارد دنیای جدید شوند.

او تنها بر روی آن‌ها می‌نشست و آن‌ها را گرم نگه می‌داشت. همانطور که جوجه‌ها درون تخم رشد می‌کردند، کم‌کم، پوسته‌ی آن‌ها تنگ می‌شد و از آن بیرون می‌آمدند. عیسی زمانی که با اورشلیم صحبت می‌کرد، خود را به مرغ مادری تشبیه کرد. «چند

مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، همچون مرغی که جوجه‌هایش را زیر بال خود جمع می‌کند اما نخواستید» (متی ۲۳:۳۷). گاهی، عیسی آزادی و تغییر را از طریق فرآیند رشد ما در خود به ارمغان می‌آورد. او می‌خواهد ما را همچون جوجه‌ای درون تخم، در محبت خویش پرورش دهد، تا سرانجام از آن بیرون بیاییم. همه‌ی رهایی‌ها با یک دعا به دست نمی‌آیند، برخی تنها از مسیر رشد در خداوند به دست می‌آیند. همیشه به کلیسا می‌گویم: «برخی در صف دعا‌رهایی پیدا می‌کنند، اما بسیاری در حیات دعا‌ی خود آزاد می‌شوند.» چرا که برخی چیزها، فقط از طریق رشد حاصل می‌شوند.

آزادی از راه رشد

«در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد...» (اول یوحنا ۴:۱۸). واژه «کامل» در یونانی teleios است، به معنای بلوغ یا رشد یافته است. برخی کارها، تنها با بلوغ در محبت خدا از بین می‌روند. اگر محبت در تو بلوغ پیدا نکرده باشد، ترس و محبت کنار هم هستند. اما وقتی در خدا رشد کنی، امور خاصی، به واسطه‌ی رشد تو بیرون رانده می‌شوند. همانطور که جوجه درون تخم رشد می‌کند تا به اندازه‌ای برسد که پوسته را بشکند، هر پوسته‌ای از ترس که اطراف خود داری، اگر در محبت خدا و کلام او رشد کنی، شکسته خواهد شد.

گاهی می‌خواهیم خدا پوسته‌ی محدودیت‌های ما را بشکند، اما با وجود سختی‌ها، او می‌خواهد ما در او بالغ شویم. رشد ما زنجیرها را می‌شکند. اما بسیاری زود دست می‌کشند، و چون در صف دعا یا مشاوره، چیزی حس نمی‌کنند، خدا را ترک می‌کنند. اما تو مانند جوجه‌ی کوچک باش؛ زیر گرمای مرغ مادر بمان و از لانه بیرون نرو. خواهی دید که آنچه امروز تو را در بند نگه داشته، به زودی خواهد شکست.

«ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم راند، مبدا زمین ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند. ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی» (خروج ۲۹:۲۳). اسرائیل به یک باره سرزمین موعود را تصرف نکرد. خدا کم کم دشمنان آن‌ها را بیرون راند تا اسرائیل رشد کند و به آن دست پیدا کند. همانند اسرائیل، خدا نیز می‌خواهد تو در او رشد کنی، چرا که کامل‌ترین آزادی و توان تو به این بستگی دارد.

گسستن بندها

کتاب مقدس، مرد پارسا را به درخت خرما تشبیه می‌کند (بنگرید به مزامیر ۱۵-۹۲:۱۲). نخل نماد زیبایی است؛ همیشه سبز است و در آتش نمی‌سوزد. همانند مرد پارسا، ما نیز در دریاچه آتش نخواهیم سوخت؛ بلکه همیشه در خداوند شادکام خواهیم بود، زیرا ریشه‌های ما عمیقاً در خداوند استوار است.

درخت خرما معمولاً در نواحی گرمسیری کاشته می‌شود. او از خشکسالی نمی‌ترسد، زیرا ریشه‌های آن عمیق است. ما نیز چنین هستیم. شرایط بیرونی تعیین نمی‌کند که شکوفا شویم یا نه؛ رابطه ما با خدا این را تعیین می‌کند.

درخت خرما به دلیل استحکام درونش، نه پوستش، در برابر آسیب‌ها مقاومت می‌کند. ایمانداران این حقیقت را از بیرون به درون نشان نمی‌دهند، بلکه با زیستن از درون به بیرون نشان می‌دهند. قدرت ما در خداوند است، در رفتار دیگران با ما یا احساسات خود نیست.

درخت خرما در طوفان خم می‌شود، اما نمی‌شکند. طوفان‌ها اجتناب‌ناپذیرند و برای حکیم و نادان می‌آیند. اگر بدانیم چگونه در برابر خداوند با تواضع زانو بزنیم، نیازی به ترس از طوفان‌ها نداریم. وقتی مانند درخت خرما در طوفان خم می‌شوی، نمی‌شکنی. طوفان‌ها می‌گذرند و تو دوباره برمی‌خیزی.

میان درخت خرما و انسان درستکار شباهت‌های بسیاری هست. یکی از نکات مهم این است که دور درخت خرما بندهایی وجود دارد که اجازه نمی‌دهند درون آن محدود شود. وقتی درخت خرما جوان است، طناب‌هایی دور آن بسته می‌شود تا کمک کند درست و صاف رشد کند. بیشتر درختان طوری هستند که این طناب‌ها در هنگام رشد، در درون درخت فرو می‌روند. اما درخت خرما متفاوت است. وقتی رشد می‌کند، اجازه نمی‌دهد بندی که در جوانی به آن بسته شده، در درون درخت نفوذ کند، بلکه آن بند می‌شکند. تصور کن قدرت رشد درخت خرما چقدر عظیم است!

تو نیز همانند درخت خرما هستی. شاید شیطان در زمان ضعف تو بندهایی به دور تو بسته باشد. شاید تلاش کرده‌ای با دعا، روزه و تلاش‌های بسیار، آن‌ها را بشکنی، اما همچنان گرفتار بندها هستی. دشمن تلاش می‌کند تو را قانع کند که این مسئله، هویت تو است و باید آن را بپذیری.

به یاد دارم نخستین بار که به عنوان خادم جوانان با موضوع همجنسگرایی روبه‌رو شدم. جوانی به طور آشکار همجنسگرا بود و دوست پسری داشت. او به جلسه جوانان آمد. من درباره زنی که دچار خونریزی بود و چگونگی فراخواندن او توسط عیسی موعظه کردم. نکته اصلی این بود: «مشکل تو، هویت تو نیست و تا

زمانی که باور کنی این هستی، نمی‌توانی آزاد شوی.»

بعد از جلسه پیش من آمد و خواست گفت وگو کنیم. وقتی نشستیم تا صحبت کنیم، اعتراف کرد که مدت‌ها است که همجنسگرایی را به عنوان هویت خود پذیرفته بود. از او پرسیدم چرا؟ چون او در کلیسا بزرگ شده بود و از کتاب مقدس می‌دانست که خدا او را اینگونه نیافریده است. پاسخ او این بود: «مدت‌ها تلاش کردم آزاد شوم، دعا کردم، روزه گرفتم، اعتراف کردم، اما تمایل به همجنسگرایی از بین نرفت، بنابراین تسلیم شدم.» آن شب، او متوجه شد که دروغی را باور کرده است.

چون از جنگیدن خسته و فرسوده شده بود، برایش آسان بود دروغ را باور کند. به یاد داشته باشید، نمی‌توانید بندهای زندگی خود را بشکنید، اگر اجازه دهید در وجودت رشد کنند و هویت شما را بسازند. مشکل الآن شما، هویت شما نیست. هویت شما در مسیح است، در بحران نیست. سر خود را از دروغ شیطان بیرون بکشید. این آخرین تلاش اوست تا بندها در وجودتان ریشه کنند و شما همانطور بمانید. دروغ‌های او را باور نکنید. شما چون درخت خرما هستید. در دوره رشد، اجازه ندهید تا بندها در وجود شما نفوذ کنند. آن‌ها به تدریج، اما قطعاً، خواهند شکست. این فرآیندی است که شما را قدرتمندتر خواهد ساخت. قدرت تازه‌ای که خدا در تو پرورش می‌دهد، برای پیروزی‌های آینده شما سودمند خواهد بود. جنگ الآن شما با شیر و خرس، شما را برای پیروزی بزرگ بر جُلّیات آماده خواهد کرد.

مسح، یوغ را خواهد شکست. بندها نباید بخشی از هویت شما شوند. اگر اجازه ندهید تا در هویت شما پیوند بخورند، خواهند شکست. آزادی از راه رشد می‌آید. هرچه قوی‌تر شوید، بندها خواهند شکست. رهایی از ترس و مسائل دیگر نیز در این روند حاصل می‌شود. اضطراب هم می‌تواند در این فرآیند شکسته شود.

یافتن آرامش از طریق یادگیری

«بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت» (متی ۲۹-۲۸:۱۱). عیسی به همه کسانی که نزد او می‌آیند آرامش می‌بخشد- آرامشی از یوغ تلاش برای بدست آوردن نجات. این برکتی عظیم است. آرامش به ما داده شده است. سپس فرمان داریم که یوغ او را بر دوش گیریم و از او بیاموزیم، و اینگونه آرامش جان خود را پیدا خواهیم کرد. آرامشی

هست که وقتی نزد عیسی می‌آییم به دست می‌آید، اما آرامشی دیگر هم هست که پس از رشد در عیسی به دست می‌آید.

اگر با دعا از افسردگی، اضطراب و سنگینی بار زندگی رها نشده‌اید، خداوند می‌خواهد که در او رشد کنید. این رشد منجر به یافتن آرامشی می‌شود که به آن نیاز داری. همه چیز به یکباره به ما داده نمی‌شود. ما همه آنچه خدا برایمان آماده کرده است را زمانی که نجات پیدا می‌کنیم یا در دعای رهایی قرار می‌گیریم، به دست نمی‌آوریم. لطفاً اشتباه برداشت نکنید؛ وقتی نجات پیدا می‌کنیم، همه اینها در مسیح برای ما موجود است، اما برخی چیزها فقط با رشد در مسیح به دست می‌آیند. آزادی هست که عیسی می‌دهد و آزادی هست که تو آن را پیدا می‌کنی.

برای نمونه، اگر والدین شما در ده سالگی برای شما اتومبیلی خریده باشند، تا شش سال بعد اجازه قانونی برای رانندگی ندارید. رشد لازم است تا آنچه متعلق به شما هست را دریافت کنید. من باور دارم که خدا برکات ما را به تدریج گسترش می‌دهد تا در او رشد کنیم، نه اینکه فقط نزد او بیاییم، حاجت‌های خود را بگیریم و برویم.

برای رشد در مسیح، او می‌گوید: «یوغ مرا بگیر.» این اشاره به پیمانی با اوست. تو با عیسی، پادشاه، هم یوغ هستی. تو با او در یک رابطه هستی. این رابطه مانند یک پیمان، مثل ازدواج است. وقتی من با همسرم ازدواج کردم، او نام خانوادگی مرا پذیرفت. همه چیز من، مال او شد و همه چیز او نیز مال من شد. این شبیه رابطه ما با عیسی است. وقتی نجات پیدا می‌کنیم، در پیمانی با او هم یوغ می‌شویم. مبارزه ما، مبارزه او، و آرامش او، آرامش ما می‌شود. او آنچه مال ماست را می‌گیرد و آنچه مال خودش است را به ما می‌بخشد.

برای رشد در عیسی، او می‌گوید از من بیاموزید. عیسی قدرت تعلیم را به ما می‌آموزد. رشد به معنی آموختن است و آموختن به معنی رشد است. همه ما می‌توانیم از کتاب‌ها، مدارس، معلمان و کشیش‌ها بیاموزیم، اما اینجا عیسی می‌گوید که باید او را بشناسیم و از او بیاموزیم. شناخت او آزادی به همراه دارد. چنان که در یوحنا ۸:۳۲ آمده است: «و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.»

مدتی بعد، عیسی آشکار می‌کند که او خود حقیقت است (بنگرید به یوحنا ۱۴:۶). وقتی او را می‌شناسیم، آرامش پیدا می‌کنیم. در او آزادی است، در او رهایی است و همه چیز در او پیدا می‌شود. اگر همه چیز را یکباره با آمدن به نزد عیسی دریافت نکنیم، نباید ناامید شویم. در او رشد کنیم. در این مسیر، شگفت‌زده خواهیم شد که چه چیزهایی پیدا خواهیم کرد.

هنگام راه رفتن، شفا یافتند

عیسی وارد دهکده‌ای شد که ده جذامی از او درخواست شفا کردند. به جای آنکه برای آن‌ها دعا کند، یا دست به آن‌ها بزند، یا کلام شفابخش بگوید، به آن‌ها گفت به سوی کاهن بروند. «ایشان چون می‌رفتند، طاهر گشتند» (لوقا ۱۴:۱۷). خداوند آن‌ها را، نه هنگام دریافت دعا، بلکه هنگام اطاعتشان شفا داد. اطاعت از خدا می‌تواند شفای او را در جان و جسم ما رها سازد. عیسی، هم در زمان دعا و هم در زمان اطاعت، شفا می‌بخشد.

این کار، مثل رفتن پیش پزشک است. گاهی پزشک همان لحظه جراحی انجام می‌دهد و شما کاملاً سالم از مطب خارج می‌شوید. اما برای بیشتر ما، وقتی به پزشک مراجعه می‌کنیم، دارویی برای مصرف روزانه تجویز می‌کند. هر چه دستورات او را دنبال کنیم، سلامت ما بهتر می‌شود. عیسی پزشک ما است (بنگرید به مرقس ۲:۱۷). او با لمس و کلام خود شفا می‌دهد. اگر در زمان دعا شفا پیدا نکردید، شاید وقت آن است که نسخه کلام او را بگیرید. «کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکت‌های ایشان رهانید» (مزمور ۱۰۷:۲۰). خداوند به وسیله کلام خود شفا می‌دهد و رهایی می‌بخشد.

«ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به کلمات من فراگیر. آن‌ها از نظر تو دور نشود. آن‌ها را در اندرون دل خود نگاه دار. زیرا هرکه آن‌ها را بیابد برای او حیات است، و برای تمامی جسد او شفا می‌باشد.» (امثال ۲۲-۲۰:۴). کلمه «سلامتی» در این آیه به معنای سلامتی، شفا، درمان و دارو است. کلام خدا مانند دارو است. «کلامی که من به شما می‌گویم، روح و حیات است» (یوحنا ۶:۶۳). گاهی شفا و آزادی، هنگامی که عیسی تو را لمس می‌کند رخ می‌دهد، اما گاهی او کلام خود را به تو می‌دهد، تا در آن قدم برداری. آنگاه شاهد تغییر وضعیت خود به واسطه کلام خواهی بود. پزشک بزرگ ما، عیسی، نیازی به داروخانه ندارد. او داروی خاص خود را آفریده است - دارویی که هیچ عوارض جانبی ندارد، تاریخ انقضا ندارد و پس از درمان نیز هزینه‌ای طلب نمی‌کند. کلام خدا مانند دارویی است که شفابخش است. دارو تبعیض قائل نمی‌شود، کلام خدا نیز چنین است. هنگامی که دریافت شود، حیات می‌بخشد.

کلام خدا مانند دارو عمل می‌کند، اما تنها زمانی که وارد وجود شما شود. دارو اگر در شیشه بماند عمل نمی‌کند، و کلام خدا اگر فقط در کتاب مقدس باقی بماند نیز عمل نخواهد کرد. کتاب مقدس باید وارد وجود شما شود. باید آن را جذب کنید.

دارو زمان می برد تا اثر کند، کلام خدا نیز همینطور است. باید صبور باشید و در اطاعت از خداوند قدم بردارید.

هر چه بیشتر درباره عیسی بیاموزید، آرامش خواهید یافت. هر چه در راه عیسی قدم بردارید، شفا پیدا خواهید کرد. نیرویی وجود دارد که در روند رشد در خداوند آزاد می شود.

رودخانه هرچه بیشتر پیش می روی، پرتر می شود

«و چون مرد به سوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و هزار نراع پیموده، مرا از آب عبور داد و آب ها به قوزک میرسید» (حزقیال ۳: ۴۷). خداوند، نبی حزقیال را به معبد برد، جایی که آب روان به سوی شرق، به سمت دریای مرده، جاری بود. پس از پیمودن هزار نراع - تقریباً ۱۷۰۰ فوت - عمق آب تا مچ پا بود؛ آبی کم عمق که تنها برای خنک کردن پاها کافی بود. با ادامه راه، عمق آب به تدریج بیشتر شد و پس از گذشت همان مسافت، به زانو رسید. پس از هزار نراع دیگر، آب تا کمر کشید. وقتی حدود ۱۷۰۰ فوت دیگر پیش رفت، دیگر نمی توانست راه برود و تنها می توانست شنا کند. آب هرچه جلوتر می رفت، عمیق تر و گسترده تر می شد.

این کلید افزایش مسح خداوند است: به راه رفتن در رود ادامه بده، تا به دریای مرده برسی. این مکاشفه، بنیانی شد برای درک اینکه، خدا چطور می خواهد مسح خویش را در ما بیشتر کند. مدتی پیش، در ایام روزه داری خود، برای جستجوی حضور خدا از شهر بیرون رفتم. آنجا، از طریق همین کلام، خدا بر من آشکار ساخت که مسح همچون رود است - از قوزک پا شروع می شود و با گذر زمان، افزایش پیدا می کند. ما باید در این مسیر، وفادارانه قدم برداریم. اشتیاق ما برای شناخت روح القدس، ما را به سطحی تازه خواهد رساند. این فرآیندی تدریجی است. هرچه در همراهی با روح القدس پیش تر روی، رود مسح خدا در زندگی تو پرتر و عمیق تر می شود. رابطه ای با روح القدس بسازید، و حتی در دوران رکود، آن را رها نکنید. به راه خود ادامه بدید، زیرا همه چیز تغییر خواهد کرد. خداوند مرحله تازه ای از زندگی را پیش روی شما خواهد گشود.

بودن در جریان رودخانه تنها عامل افزایش آن نبود؛ مسیری که رود در آن حرکت می کرد نیز نقش داشت. این رود به سمت دریای مرده، پایین ترین نقطه زمین، روان بود. دریای مرده، نماد افرادی است که الآن در گمراهی و گناه، در قعر زندگی خود هستند. رشد در خداوند، تو را هم به روح القدس و هم به مردمی که بیرون از کلیسا

هستند، نزدیکتر می‌کند. در رساندن بشارت به آنها، هدفی نهفته است. زمانی که این کار را انجام می‌دهیم، خدا مسح خود را در زندگی ما گسترش می‌دهد. زمانی که چنین کنیم، خدا عمق و عرض رود خویش را در زندگی ما افزایش می‌دهد، تا زمانی که آن رود، شفا و حیات را به دیگران ببخشد.

به راستی که در زمان رشد، آزادی، شفا و مسح خداوند در زندگی شما بیشتر می‌شود.

دعا

«وقتی خسته و درمانده بودم، به سوی تو آمدم ای عیسی، و تو به من آرامش دادی. امروز از تو می‌خواهم که یوغ و بار خود را به من ببخشی. به من بیاموز که بیشتر شبیه تو باشم. فروتنی و تواضع را به من بیاموز. بگذار آرامش، شفا و آزادی را پیدا کنم. در زندگی من افزون بگرد همانطور که در حضور تو زندگی می‌کنم و از تو می‌آموزم.»

داستان دو شائول

من از خانواده‌ای پرجمعیت می‌آیم. مادر بزرگ من از طرف مادری-که هنوز در زمان نوشتن این کتاب زنده است-شانزده فرزند، هفتاد و سه نوه، و سی و سه نتیجه دارد. پدر بزرگ من، همسر او، سال‌ها پیش به سوی خداوند رفت. برخی از بهترین خاطرات من به دوران کودکی من بازمی‌گردد. بزرگ شدن در خانواده‌ای قدرتمند اوکراینی با تربیتی سختگیرانه و پنطیکاستی، برکاتی داشت، اما بی‌دردسر هم نبود. احساس می‌کردم آیاتی که بیشتر از هر بخش دیگری از کتاب مقدس به آن عمل می‌شد، همان آیه‌هایی بودند که درباره‌ی دریغ نکردن ترکه (چوب تنبیه)، از کودک صحبت می‌کردند (بنگرید به امثال ۱۳: ۲۳).

به یاد دارم یک بار، زمانی که من و پسرخاله‌ام حدود هفت سال داشتیم، در خانه‌ی مادر بزرگ مشغول بازی بودیم. پدر او، که بسیار سختگیر بود، به ما گفته بود از خانه‌ی مادر بزرگ خارج نشویم و جایی نرویم. البته پسرخاله‌ی من بیشتر به ماجراجویی علاقه داشت تا به اطاعت از دستور پدر خود، و من هم فقط می‌خواستم دنبال او بروم-با اینکه به او هشدار دادم که اگر متوجه شوند که از خانه بیرون رفته‌ایم، پدرش اصلاً خوشحال نخواهد شد.

ما خانه‌ی مادر بزرگ را ترک کردیم و به دشت‌ها و جاهایی ناشناخته رفتیم، آنقدر غرق در گشت و گذار شدیم که گذر زمان از یاد ما رفت. وقتی برگشتیم، معلوم شد که

نهار را از دست داده‌ایم و همه در جست و جوی ما بوده‌اند- و این اصلاً خبر خوبی نبود. سعی کردیم طوری رفتار کنیم که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده، اما طبیعی بود که این نقشه جواب ندهد. شوهر خاله‌ام ما را به خانه برد، و پسرش تنبیهی مفصل به سبک پنتاکاستی اوکراینی نصیبش شد؛ کمربندی که مستقیم و با شدت بر پشت برهنه او فرود می‌آمد. من از تماشای آن صحنه دردناک، دستان خود را روی پشت خود گرفته بودم، با آگاهی کامل از اینکه نوبت به من هم خواهد رسید، چرا که هر دو، هشدار پدر او را شنیده بودیم و هر دو نافرمانی کرده بودیم.

پس از پایان تنبیه و به انجام رسیدن آیه، پدر او با نگاه خشمگین به من گفت: «برو بیرون». با خود گفتم: «همین؟ کمر بند برای من نیست؟» با تمام سرعت از خانه بیرون دویدم و خدا را شکر کردم که کمر بند به من نرسید، هرچند برای پسر خاله‌ام ناراحت بودم. می‌دانید چرا شوهر خاله من، من را تنبیه نکرد؟ چون من فرزند او نبودم. با خشم به من گفت خانه او را ترک کنم، اما من را تنبیه نکرد.

پدران فرزندان خود را تربیت می‌کنند. پدران تربیت می‌کنند، چون فرزندان، خود را تربیت نمی‌کنند. اگر مسئولیت پذیر بودیم و از خانه‌ها و دشت‌های همسایه دوری می‌کردیم، پسر خاله من هیچ وقت تنبیه نمی‌شد. به یاد داشته باش، به عنوان یک مسیحی و ایماندار، یا خودت را تربیت می‌کنی یا پدر مهربانت تو را تربیت خواهد کرد (بنگرید به عبرانیان ۱۱-۱۲:۳ و اول قرنثیان ۱۱:۳۲). مهم است که بدانیم، تربیت خداوند همیشه از سر محبت است. او بهترین‌ها را برای فرزندان خود می‌خواهد.

مانند سایر مردمان باش

خدا ما را به خاطر گناهان ما تنبیه نمی‌کند- زیرا این کار پیش از این بر صلیب انجام شد. خداوند، عیسی را به جای تمام گناهان ما مجازات کرد. اما او، همچون پدری سرشار از محبت، وقتی با انضباط و نظم زندگی نمی‌کنیم، ما را تأدیب (تربیت) می‌کند تا میوه قدوسیت را در ما پرورش دهد. تأدیب با مجازات تفاوت دارد: مجازات، ابدی است؛ تأدیب، موقتی است.

مجازات برای گناهکاران است؛ تأدیب برای قدیسان است.

مجازات از خشم سرچشمه می‌گیرد؛ تأدیب از محبت سرچشمه می‌گیرد.

مجازات برای آینده است؛ تأدیب برای حالا است.

مجازات، انسان را از حضور خدا دور می‌کند؛ تأدیب او را نزدیک‌تر می‌کند.

مانند آنچه برای پسر خاله من رخ داد، پدرش، او را از روی محبت تربیت کرد، در

حالی که همچنان او را در خانه نگه داشت. اما من که از تنبیه فرار کردم، از خانه رانده شدم. مردم این جهان که فرمان خدا را می‌شکنند، برای همیشه از او جدا خواهند ماند- حتی اگر در ظاهر در زمین مشکلی نداشته باشند. اما ما، فرزندان خدا، هرگاه از اطاعت سر باز زنیم، پدر آسمانی ما، اینجا و حالا، ما را تربیت و تنبیه می‌کند تا در درون ما، شخصیتی مطیع و نو پرورش پیدا کند.

شمشون فکر می‌کرد، اگر موهایش کوتاه شود، مشکلی پیش نخواهد آمد. او می‌گفت «مثل سایر مردم خواهم شد» (داوران ۱۷، ۱۱، ۱۶:۷). او سه بار به دلیل گفتن این حرف باید کند تا مثل دیگران شود. شمشون فریب خورد؛ او فکر می‌کرد با نافرمانی از خدا، مانند دیگران خواهد بود.

مردم دنیا که خدا را خدمت نمی‌کنند، به هر حال به نوعی زندگی می‌کنند، ازدواج می‌کنند، خانواده تشکیل می‌دهند، و حتی به نظر می‌رسد که خوش می‌گذرانند. شمشون هرچند از قدرت و هدفش لذت می‌برد، فکر نمی‌کرد که زندگی بدون انضباط، چیزی جز یک زندگی عادی و معمولی مانند اطرافیان، برای او به ارمغان بیاورد. وقتی شمشون خود را منضبط نکرد تا از الکل دوری کند، به مردگان دست نزد و موی خود را کوتاه نکرد، مثل هر مرد دیگری نشد. او تنبیه سختی شد. دختری که دوست داشت، به خاطر پول او را ترک کرد. چشمان او کور شد. آزادی خود را از دست داد. بقیه عمر خود را در چرخه‌ای بی‌انتهای گذراند. اینطور زندگی کردن معمولی نیست؛ حتی بی‌دینان هم بهتر از این زندگی می‌کنند! ممکن است فکر کنید که اگر خدا به خاطر خطاهای شما، شما را تأدیب می‌کند، پس مسیحی بودن ارزشی ندارد. اگر به عنوان یک ایماندار از زندگی با انضباط و نظم سر باز بزنید، پدر آسمانی، شما را تأدیب خواهد کرد. در پرتوی ابدیت، بهتر است چند بار در این دنیا تنبیه شویم اما به پدر نزدیک بمانیم، تا اینکه تا ابد از حضور خدا دور شویم و به تاریکی و جدایی جاودانه گرفتار شویم. هرچه بیشتر اطاعت را انتخاب کنیم، نیاز کمتری به تأدیب خواهیم داشت. راه اطاعت، هم آسان‌تر است، هم پربهاتر، و روح القدس نیز در این مسیر ما را یاری خواهد کرد. بله، انضباط راهی باریک است، اما به حیات می‌انجامد - حیاتی پر بار، سرشار و پیروزمند. این همان زندگی است که در رؤیاهای خود می‌بینیم؛ همان حیاتی که خدا برای ما در نظر دارد. این بهایی اندک برای زیستن در اراده خدا است. به یاد داشته باشید، زندگی در گناه و سازش با دنیا، همیشه بهایی سنگین خواهد داشت.

تجربه باید منجر به انضباط شود

دو روایت موازی نشان می‌دهد که زندگی منضبط، پس از نخستین برخورد با خدا، چقدر قدرتمند است. من آن را «داستان دو شائول» می‌نامم. یکی پادشاه و دیگری فریسی بود. یکی به رامه رفت تا داوود را بکشد، دیگری به دمشق رفت تا مسیحیان را بکشد. هر دو فکر می‌کردند کار درست را انجام می‌دهند، و هر دو به شکلی قدرتمند و غیرمعمول با خدا روبه‌رو شدند. شائول پادشاه، تمام روز و شب عریان نبوت کرد، در حالی که شائول اهل طرسوس سه روز نابینا بود.

نتیجه این دو برخورد بسیار متفاوت بود. شائول پادشاه به مرتد تبدیل شد؛ اما شائول طرسوسی به رسول تبدیل شد. هر دو تجربه‌های شگفت‌انگیزی داشتند، اما یکی انتخاب کرد که به زندگی پیشین بازگردد و دیگری کاملاً روی برگرداند و زندگی تازه‌ای را در آغوش گرفت. یکی با خودکشی مرد و به عنوان قاتل کاهنان شناخته شد؛ دیگری به عنوان شهیدی که تا پایان، خواست خدا را پیروی کرد، جان سپرد.

هرچند آزادی شما قدرتمند باشد، اگر با زندگی که بصورت کامل در وقف خدا نباشد همراه نباشد، آن تجربه عظیم در درازمدت، هیچ ثمری نخواهد داشت. من عاشق ملاقات‌های شگفت‌انگیز با خدا، گردهمایی‌ها و بیداری‌های روحانی هستم، اما همه این‌ها برای آن است که آتشی در ما شعله‌ور شود که همچنان بسوزد. زندگی روحانی یک سفر است، یک جهش ناگهانی نیست. باید یاد بگیریم در انضباط زندگی کنیم، نه اینکه فقط به تجربه‌های پرهیجان دل خوش کنیم که ما را دوباره به روش‌های قدیمی بازمی‌گردانند.

چند روز پیش، من و همسر با موتور یاماها ۴۹ سی سی خود، در اطراف یک مزرعه گشت زدیم. دیدیم که خوک‌ها در گل بازی می‌کنند. همان مزرعه‌ای بود که وقتی نوجوان و خادمی جوان بودم، برای یک موعظ، خوکی از آن قرض گرفتم. می‌توان خوک را تمیز کرد، اما وقتی دوباره او را به مزرعه برگردانی، خودش راه خود را به سمت گل پیدا می‌کند. برای بسیاری از ما، ملاقات با خدا چنین است. ما شسته و پاک می‌شویم، اما دوباره برمی‌گردیم و همان کارهایی را انجام می‌دهیم که قلب خدا را جریحه دار می‌کند. راه درمان چیست؟ خوک را روی صلیب بکشید و با تسلیم اراده خود به خدا، گوسفند شوید. جسم خود را در مسیر انضباط و اطاعت از خدا قرار دهید. انضباط اهمیت دارد، زیرا تنها راه شکست دادن نفس است.

شیطان، جهان و جسم

همانطور که پیش‌تر گفتم، ما آزاد شده ایم، نه برای اینکه هر چه می‌خواهیم انجام دهیم، بلکه برای اینکه آنچه باید، انجام دهیم. یک قطار می‌تواند از ریل‌های خود آزاد شود و هر کاری که می‌خواهد بکند، اما بدون قرار گرفتن روی آن ریل‌ها، نمی‌تواند به جایی برسد. دو ریل اصلی که آزادی ما روی آن حرکت می‌کند، انضباط و شاگردی هستند.

رهایی شیطان را بیرون می‌راند، اما زندگی منضبط او را بیرون نگه می‌دارد. رهایی، آن است که خدا برای ما انجام می‌دهد؛ اما انضباط، آن است که خدا در ما به انجام می‌رساند.

چرا انضباط اینقدر مهم است؟ زیرا ما سه دشمن داریم که همیشه با آن‌ها روبه‌رو هستیم و گاهی با هر سه همزمان مقابله می‌کنیم. دشمنان ما، دنیا (دشمن بیرونی ما)، شیطان (دشمن نامرئی ما)، و جسم (دشمن درونی ما) هستند. جهان را می‌توان با فرار کردن، همانطور که یوسف از صحنه وسوسه فرار کرد، شکست داد. ما از افرادی و مکان‌هایی فرار می‌کنیم که می‌خواهند ما را به مسیرهای قدیمی بازگردانند.

شیطان را با استفاده از کلام خدا به عنوان سلاح، در قدرت روح القدس، می‌توان شکست داد.

جسم، بدترین دشمن ماست، زیرا نمی‌توان آن را بیرون انداخت. حتی پس از آنکه با انکار نفس مصلوب می‌شود، روز بعد دوباره زنده می‌شود. تقویت روح از طریق روزه، به قصد جست و جوی خدا، به ما کمک می‌کند تا بر جسم غلبه کنیم.

چوب تأدیب

ما همه پس از آزادی از یک بند خاص، به انضباط نیاز داریم، اما برای برخی، این خود انضباط است که آن‌ها را از بندگی آزاد می‌کند. وقتی عیسی درباره ریشه گناه صحبت کرد، رهایی را نه، بلکه انضباطی سختگیرانه را پیشنهاد کرد. «اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعه کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود» (متی ۵: ۲۹).

عیسی که پادشاه قلمروی روحانی است، به خوبی از قدرت شیطان که در پشت صحنه گناه، در این جهان فعال است، آگاه است. او برای روبه‌رو شدن با انواع گناه،

رهایی را توصیه نکرد، بلکه دعوت به انضباطی سخت و دردناک کرد. انضباطی که گاهی به اندازه بریدن دست یا درآوردن چشم سخت است-اما همان اندازه نیز ضروری است.

گاهی برای آنکه در زندگی شما گشایشی ایجاد شود، باید چنین انضباطی را بپذیرید. اگر خود را تربیت نکنید، زندگی شما را تربیت خواهد کرد. پس بهتر است که خودتان بر خود سخت بگیرید، تا اینکه سختی‌های زندگی شما را مجبور کنند. برای من، انضباط یعنی اینکه هر روز دوباره جسم خود را بر صلیب بگذارم.

به عنوان یک ایماندار، برای نجات به سوی صلیب می‌آیم، اما بلند می‌شوم تا برای تقدیس خود بر صلیب بمیرم. غلبه بر جسم مستلزم از بین بردن خواسته‌ها و گناهان خود است. این کار را از طریق انضباط و تغذیه روح انجام می‌دهیم.

هر چیزی را که تغذیه کنی، رشد خواهد کرد؛ هر چیزی را که گرسنه نگه داری، خواهد مرد. «به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را به جا نخواهید آورد» (غلاطیان ۵:۱۶). جسم سرشار از هوس است. هوس مانند یک عفونت قارچی در پای ورزشکار است. هرچه بیشتر آن را بخارانی، بیشتر تحریک می‌شود. جسم هیچوقت قانع نمی‌شود و هیچوقت به اندازه کافی ندارد. تنها راه مقابله با جسم، قرار دادن آن روی صلیب است. زندگی کردن در مسیر روح به ما کمک می‌کند این کار را انجام دهیم.

آنچه پولس می‌گوید این است که، هرچقدر به خدا نزدیک‌تر می‌شویم، جسم ناپدید نمی‌شود، بلکه قدرت پیدا می‌کنیم که به خواسته‌های او پاسخ ندهیم. حتی اگر جسم را مصلوب کنیم، فردا یا هفته بعد دوباره زنده می‌شود. پس باید اولویت را بر راه رفتن با خداوند گذاشت، زیرا این کار ما را توانمند می‌کند تا از اجرای شهوات جسم دوری کنیم. شهوت جسم از بین نمی‌رود، اما می‌توانی آن را اجرا نکنی. خارش آن همچنان خواهد بود، اما توان این را خواهی داشت که آن را نخارانی و سرانجام فروکش خواهد کرد.

به تازگی، از یک آیه معروف بینش تازه‌ای دریافت کردم؛ آیه‌ای که از کودکی می‌شناختم و والدینم برای تربیت من استفاده می‌کردند. «حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تأدیب آن را از او دور خواهد کرد» (امثال ۲۲:۱۵). گاهی چیزهایی در دل ما گره می‌خورند، شاید در زندگی روزمره نه، اما دل ما به چیزی وابسته می‌شود که توانایی دور کردن ما از خدا را دارد. قدرتی وجود دارد که آن را دور می‌کند؛ و آن «چوب تأدیب» نام دارد. این چوب نشان می‌دهد که وارد کردن انضباط به زندگی خود، مانند خوردن شیرینی نیست. در واقع، ممکن است مدتی دردناک باشد، اما در آینده ارزشش را خواهد داشت.

در دوران کودکی، والدین ما آن چوب (ترکه) را به کار می‌بردند. حالا که بزرگ شده‌ایم، باید یاد بگیریم که انضباط را در زندگی خود به کار گیریم.

شاگردی پیوندی با خواندگی دارد

شاگردی، برای حفظ آزادی و رسیدن به خواندگی بسیار حیاتی است. همانطور که پیروان عیسی الاغی بسته شده را آزاد کرده و نزد او آوردند. همان شاگردانی که این الاغ را آزاد کردند، حالا آن را هدایت کردند تا عیسی بر آن سوار شود. اجازه دادن به دیگران تا در مسیر ایمانی، همراه ما باشند، کلید از دست ندادن خواندگی است. شاگردی بهایی دارد؛ باید خود را فروتن کنید، متعهد به پاسخگویی باشید، به والدین خود احترام بگذارید، به کشیش خود گوش دهید و در گروه‌های کوچک حضور داشته باشید. وقتی زیر پوشش مربیان و والدین خود قرار دارید، مانند داشتن چتری است که شما را از بدی‌های زندگی محافظت می‌کند.

همه ما یا از اشتباهات خود، یا از مربیان خود می‌آموزیم. اشتباهات پس از آنکه آسیب دیدیم به ما درس می‌دهند؛ اما مربیان درس می‌دهند تا از آسیب دیدن جلوگیری کنیم. شاید کسی اعتراض کند که جز خداوند، عیسی مسیح، نیازی به کسی نداریم. اما پیش از آنکه عیسی بر آن الاغ بنشیند، آن حیوان توسط پیروانش هدایت می‌شد. پیش از آنکه برای خدمت مسح شود، عیسی در اطاعت از والدین خود زندگی می‌کرد. در خدمت نیز هیچوقت آنچه خودش می‌خواست انجام نداد، بلکه همانی را انجام داد که پدر آسمانی او، به او نشان داد و خواستار آن بود. او از اطاعت والدین زمینی به اطاعت پدر آسمانی رسید، حتی تا مرگ. تعجبی ندارد که وقتی عیسی صحبت می‌کرد، چنین اقتداری داشت؛ او زیر سلطه و فرمان زندگی می‌کرد.

نمی‌توانی در اقتدار راه بروی، اگر زیر اقتدار زندگی نکنی. احترام به والدین، جایی است که شاگردی آغاز می‌شود. اطاعت با احترام یکی نیست؛ اطاعت یک عمل است و احترام یک نگرش است. ما اطاعت می‌کنیم چون کار درست است، اما احترام می‌گذاریم چون برای آن پاداشی وجود دارد. از میان ده فرمان، تنها فرمانی که پاداشی به همراه دارد، احترام به پدر و مادر است. من از بسیاری از اشتباهات زندگی، با اطاعت از والدین و شبان خود دوری کردم.

خدا والدین را به ما عطا کرده تا ما را شکل دهند و به سوی خواندگی تمان راهنمایی کنند. یوسف در مصر موفق شد، اما کارش را با انجام وظایف ساده‌ای که پدرش به او سپرده بود، مانند آوردن خوراک برای برادرانش، آغاز کرد. شائل با انجام کارهای کوچک برای پدرش، پادشاهی خود را پیدا کرد؛ با تلاش برای رسیدن به تاج و تخت پیدا نکرد. داوود جلیات را شکست داد، اما در میدان جنگ مشغول رساندن خوراک به سپاه بود، همان وظیفه‌ای که پدرش به او سپرده بود. این مردان به دنبال خواندگی

خود نبودند، بلکه خواندگی، آن‌ها را پیدا کرد. آن‌ها صرفاً دعا و روزه نمی‌گرفتند که خدا از آن‌ها استفاده کند، بلکه از والدین خود هم اطاعت می‌کردند. بی‌احترامی به والدین نفرینی به همراه دارد، اما در مقابل، زندگی که در آن به والدین احترام گذاشته شود، برکات فراوانی به همراه دارد.

شاگردی شخصیت ما را می‌سازد، ما را به سوی سرنوشت هدایت می‌کند و ما را پاسخگو نگه می‌دارد. یوشع به موسی، داوود به سموئیل، الیشع به الیاس، شاگردان به عیسی و تیموتائوس به پولس نیاز داشت. همه ما به شبانان، والدین و مربیان نیازمندیم تا ما را راهنمایی کنند، شخصیت ما را شکل دهند و از غرور و حماقت محافظت کنند.

یاد بگیر به مربیان خود احترام بگذاری و به مشاوران خود گوش دهی، وگرنه ناچار خواهی شد از اشتباهات خود درس بگیری.

دعا

«بعد از اینکه با گناه روبه‌رو شدم و حالا محبت تو را، ای عیسی، تجربه می‌کنم، می‌دانم دیگر نمی‌توانم همان شخص سابق باشم. من برای همیشه تغییر کرده‌ام. نمی‌خواهم زندگی معمولی یا متوسطی داشته باشم. نمی‌خواهم مثل دیگران باشم. می‌خواهم از تو پیروی کنم، ای عیسی. راهنماهای درست را در زندگی من قرار بده، اما مهم‌تر از همه، نگرش درست نسبت به کسانی که همین حالا در اطراف من گذاشتی، به من عطا کن.»

برخاسته برای رهایی

در سن پانزده سالگی، پسری جوان به نام شاورش کاراپتیان با گروهی درگیر شد که او را کتک زدند، سنگی به گردن او بستند، در دریاچه انداختند و او را رها کردند. او توانست طناب‌های دست خود و سنگ دور گردنش را باز کند و به سطح آب رسید. این تجربه باعث شد که او شنا یاد بگیرد. او خیلی زود در شنا به اوج رسید و در هفده سالگی قهرمان ارمنستان شد. سپس با شکستن رکورد جهانی، از عنوان «استاد ورزش اتحاد جماهیر شوروی» به «استاد ورزش بین‌المللی» و «قهرمان اروپا» ارتقا پیدا کرد. در ورزش شنا با باله، به دستاوردهای شگفت‌انگیزی رسید: ۱۷ قهرمانی جهان، ۱۳ قهرمانی اروپا و ۷ قهرمانی اتحاد جماهیر شوروی. علاوه بر افتخارات ورزشی، زندگی او نشان می‌دهد که ما چگونه برای یاری رساندن به دیگران فراخوانده شده‌ایم.

روزی که با اتوبوس به مدرسه‌اش می‌رفت، راننده، کنترل اتوبوس را در جاده‌ای کوهستانی و خطرناک از دست داد و اتوبوس تقریباً از پرتگاه سقوط کرد. شاورش، به سرعت پشت فرمان پرید و اتوبوس را به مسیر درست هدایت کرد و جان ۳۰ نفر، از جمله خودش را نجات داد.

دو سال بعد، در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۶، زمانی که شاورش به همراه برادرش در حال دویدن در مسیر همیشگی ۱۲ مایلی بود، دید که یک اتوبوس برقی حامل ۹۲ نفر،

کنترل خود را از دست داد و از جاده خارج شد و داخل آب‌های یخ‌زده سقوط کرد. اتوبوس برقی به داخل دریاچه ایروان افتاد. این اتوبوس در عمق ۳۳ فوتی و در فاصله حدود ۸۰ فوتی از ساحل در کف دریاچه قرار داشت. شاورش، بدون اتلاف وقت به سمت دریاچه دوید و با وجود شرایط بد، وارد آب شد. او با هر دو پای خود، شیشه عقب اتوبوس را شکست. حدود ۳۰ دقیقه در آن آب یخ‌زده ماند و حدود ۳۰ بار به لاشه اتوبوس شیرجه زد. برادرش در حالی که او برای نجات پایین می‌رفت، به مصدومان رسیدگی می‌کرد. شاورش، یکی پس از دیگری افراد زیادی را بیرون کشید، اما تنها ۲۰ نفر از آن‌ها زنده ماندند و نجات پیدا کردند. (من با زنی در فلوریدا ملاقات کردم که در زمان این حادثه ۱۳ ساله بود و در نزدیکی همان دریاچه زندگی می‌کرد. او از اینکه داستان شجاعت و نجات همشهریانش تا دوردست‌ها و آمریکا رسیده بود، بسیار خوشحال شد.)

پس از سی شیرجه، شاورش بیهوش شد. این اقدام قهرمانانه به دوران حرفه‌ای شнай او پایان داد و تقریباً جان‌ش را از دست داد. به دلیل سرمای شدید آب و زخم‌های فراوان ناشی از شیشه‌های شکسته، ۴۵ روز بیهوش ماند. دو سال طول کشید تا روزنامه‌ای روسی، مقاله‌ای با عنوان «نبرد زیرآبی قهرمان» منتشر کرد. سرانجام او شناخته شد و نامه‌های حمایت زیادی دریافت کرد.

در یکی از مصاحبه‌ها، از او پرسیدند: «وحشتناک‌ترین بخش ماجرا چه بود؟» او پاسخ داد:

«می‌دانستم که فقط می‌توانم تعداد محدودی را نجات دهم و از اشتباه کردن هراس داشتم. آنجا آنقدر تاریک بود که به سختی چیزی می‌دیدم. در یکی از شیرجه‌هایی که داشتم، به جای مسافر، به طور تصادفی صندلی را گرفتم... می‌توانستم جان یک نفر را نجات دهم. آن صندلی هنوز در کابوس‌هایی که دارم، من را آزار می‌دهد.»

من از این قهرمان زمانه بسیار الهام گرفته‌ام؛ کسی که زندگی خود را وقف نجات دیگران کرد. گاهی این کار حتی سلامت خود او را به خطر انداخت. تنها افسوس او این بود که نتوانست افراد بیشتری را نجات دهد. قهرمانان در همه شکل‌ها و اندازه‌ها هستند، اما یک ویژگی مشترک دارند: آن‌ها حاضرند جان خود را فدا کنند تا دیگران را نجات دهند. من از بازیگران، هنرمندان و ورزشکاران تحت تأثیر قرار نمی‌گیرم؛ قهرمانان واقعی کسانی هستند که ماهیت خدا را بازتاب می‌دهند. آن‌ها برای چیزی زندگی می‌کنند که عیسی به خاطر آن جان داد: جان‌ها. اگر هدف خود را نجات مردم قرار دهید، خداوند شما را از هیچ، به قهرمان تبدیل خواهد کرد. آزمایش شما تبدیل به شهادت نامه شما خواهد شد و آشفته‌گی‌های شما به پیغام تبدیل می‌شود.

آزاد شده‌ای تا به کار گرفته شوی

«در این قریه‌ای که پیش روی شماست بروید و در حال، الاغی با کرّه‌اش بسته شده خواهید یافت. آن‌ها را باز کرده، نزد من آورید» (متی ۲: ۲۱). هدف واقعی از آزاد کردن الاغ این بود که وسیله‌ای برای سوار شدن عیسی به اورشلیم فراهم شود. عیسی نیاز به وسیله‌ای برای رسیدن به شهر داشت؛ الاغ وسیله نقلیه او بود. امروز نیز عیسی می‌خواهد وارد هفت عرصه تأثیرگذاری اجتماعی شود. او می‌خواهد وارد کلیسا، خانواده، آموزش، حکومت، رسانه‌ها، هنر و سرگرمی و تجارت شود. او می‌خواهد از ما به عنوان وسیله‌ای استفاده کند تا پیام و جلال خود را به این حوزه‌ها برساند.

شما از بندهای گناه، اعتیاد و اسارت آزاد شده‌اید تا توسط خداوند برای هدف او به کار گرفته شوید. پس از آزادی و نجات، هدف زندگی خود را زندگی کردن برای او و اراده او قرار دهید. هدف زندگی خود را محدود به ازدواج، تشکیل خانواده، ساختن خانه، رفتن به سفرهای تفریحی، پرداخت اقساط خانه و پس‌انداز برای دوران بازنشستگی نکنید. هیچ اشکالی ندارد که زندگی‌ات را بسازی، اما برای یک مسیحی که به واسطه مرگ عیسی نجات پیدا کرده و خانه او در آسمان است، و می‌داند که جهنم واقعی و ابدیت طولانی است، زندگی کردن برای چیزی کمتر از آنچه عیسی برای آن جان داد، اشتباه است.

گاهی فکر می‌کنیم که برای انجام اراده خدا باید کار خود را ترک کرده و به عنوان میسیونر به دوردست‌ها برویم. برخی افراد برای این کار فراخوانده شده‌اند، اما برای سایرین، عیسی ما را آزاد می‌کند تا به عنوان میسیونر در جایگاه نفوذ خودمان حضور پیدا کنیم. میسیونر بودن، بیشتر یک طرز فکر است تا اینکه یک مکان باشد. این یعنی با نیت و هدف زندگی کنیم تا ملکوت خدا را به حوزه نفوذ خود بیاوریم. وظیفه ما این است که با همراه داشتن عیسی به جهان برویم. روح القدس شروع به ایجاد فرصت‌هایی برای ظهور معجزه‌ها در اطراف کسانی می‌کند که ما مأمور تأثیرگذاری بر آن‌ها هستیم.

همانطور که عیسی بر الاغ نشست و آن، وسیله ورود او به شهر شد، روح القدس نیز بر ما می‌نشیند تا ما را توانمند سازد تا شاهد او باشیم. روح القدس در درون من برای خودم حضور دارد، اما بر من برای دیگران قدرت می‌بخشد.

غسل تعمید روح القدس محدود به زبان‌ها و زندگی دعا نیست. بلکه روح برای نشستن بر شما می‌آید، تا شما را به «الاغی» تبدیل کند که عیسی را به اورشلیم خود

ببرید. متأسفانه ما پنتیکاستی ها تعمید روح را به تکلم به زبان‌ها تقلیل داده‌ایم. اما موضوع فراتر از آن است؛ شما قدرت پیدا خواهید کرد تا شاهد باشید – این هدف حقیقی تعمید است. بسیاری را می‌شناسم که به زبان‌ها صحبت می‌کنند، اما هیچوقت کسی را به کلیسا نمی‌آورند، ایمان خود را به اشتراک نمی‌گذارند و و اهمیتی به رسالت‌ها نمی‌دهند. برای آن‌ها مهم نیست که کلیسای‌شان، سال‌هاست کسی را نجات نداده است. تعجب آور نیست؛ زیرا تنها چیزی که دریافت کرده‌اند قدرت نبوده، بلکه زبان‌ها بوده است.

هدف از آزادی و پر شدن از روح‌القدس این است که شاهد باشیم. ما توسط روح‌القدس توانمند نمی‌شویم تا وکیل‌هایی باشیم که بحث و جدل کنند، بلکه شاهدانی هستیم که آنچه دیده و شنیده‌ایم را به اشتراک می‌گذاریم. خدا ما را مسح نمی‌کند تا در بحث‌ها پیروز شویم، بلکه تا جان‌ها را نجات دهیم. این هدف نهایی آزادی است.

برای چنین زمانی آفریده شدی

«بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت. و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای» (استر ۱۴:۴). استر قهرمانی در کتاب مقدس بود که از جایگاه خود برای تحقق هدف خداوند بهره برد. آغاز زندگی او خوب نبود. والدین او، او را هاداسا نام گذاشتند، اما او، آن‌ها را هنگام حمله بابل به اسرائیل از دست داد. او یتیمی بود که اسیر شده بود. خویشاوندش مردخای، او را به فرزندی پذیرفت و نام او را به استر تغییر داد.

همسر پادشاه خشایارشا به او بی‌احترامی کرد و تاج خود را از دست داد. جایگاه ملکه خالی شد. مأموران در جست و جوی دختران زیبا بودند تا جای او را پر کنند و استر یکی از زنانی بود که انتخاب شد. الطاف خداوند بر زندگی او قرار گرفت و به بالاترین مقام رسید و همسر پادشاه شد. او خوشبخت بود؛ برخی او را بسیار خوش شانس می‌دانستند – از هیچ به قهرمانی، از فقر به ثروت. اما خدا نقشه‌ای متفاوت برای جایگاه او داشت. زمانی که قوم او زیر تهدید نابودی بودند، مقصود حقیقی آن جایگاه آشکار شد. زندگی او در کاخ راحت بود، مردخای که هم در کاخ و هم بیرون از آن زندگی می‌کرد، درد و مرگ قوم او را می‌دید؛ چیزی که استر از آن غافل بود. او استر را آگاه ساخت که جایگاه او در کاخ هدفی الهی دارد.

روح القدس همان مردخای ما است، کسی که از آینده جهان ما آگاه است، برای کسانی که عیسی را نمی‌شناسند. او می‌داند که کسانی که عیسی را نپذیرند، با عذاب ابدی روحی، رنج جسمانی، جدایی معنوی روبه‌رو خواهند شد و بسیاری به سوی ابدیتی بدون مسیح می‌روند.

روح تلاش می‌کند، آسایش ما را با یقین بر هم زند. همانطور که مردخای به استر گفت، روح نیز به ما می‌گوید که برای چنین زمانی برگزیده شده‌ایم. خدا شما را نجات داد تا دیگران را نجات دهد. خدا شما را بلند کرد تا دیگران را بالا ببرد. این به خاطر برتری شما بر دیگران نبود که مشمول رحمت و لطف شدید، بلکه به خاطر محبت خدا بود. اگر محبت خدا نبود، شما هم مانند انبوه مردمی بودید که بدون نجات به جهنم می‌روند. ممکن است بپرسید چرا خدا کاری نمی‌کند؛ حقیقت این است که او همه چیز را انجام داده است! پرسش این است که چرا ما کاری نمی‌کنیم؟ آیا برای آن هدف کاری کرده‌ایم؟ آیا همه توان خود را به کار گرفته‌ایم؟

روح خدا با ماست تا یادآوری کند که باید حاضر باشیم بهایی بپردازیم و نجات دیگران را بالاترین اولویت زندگی خود قرار دهیم. بسیاری دوست دارند دیگران را نجات دهند، البته تا زمانی که این کار برای آن‌ها راحت باشد و هزینه‌ای نداشته باشد. این همان مشکل است! هر زمان با مسأله نجات روبه‌رو می‌شوید، باید حاضر باشید بهایی بپردازید؛ آسایش خود، خودخواهی و ترس‌های خود را به خطر بیندازید. اجازه ندهید ترس از دست دادن نفوذ شما باعث شود که برای نجات دیگران از آن استفاده نکنید. این همان ترسی بود که استر داشت. اگر به درگاه پادشاه می‌رفت تا برای قوم خود درخواست کند، ممکن بود کشته شود. استر تاج خود را با فداکاری برای نجات قوم خود از دست نداد. بیشتر ما هم وقتی برای نجات دیگران تلاش کنیم، چیزی از دست نخواهیم داد. اما حتی اگر برای هدف خود مدتی آسایش خود را از دست بدهیم، این بهای کوچکی است در برابر پاداش ابدی که به دست می‌آید.

غم انگیز است که افراد قدرتمند و ثروتمند در جایگاه‌های عالی جامعه، به دلیل رعایت ملاحظات سیاسی یا نگرانی از آزردن خاطر کردن دیگران، از روشن کردن نور خود خودداری می‌کنند.

آن‌ها رسالت نجات بخشی خود را به صرف الهام بخشی محدود می‌کنند. این روزها الهام بخش بودن به نوعی مد تبدیل شده است. البته الهام دادن به خودی خود ایرادی ندارد، اما برای کسی که می‌داند جهنم حقیقتی سوزان است و ابدیت بسیار طولانی است، نمی‌تواند هدف نهایی باشد. فقط می‌توانم تصور کنم اگر استر می‌گفت: «مردخای، این موضوع نجات کمی خطرناک است و ممکن است جایگاهم

را از دست بدهم. من به عنوان ملکه زندگی می‌کنم تا به دختران کوچک سرتاسر بابل الهام بدهم که رؤیاهای بزرگ ببینند.» چه اتفاقی رخ می‌داد. زمانی که می‌دانی، مردم در حال مرگ هستند، زندگی برای الهام بخشی به دیگران، به معنی گم کردن هدف اصلی است. ما آفریده شده‌ایم تا نجات بیاوریم، نه اینکه صرفاً الهام بخش نسلی در حال نابودی باشیم. اگر کسی در حال رفتن به سمت پرتگاه باشد، به الهام نیاز ندارد، بلکه نیاز دارد کسی راه را به او نشان دهد. اگر خانه‌ای در حال سوختن باشد، ساکنان آن به الهام نیاز ندارند، بلکه باید نجات پیدا کنند. اگر کسی در حال غرق شدن باشد، او به تشویق، برای «تحمل کردن» نیازی ندارد، او به نجات دهنده نیاز دارد. عیسی نیامد تا الهام بدهد، بلکه آمد تا گمشده‌ها را نجات دهد.

رها شدی تا رهایی دهی

پیش از تولد موسی، کتاب مقدس می‌گوید: «... و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد. و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق یعقوب بیاد آورد» (خروج ۲۳-۲:۲۳). تولد موسی پاسخی به فریاد قومی در بند بود. خدا او را از مرگ در رودخانه حفظ کرد. نجات او از مرگ، اتفاقی یا به خاطر خوش‌شانسی یا برتری او بر دیگران نبود، بلکه هدفی الهی در کار بود. شاید شما هم از بسیاری از چیزهایی که نسل ما با آن دست و پنجه نرم می‌کند، محفوظ مانده‌اید. این به خاطر خانواده بهتر یا تصمیمات درست‌تر شما نبوده است؛ بلکه دست خدا بر زندگی شما بوده است.

حضور شما در آن جایگاه، عمدی و هدفمند است؛ نه برای بزرگ نمایی یا نشان دادن عظمت خود، بلکه تا ابزاری در دست او برای نجات دیگران باشید.

همانند استر، موسی نیز به کاخ راه پیدا کرد. کاخ می‌تواند شما را در آسایش فرو ببرد و کمی به غرور بکشاند، تا جایی که فکر کنید به خاطر زحمات خود به آنجا رسیده‌اید. اما اگر چنین بیندیشید که «من شایسته این جایگاهم»، هدف اصلی وجود خود را نادیده گرفته‌اید.

موسی همچنین با رنج‌های دیگران آشنا شد؛ او برادران و خواهران خود را که در بندگی بودند ملاقات کرد. مواجهه با درد و رنج دیگران، دیدگاه شما را تغییر می‌دهد. وقتی فقر در کشوری محروم را می‌بینی، به پناهگاه بی‌خانمان‌ها سر می‌زنی، در زندان خدمت می‌کنی یا بیمارانی را در بستر مرگ می‌بینی، دیگر نمی‌توانی همانند گذشته در کاخ زندگی کنی. اگر می‌خواهی دلسوزی برای گمشدگان پیدا کنی، باید

دلت را به جایی ببری که درد مردم در آنجاست. مثل فریسی نباشید که مردی خونین را در راه دید و از ترس نزدیک شدن به رنج انسان‌ها، از آن طرف خیابان رد شد. آشنایی موسی با رنج دیگران او را تغییر داد. او خشمگین شد، دست به کار شد و تلاش کرد عدالت را برقرار کند. موسی نسبت به اسارت دیگران بی تفاوت نبود، و این همان چیزی بود که خدا در او می‌پسندید. او اشتباهاتی کرد، اما بی تفاوتی در میان آن‌ها نبود. خشم انفجاری موسی، منجر به کشته شدن یک مصری شد و برای او ۴۰ سال سرگردانی در بیابان به همراه داشت. سپس خدا آمد، و تجربه موسی از حضور خدا، هدفی تازه به او داد. پیش از پیدا کردن رسالتش، جان‌هایی را گرفت؛ اما در حضور خدا، جان‌ها را نجات داد. حضور خدا همیشه شما را به سمت هدف‌تان راهنمایی خواهد کرد. هدف شما این است که به دیگران یاری برسانید. آیا شما نیز در کاخ راحتی بوده‌اید؟ یا دردی از جهان شکسته را دیده‌اید؟ و آیا این تجربه‌ها دیدگاه شما را تغییر داده است؟

اگر چنین است، هنوز باید در حضور خدا قرار بگیرید تا هدف خدا در زندگی شما فعال شود. خدا موسی را به جایی فرستاد که پیش‌تر در آن زندگی کرده بود و مردمی مانند خودش را دیده بود. به همین ترتیب، خدا می‌خواهد شما را میان مردم زمان خودتان قرار دهد تا نجات، شفا و آزادی را به همراه داشته باشید. دلیلی که حالا در جایگاه فعلی خود هستید، به خاطر رحمت خدا و به هدف اوست. خدا شما را برای مقصودی خاص آفریده است. این مقصود را بپذیر، زیرا مطابق اراده او است که هیچکس هلاک نشود، بلکه همه، عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده بشناسند (بنگرید به دوم پطرس ۳:۹).

دعوت برای پاسخ به فریاد

«و الآن اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است، و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می‌کنند، دیده‌ام. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری» (خروج ۱۰-۳:۹). خدا موسی را با همان مسیرهایی که او را گذراند، برای رسالتش آماده کرد. وقتی در کاخ بود، موسی می‌دانست چگونه با کسانی که در کاخ هستند برخورد کند. وقتی در بیابان بود، می‌دانست چگونه یک قوم را از میان بیابان رهبری کند. و هنگامی که در حضور خدا بود، می‌دانست چگونه مردم را به سوی خدا هدایت کند. هر آنچه که شما تجربه می‌کنید، برای آماده کردن شما برای هدف زندگی خود است.

دعوت خدا از موسی پاسخی به فریاد مردم ستم دیده در مصر بود. خدا کسی را فرا نمی‌خواند مگر آنکه مردمی برای پاسخ، فریاد زده باشند. دعا می‌کنم که این حقیقت را در روح خود درک کنید. تنها دلیلی که خدا شما را فرا می‌خواند، این است که او به فریاد نسل شما پاسخ می‌دهد. خدا نمی‌تواند به فریاد پاسخ دهد مگر اینکه شما به دعوت او پاسخ دهید. خدا می‌خواست به موسی آشکار کند که این دعوت برای شهرت و قدرت نیست، بلکه برای پاسخ دادن به ناله‌های مردم رنج دیده است.

این موضوع سال‌ها پیش برای من واقعیت پیدا کرد، وقتی به خانه‌ای نزدیک کلیسا نقل مکان کردم. کلیسا تنها چند کوچه با خانه من فاصله داشت. با همسایگانم آشنا شده بودم و تصمیم داشتم پس از مدتی، یکی از آن‌ها را به کلیسا دعوت کنم. اما همیشه این دعوت را به زمانی دیگر موکول می‌کردم. مدتی گذشت و دیگر همسایه‌ام را ندیدم. روزی که همراه همسرم اسکیت می‌کردم، او احساس سنگینی نسبت به همسایه‌مان داشت. به او گفتم که چندین ماه است او را ندیده‌ام. چند روز بعد دیدم خودروهای اف.بی.آی، همه محله را زیر و رو می‌کنند. تصمیم گرفتم آنلاین جستجو کنم، صفحه اجتماعی او را دیدم و اسم او را گوگل کردم. متوجه شدم که همسایه‌ام، دو ماه پیش فوت کرده بود. قلبم شکست. من همیشه شهادت ایمانم را به تعویق انداخته بودم و حالا او مرده بود.

چند ماه بعد، آن خانه برای فروش گذاشته شد و وقتی داشتم ماشینم را توی پارکینگ می‌شستم، مشاور املاک نزد من آمد و پرسید آیا می‌خواهم به دیدن خانه بروم یا خیر. من جواب دادم که علاقه‌ای به خرید خانه دیگری ندارم. او گفت: «نه، برای خرید نه، فقط برای دیدن.» برای اینکه دست از سرم بردارد، تصمیم گرفتم بروم و خانه را ببینم.

من با او خانه را گشتم و در سالن پذیرایی متوجه شدم، در وسط اتاق نشیمن، قطعه‌ای فرش به ابعاد ۸ در ۴ فوت خالی است. اشاره کردم که عجیب است همه جا فرش باشد ولی وسط سالن خالی باشد. او پاسخ داد: «نمی‌دانی چطور مرد؟» گفتم: «نه، نمی‌دانم. چطور مرد؟» جوابش مثل پتکی بر سرم فرود آمد و دلیل اینکه خدا چرا او را روی دلم گذاشته بود، برایم روشن شد. مشاور گفت: «او در همان سالن پذیرایی خودکشی کرده بود.» به سختی جلوی اشک‌های خود را گرفتم. از آن خانه بیرون آمدم، به سرعت به خانه دویدم، در اتاقم را بستم و برای مدتی گریه کردم. گریه کردم، توبه کردم و قول دادم دیگر ندای خدا را نادیده نگیرم.

در اتاق که بودم، خدا آیه‌ای را به یادم آورد که در آن موسی برای کمک به اسرائیل دعوت شد. این دعوت برای پاسخ به فریاد مردم بود. خدا به من گفت، وقتی من را

برای کمک به آن مرد فراخواند، در حقیقت می‌خواست فریاد قلب او را پاسخ دهد، اما من هیچوقت پاسخ ندادم. متوجه شدم که رسالت من، پاسخ دادن به فریاد کسی است. دیگر نمی‌توانم دعوت خود را نادیده بگیرم. باید مشتاق باشم تا آن را به انجام برسانم. افراد، نجات پیدا کرده و رهایی پیدا خواهند کرد، چون من و شما به دعوت، پاسخ داده‌ایم. افراد، خانواده‌ها و حتی شهرها، وقتی که به این دعوت پاسخ دهیم، تغییر خواهند کرد.

یونس از دعوت خدا فرار کرد. کتاب مقدس می‌گوید او از حضور خدا فرار کرد. وقتی از هدف خدا فرار می‌کنید، در واقع از خود خدا فرار کرده‌اید. یونس نمی‌دانست که اگر به دعوت پاسخ دهد، این امکان را به خدا می‌دهد که به فریاد کل شهر پاسخ دهد و آن را نجات دهد.

به دعوت پاسخ بده. بگذار خدا به فریاد آن‌ها پاسخ دهد. تو از مصر رهایی پیدا کرده‌ای تا دیگران را نیز از مصر رهایی دهی. به بهانه‌هایی مانند اینکه جوانی، پیر هستی، تجربه نداری، نمی‌توانی حرف بزنی، پول نداری یا ارتباطات کافی نداری، دل خوش نکن. آتشی سوزان در دلت برای گمشده‌ها روشن کن، و روح‌القدس ادامه راه را برایت هموار خواهد کرد.

دعا

«ای عیسی، تو گفتی پیروانت را صیاد انسان‌ها خواهی کرد. مرا بساز تا انسانی باشم که همواره ابدیت را در نظر دارد. دعا می‌کنم که مرا مسح کنی تا تأثیری در نسل خودم بگذارم و با هدف زندگی کنم. به من دلسوزی بیشتری برای گمشدگان و افراد در حال مرگ عطا کن. از من استفاده کن تا مردم را از مرگ ابدی نجات دهم. ای روح‌القدس، امروز فرصت‌هایی عطا کن تا ایمانم را با دیگران در میان بگذارم.»

ضمیمهٔ اول

چطور نجات پیدا کنیم

«به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت»
(اعمال رسولان ۱۶:۳۱).

پیش از آنکه بتوانی به عیسی به عنوان نجات‌دهنده ایمان بیاوری، باید بدانی که از چه چیزی باید نجات پیدا کنی. چتر، شما را از خیس شدن حفظ می‌کند. کلاه ایمنی، شما را از آسیب نگه می‌دارد. عیسی می‌تواند تو را از مجازات و قدرت گناه نجات دهد.

زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند (بنگرید به رومیان ۳:۲۳). حتی اگر تمام تلاش خود را برای نیکو بودن به کار بگیریم، باز هم از معیار کامل خدا کوتاه می‌آییم. هر روز با نافرمانی از احکام خدا، مانند محبت داشتن به او بالاتر از هر چیز دیگر، احترام به والدین، و گفتن حقیقت، در برابر خدا گناه می‌کنیم.

خدا قدوس است (کامل و جدا از گناه)، و گناهکاران بی‌ایمان را به مکانی جدا از حضور خود، یعنی مرگ ابدی در جهنم، محکوم خواهد کرد (بنگرید به رومیان ۶:۲۳). اما به دلیل محبت عظیم او، پسر یگانهٔ خود را فرستاد تا با مرگ بر صلیب، ایمانداران را از این مجازات‌های بکشد.

سپس عیسی از مردگان برخاست، و پیروزی خود بر گناه و مرگ را ثابت کرد.
«زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری

که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود بجهت نجات» (رومیان ۱۰-۹:۱۰).
اگر می‌خواهید عیسی مسیح و نجات او را دریافت کنید، این دعا را بخوانید:
«ای عیسی، نزد تو می‌آیم تادل و جانم را به تو بسپارم. تو را خداوند زندگی خود می‌دانم و اعتراف می‌کنم که دیگر من رهبر زندگی خود نیستم. از تو می‌خواهم که گناهانم را ببخشی و مرا پاک سازی. این را از تو می‌طلبم، زیرا ایمان دارم که تو بهای تمام خطاها و گناهان من را پرداخته‌ای. اکنون عدالت تو را در دل خود می‌پذیرم و اعلام می‌کنم که نجات یافته‌ام و فرزند تو هستم!»
به خانوادهٔ آسمانی و حیات نو در مسیح خوش آمدید!

ضمیمهٔ دوم

راهنمای مطالعه

مقدمه - قاتل شیر

آیهٔ کلیدی: اول سموئیل ۳۷-۳۴:۱۷
نکات قابل تأمل:

- پیش از آنکه بتوانید در برابر جلیات به صورت علنی بجنگید، باید در خلوت با شیرها روبه‌رو شوید.
- رهایی، فرآیندی است که شامل شناسایی، رویارویی و مقاومت در برابر دشمن می‌شود.

خوراک اندیشه:

۱. چه چیزی شما را ترغیب کرد که این کتاب را بردارید؟
۲. آیا بخش‌هایی از زندگی شما، باعث شد که کتابی دربارهٔ آزادی را انتخاب کنید؟
۳. در مقیاسی از ۱ تا ۱۰، که ۱ به معنای «کاملاً در بند» و ۱۰ به معنای «در اوج پیروزی» است، سطح حالای آزادی خود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چرا این

عدد را انتخاب کردید؟

۴. در کدام بخش‌های زندگی خود در حال حاضر، با شیرها و خرس‌ها روبه‌رو هستید؟

۵. آیا تا حالا، در زمان دعا یا خدمت به دیگران، فعالیت‌های شیطانی را تجربه کرده‌اید؟

۶. درست یا نادرست؟ هر کسی که بخواهد توسط خدا به کار گرفته شود، ابتدا باید گرفتار شیطان شود تا بتواند بهتر با افراد تحت ستم همدلی کند.

فصل اول - به الاغ ضربه زن

آیه کلیدی : افسسیان ۲۰-۱۰: ۶

نکات قابل تأمل:

- شیطان پشت گناه ایستاده است.
- جنگ طبیعی، افراد شرور را حذف می‌کند؛ اما جنگ روحانی، شر را از درون انسان‌ها پاک می‌کند.
- خدا شما را مسح نکرده تا با مردم بحث کنید، بلکه برای پیروزی در نبرد با شیطان انتخاب شده‌اید.

خوراک اندیشه:

۱. چرا فکر می‌کنید عیسی، رهایی بخشی را به صورت علنی انجام می‌داد؟
۲. آیا در حال حاضر، در زندگی شما بخش‌هایی وجود دارد که به جای ریشه مشکل، صرفاً با علائم آن روبه‌رو می‌شوید؟
۳. آیا کسی را می‌شناسید که آدمی شرور بوده است، اما پس از آزادی خود به وسیله خدا، به فردی معتمد و نیکو تبدیل شده است؟ داستان او را بازگو کنید!
۴. به نظر شما چرا در عهد عتیق، اخراج ارواح شریر کمتر دیده می‌شود؟
۵. درست یا نادرست؟ عیسی خدمت رهایی (اخراج ارواح) را عملی خصوصی و دور از دید عموم می‌دانست.

فصل دوم - شش روح شیطانی

آیه کلیدی: مرقس ۲۰-۱: ۵

نکات قابل تأمل:

- ارواح شریر، «ارواح ناپاک» هستند که علاقه دارند تا در اماکن ناپاک ساکن شوند.
- این ارواح به دنبال تسخیر انسان‌ها، حیوانات و قلمروها هستند.
- هدف همه این ارواح، فریب، آزار، شکنجه، اسارت، پلیدی، گمراهی و حمله به جسم و جان انسان است.
- نام‌هایی که از ارواح شریر ذکر شده، عبارتند از: روح ترس، روح اژدها (پایتون)، روح شهوت، روح تکبر، روح بیماری و روح بندگی.
- حشرات برای مکیدن خون نیش می‌زنند، مارها نیش می‌زنند تا زهر وارد کنند، اما پایتون‌ها قربانیان را با فشار قوی می‌کشند.

خوراک اندیشه:

۱. کدام سلطنت شریر بر منطقه زندگی شما تأثیرگذار است و آن را در اختیار دارد؟ آیا علیه آن دعا می‌کنید؟
۲. چرا فکر می‌کنید عیسی اجازه داد ارواح صحبت کنند، در حالی که ارباب آن‌ها، پدر دروغ‌ها است؟
۳. برخی از کارکردهای روح ترس، روح شهوت، روح اعتیاد، روح پایتون، روح بیماری و روح تکبر چیست؟
۴. پایتون چه تفاوتی با دیگر مارها دارد؟ این موضوع چه ارتباطی با جنگ روحانی دارد؟
۵. از میان این شش روح که در کتاب مقدس ذکر شده‌اند، کدام یک را در خانواده و زندگی شخصی خود مؤثر می‌بینید؟
۶. درست یا نادرست؟ ما می‌توانیم درباره هر چیزی که برای ما جالب است، از ارواح شریر سؤال بپرسیم.

فصل سوم - درهای باز

آیه کلیدی: افسسیان ۳۰-۲۷:۴

نکات قابل تأمل:

- شیطان دزدی است که در شب و در خفا عمل می‌کند.
- شیطان مانند سگی است که به زنجیر بسته شده است-او فقط می‌تواند به مسیحیان پارس کند، اما اگر از قلمروی او دور بمانند، توان گزیدن آن‌ها را ندارد.
- ورود به علوم غیبی، دری برای ارواح شریر باز می‌کند.
- اشیای ملعون، لعنت را وارد زندگی شما می‌کنند.
- طرد شدن، زمینه ساز سرکشی است.

خوراک اندیشه:

۱. ماهیت دشمن ما چگونه با ویژگی‌های یک دزد مطابقت دارد؟
۲. آیا تا حالا درگیر امور علوم غیبی بوده‌اید؟ چگونه؟
۳. پس از خواندن بخش مربوط به اشیای ملعون، آیا اشیایی به ذهن شما می‌رسد که ممکن است در اختیار داشته باشید و باید آن را دور بیندازید یا علیه آن دعا کنید؟
۴. برخی از راه‌هایی که افراد ممکن است از طریق تروما، دچار ارواح شریر شوند چیست؟
۵. درست یا نادرست؟ اگر مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اید، می‌توانید صددرصد مطمئن باشید که ارواح شریر دارید.

فصل چهارم - لباس‌های قبر

آیه کلیدی: تثئیه ۲۸

نکات قابل تأمل:

- هر آنچه برکت پیدا کرده، رشد می‌کند؛ هر آنچه نفرین شده، پژمرده می‌شود.
- نشانه‌های نفرین (لعنت) عبارتند از: مرگ زودهنگام، فروپاشی خانواده،

گرایش به تصادف، تکرار سرنوشت منفی والدین، بیماری‌های مزمن، ترس‌ها و فوبی‌ها، فقر همیشگی.

- سه نوع نفرین وجود دارد: نفرین نسلی، نفرین اعلانی، و نفرین‌های کسب شده.

خوراک اندیشه:

۱. چه ویژگی‌های اخلاقی یا جسمانی، از والدینتان به شما منتقل شده است؟
۲. در حال حاضر، با چه امور منفی در زندگی می‌جنگید که از قدیم در نسل شما وجود داشته‌اند؟
۳. آیا تا به حال کسانی که در جایگاه قدرت یا نفوذ بوده‌اند، بارها با شما منفی صحبت کرده‌اند؟
۴. چه عبارت یا جمله‌ای را مرتب درباره خود می‌گویید که با کلام خدا هماهنگ نیست؟
۵. شش عامل اصلی ورود لعنت و نفرین به زندگی کدام‌اند؟
۶. کدام یک از این شش گناه، نفرینی را در زندگی شما به همراه داشته که هنوز بابت آن توبه نکرده‌اید؟
۷. درست یا نادرست؟ زمانی که دزدی می‌کنی، در را به روی ارواح پلید باز می‌کنی.

فصل پنجم - نان فرزندان

آیه کلیدی: متی ۲۸-۲۱:۱۵

نکات قابل تأمل:

- ما نجات یافته‌ایم، در حال نجات یافتن هستیم، و نجات خواهیم یافت.
- نجات شامل روح، جان، و بدن است.
- همانطور که نان خوراک فرزندان است، رهایی نیز خوراک ایمانداران است.
- آزادی، خوراک است.
- ما برای به دست آوردن پیروزی نمی‌جنگیم، بلکه از جایگاه پیروزی می‌جنگیم.

خوراک اندیشه:

۱. نجات یک رویداد نیست، بلکه یک فرآیند است. سه مرحله این فرآیند کدام‌اند؟
۲. اگر روح القدس در روح یک مسیحی ساکن است، ارواح پلید در زمان آزار او، در کدام بخش از وجود او فعالیت می‌کنند؟
۳. واژه یونانی SOZO چه معنایی دارد؟
۴. ده چیزی که عیسی با مرگ خود، در جلجتا بر صلیب فراهم کرد چیست؟
۵. در کتاب مقدس، شیطان با کدام پنج حیوان مقایسه شده است؟ این مقایسه‌ها چه چیزی از وظیفه یا کار او آشکار می‌کند؟
۶. درست یا نادرست؟ شیطان شکست خورده است؛ بنابراین دیگر مشکلی ایجاد نمی‌کند.

فصل ششم - آزادی را پیدا کنید

آیه کلیدی: یوحنا ۳۶ - ۸:۳۱

نکات قابل تأمل:

- اسارت فریبنده است؛ بیشتر کسانی که در اسارت هستند، معتقدند که آزادند.
- اعتراف به گناه در را برای رهایی باز می‌کند. توبه از گناه، در را به روی شیاطین می‌بندد.
- اگر می‌خواهید با اقتدار قدم بردارید، باید زیر سلطه خداوندی عیسی مسیح زندگی کنید.
- فرآیند رهایی شامل شناخت دشمن، توبه از گناه، توبیخ دشمن، مقاومت در برابر دشمن، جایگزینی دشمن با خدا، و تجدید ذهن است.

خوراک اندیشه:

۱. آیا تا به حال با کسی مواجه شده‌اید که گرفتار اعتیاد یا شیطان باشد، اما مطمئن باشد که در اسارت نیست؟ چرا چنین است؟
۲. توبه به چه معناست؟ یک مثال از زندگی خود بزنید.
۳. آیا در حال حاضر در جایی هستید که فقط به عیسی «فضای بیشتری» می‌دهید، به جای اینکه «کلید» خانه زندگی خود را به او بسپاری؟

۴. اگر بعد از رهایی تو، شیطان با لشکر شک، ترس و وسوسه بازگردد، چه خواهی کرد؟

۵. درست یا نادرست؟ وقتی گناهان نیاکان را اعتراف می‌کنی، به آنها فرصتی دوباره نزد خدا داده می‌شود، حتی اگر به جهنم رفته باشند.

فصل هفتم - دام شیطان

آیه کلیدی: متی ۳۵-۲۱:۱۸

نکات قابل تأمل:

- بدون بخشش، آزادی وجود ندارد.
- لغزش، طعمه شیطان است.
- زخم‌های نادیده گرفته شده، عفونی می‌شوند. زخم‌ها نشان می‌دهند که آسیب دیده‌ای؛ جای زخم، گواهی بر بهبود پیدا کردن است.
- باید دیگران، خود و خدا را ببخشید.

خوراک اندیشه:

۱. کلمه یونانی «اسکندالون» به چه معناست؟ این کلمه چگونه به نقشه شیطان برای نابودی ما مرتبط است؟
۲. تفاوت بین زخم‌ها و جای زخم‌ها چیست؟
۳. تفاوت بین خیانت و تلخی چیست؟
۴. چرا نگه داشتن کینه و نگذشتن از آن، آسیب زننده است؟
۵. بخشیدن کدام فرد برای شما خیلی سخت است؟
۶. «بخشیدن» خدا چه معنی دارد؟
۷. درست یا نادرست؟ شما باید خود را ببخشید، چون اگر چنین نکنید، در واقع به خدا می‌گویید که خود را از او مقدس‌تر می‌دانید.

فصل هشتم - انگیزه برای آزادی

آیه کلیدی: دوم قرنیتان ۳:۱۷

نکات قابل تأمل:

- آزادی آن نیست که هر چه می‌خواهید انجام دهید؛ بلکه آن است که آنچه باید، انجام دهید.

- خدا ما را آزاد می‌کند تا او را خدمت کنیم، نه برای آنکه خودمحورتر شویم.

خوراک اندیشه:

۱. انگیزه واقعی شما برای جستجوی آزادی چه بود؟ با خود صادق باشید.

۲. چرا خدا به فرعون گفت که قوم اسرائیل را از اسارت بیرون بفرستد؟

۳. تفاوت نگرش «به من بده» و «مرا بساز»، در داستان پسر گمشده چیست؟ کدام یک، بیشتر در تو دیده می‌شود؟

۴. درست یا نادرست؟ زمانی که کسی دیگر گرفتار اعتیاد نباشد، واقعا آزاد است.

فصل نهم - شکستن حصارها

آیه کلیدی: دوم قرنیتان ۱۰:۴

نکات قابل تأمل:

- مرد نیرومند (strongman) نمادی از شیطان است؛ و حصارذهنی (stronghold) یعنی حصار از افکار تحمیلی. مرد نیرومند سریع می‌آید و می‌رود، اما حصارهایی که با زمان ساخته شده‌اند، با زمان شکسته می‌شوند.

- شما می‌توانید ذهن خود را کنترل کنید، اما اگر چهارچوب فکری خود را اصلاح نکنید، ذهن شما کنترل می‌شود.

- حقیقت مانند صابون است - فقط وقتی به کار میرود که روی پوست، یعنی در ذهن، مالیده شود.

- ذهن ما مانند کشتی است، وقتی طوفان‌ها یا بحران‌های زندگی مثل کوه یخ به آن اصابت می‌کنند، سوراخ می‌شود و آب نشت می‌کند و حصار ذهنی شکل

می‌گیرد.

- سه نگرش ذهنی که یک مسیحی می‌تواند داشته باشد: برده، بازمانده، سرباز.

خوراک اندیشه:

۱. تفاوت میان تسخیر شیطانی (demonic possession) و حصار ذهنی (stronghold) چیست؟
۲. دوراه اصلی که عیسی در یوحنا ۸ برای آزادی ارائه داد، چیست؟
۳. وقتی شرایط برای موسی سخت شد - فرعون سرسخت بود، قوم ناراحت بودند، و موسی ناامید بود - خدا چه راه حلی به او پیشنهاد داد؟
۴. در حال حاضر، کدام یک از سه نگرش ذهنی (برده، بازمانده، سرباز)، بر ذهن شما حاکم است؟
۵. اگر فقط پیروزی جزئی به دست آوردید، راه خود را چطور ادامه می‌دهید؟
۶. درست یا نادرست؟ خدا انسان را برای رهایی یافتن آفرید.

فصل دهم - بازسازی ذهن

آیه کلیدی: رومیان ۱۲:۲

نکات قابل تأمل:

- هر جا ذهن رود، انسان به دنبال آن می‌رود.
- خدا می‌خواهد ابتدا در ذهن تو معجزه‌ای بوجود آورد، سپس هرج و مرج زندگی شما را سامان دهد.
- ایمان، امیدواری نیست؛ ایمان، داشتن واقعی است. ایمان، سند مالکیت معجزه شما است.

خوراک اندیشه:

۱. در روز نخست، خدا چه چیزی آفرید؟ چگونه امکان داشت نور ایجاد شود، بی‌آنکه خورشیدی وجود داشته باشد؟
۲. ایمان چیست؟

۳. هفت گام عملی برای بازسازی ذهن چیست؟ کدام یک از مراحل را پشت سر گذاشته‌اید؟ با کدام مراحل هنوز درگیر هستید؟

۴. درست یا نادرست؟ نوسازی ذهن مثل نجات است - همه چیز به خدا بستگی دارد.

فصل یازدهم - در شعله ایمان بمان

آیه کلیدی: لوقا ۱۲:۳۵

نکات قابل تأمل:

- قبل از اینکه کاری نادرست انجام دهیم، معمولاً چندین کار غیرعقلانه انجام می‌دهیم. دلیل اینکه این کارهای غیرعقلانه را توجیه می‌کنیم، این است که معمولاً اشتباه به حساب نمی‌آیند.
- بازی کردن با گناه معمولاً به سقوط در گناه منجر می‌شود.
- فیض بهانه‌ای برای بازی با گناه نیست، بلکه قدرتی برای غلبه بر گناه است.
- ما دعوت شده‌ایم که به سمت خدا حرکت کنیم، از گناه فاصله بگیریم و در کنار کسانی باشیم که باورهای مشترکی با ما دارند.

خوراک اندیشه:

۱. چه روش‌های عملی وجود دارد که در زمان رانندگی از کنار جاده دور بمانید؟ این اصل چگونه در انتخاب‌های زندگی کاربرد دارد؟
۲. چرا حفظ شعله ایمان به خدا اهمیت دارد؟
۳. سه کاری که باید انجام دهیم تا برای همیشه در آتش ایمان خدا بمانیم چیست؟
۴. درست یا نادرست؟ شما می‌توانید مارهای خود را در آتش شبان خود بیندازید.

فصل دوازدهم - در مسیر رشد

آیه کلیدی: متی ۲۹-۲۸: ۱۱

نکات قابل تأمل:

- آزادی وجود دارد که هنگام آمدن به سوی عیسی تجربه می‌کنید، اما آزادی دیگر نیز هست که هنگام رشد در عیسی به دست می‌آید.
- اجازه ندهید، مشکل شما تبدیل به هویت شما شود.
- هرچه بیشتر پیش بروید، رودخانه پُرتر می‌شود.

خوراک اندیشه:

۱. درخت خرما چگونه نماد زندگی مسیحی است؟
۲. دوراه برای رهایی از اضطراب چیست؟
۳. کلام خدا چگونه مانند دارو عمل می‌کند؟
۴. دو کار مهمی که باید برای جاری شدن بیشتر رود خدا در زندگی خود انجام دهیم، چیست؟
۵. درست یا نادرست؟ اگر زمانی که کسی برایت دعا کرد آزاد نشدی، تنها گزینه باقیمانده این است که به دنبال شخصی قدرتمندتر برای دعا بگردی.

فصل سیزدهم - داستان دو شائل

آیه کلیدی: متی ۲۹:۵

نکات قابل تأمل:

- مجازات برای گناهکاران است؛ تأدیب برای قدیسان است.
- هر تجربه‌ای با خدا باید به توبه‌ای عمیق نزد خدا منجر شود.
- ما بر جهان با گریختن از جسم، با خوراک دادن به روح، و با جنگیدن با شیاطین از طریق کلام خدا غلبه می‌کنیم.

خوراک اندیشه:

۱. پنج تفاوت میان مجازات و تأدیب چیست؟
۲. اگر هر دو شائل، تجربه‌ای شگفت انگیز با خدا داشتند، چرا پایان آن‌ها متفاوت بود؟
۳. آیا تا حالا با خدا تجربه‌ای شگفت انگیز داشته‌اید؟ آیا آن تجربه، تغییری در شما یا زندگی شما ایجاد کرد؟

۴. سه دشمن ما چه هستند و چگونه بر آن‌ها غلبه می‌کنیم؟
۵. چه تمرین‌های معنوی، در زندگی شما غایب هستند که مانع تحقق خواندگی شما شده‌اند؟
۶. در حال حاضر، چه کسی شما را در مسیر تحقق خواندگی‌تان، تربیت و همراهی می‌کند؟
۷. درست یا نادرست؟ نمی‌توان شیطان را با تربیت اصلاح کرد، و نمی‌توان نفس را بیرون انداخت.

فصل چهاردهم - برخاسته برای رهایی

آیه کلیدی: استر ۴:۱۴

نکات قابل تأمل:

- شما را شده‌اید تا در خدمت قرار گیرید.
- جایگاه خود را برای نجات استفاده کنید، تنها برای الهام بخشیدن استفاده نکنید.
- رسالت شما، پاسخی است، به فریادی که به سوی خدا برخاسته است.

خوراک اندیشه:

۱. از داستان الاغ چه چیزی متوجه می‌شوید؟ به نظر شما هدف واقعی آزادی ما چیست؟
۲. دعوت و رسالت شما چیست؟ آیا در مسیر تحقق آن زندگی می‌کنید؟
۳. درست یا نادرست؟ رسالت هر مسیحی، تنها الهام بخشیدن به دیگران است؟

ضمیمه سوم

درباره نویسنده

ولادیمیر ساوچوک رهبر جنبش HungryGen و خدمت کلیسایی چند فرهنگی را بر عهده دارد که دیدگاهی روشن و متمرکز بر نجات جانها، شفا، رهایی، و پرورش خادمین جوان دارد. او کنفرانس سالانه‌ای به نام «برخاسته برای رهایی» (Raised to deliver) را رهبری می‌کند که هزاران نفر را از سرتاسر جهان جذب می‌کند. همچنین او مدرسه‌ای آنلاین را اداره می‌کند، که دوره‌هایی رایگان در مورد موضوعات کتاب مقدس ارائه می‌دهد. شبان‌ولاد، سخنران پرطرفداری در کنفرانس‌ها و همایش‌ها نیز هست.

ولادیمیر در اوکراین متولد شد و در خانواده‌ای مسیحی پرورش پیدا کرد. او در سن ۱۳ سالگی به ایالات متحده مهاجرت کرد و در ۱۶ سالگی به عنوان خادم جوانان، خدمت خود را شروع کرد. او با همسر زیبای خود، لانا، ازدواج کرده است و از گذراندن وقت و انجام خدمت در کنار یکدیگر لذت می‌برند.

ضمیمه چهارم

دوره‌های آنلاین

در سال ۲۰۲۰، شبان‌ولاد با راه‌اندازی دوره‌های آموزشی آنلاین، مأموریتی الهی را آغاز کرد تا شاگردانی را برای خدمت در مزرعه‌ی برداشت خداوند تعلیم داده و جهان را دگرگون سازد. بسیاری از ایمانداران در سرتاسر جهان یا فرصت حضور در مدرسه‌ی الهیات مسیحی را ندارند یا توان پرداخت هزینه‌های آن را ندارند. به همین دلیل، مدرسه‌ی آنلاین خود را به صورت کاملاً رایگان، در دسترس قرار داده‌ایم. مدرسه‌ی ولاد (VladSchool)، شامل دوره‌هایی متأثر از روح‌القدس، کاربردی و مبتنی بر کلام خداست که موضوعات مهمی همچون رهایی، روح‌القدس، دعا، خدمت، هویت در مسیح و... را دربر می‌گیرد. تمام کلاس‌ها به صورت رایگان و با حمایت سخاوتمندانه همکاران ما ارائه می‌شوند. همین امروز در سایت www.vladschool.com ثبت نام کنید تا در خداوند رشد کرده و برای خدمت، تعلیم ببینید.



ضمیمه پنجم

با ما در تماس باشید

facebook.com/vladhungrygen

twitter.com/vladhungrygen

instagram.com/vladhungrygen

youtube.com/vladimirsavchuk

www.pastorvlad.org

www.vladschool.com

اگر شهادتی از خواندن این کتاب الکترونیکی دارید، لطفاً به آدرس hello@pastorvlad.org ایمیل کنید.

اگر مایل هستید درباره این کتاب در شبکه‌های اجتماعی خود مطلبی منتشر کنید، لطفاً از تگ [@vladhungrygen](https://twitter.com/vladhungrygen) و هشتگ [#pastorvlad](https://twitter.com/pastorvlad) استفاده کنید.



آیا به عادات گناه آلود گرفتار هستید؟ آیا خواندگی شما دور از دسترس به نظر می‌رسد؟ آیا زندگی روحانی شما به شکلی است که دو قدم به جلو می‌روید و سه قدم به عقب بازمی‌گردید؟ اگر چنین است، کتاب **رهایی**، کلیدی برای رهایی از هر محدودیتی که با آن روبه‌رو هستید، و رسیدن به آزادی حقیقی است.

از بین داستان‌هایی قدرتمند، اصیل و فراموش‌نشدنی، شبان‌ولاد ساوچوک، آنچه را که خدا درباره آزادی در مسیح به او آموخته، با شما در میان می‌گذارد. زندگی شخصی و خدمت‌ولاد، در این مسیر تغییر پیدا کرده و آرزوی او این است که خوانندگان نیز، همان تحول و آزادی را تجربه کنند.



ولادیمیر ساوچوک

در «رهایی» خواهید آموخت

- چگونه با ریشه مشکلات خود مقابله کنید، نه اینکه تنها علائم را درمان کنید.
- که نفرین‌ها و شیاطین، بسیار واقعی و رایج هستند.
- چگونه شیاطین وارد ذهن ما می‌شوند و سنگرهایی می‌سازند.
- که هدف نهایی دشمن، نابودی زندگی ماست.
- آزادی واقعی چیست.
- چگونه آزاد شوید و هرگز به زندگی در اسارت بازنگردید.

دیگر حتی یک روز هم در بندگی و اسارت نگذرانید.

خدا می‌خواهد که شما آزاد باشید.

با ولاد در این سفر تغییردهنده زندگی همراه شوید، و آزادی را که در مسیح عیسی از آن شماس، کشف کنید.